



# قانون احوال شخصیه ی شیعه از آغاز تا انجام

بخشی از سخنرانی ها و مصاحبه های آیت الله العظمی محسنی (ره)



## مقدمه

حمد و سپاس خداوند جهانیان را که همه‌ی کاینات مخلوق اوست و همه موجودات را بر اساس حکمت آفرید و به ما انسان‌ها مقام و منزلت بخشیده و به عنوان نماینده‌ی خود در روی زمین قرار داد.

درود بی پایان بر آخرین سفیر الهی حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) که احکام الهی را توسط کتاب آسمانی با امانت کامل و به بهترین نحو بر بشریت عرضه داشتند.

رحمت خداوند بر تمامی شهدایی که برای حفظ دین و نجات کشور عزیز ما افغانستان، خون‌های سرخ و جان‌های شیرین‌شان را نثار کردند.

سلام بر همه‌ی دانشمندان، علماء و صلحای گرانقدری که با قلم و بیان خویش بدون توقع و طمع، عمر شریف‌شان را در راه ترویج دین و اصلاح امور مسلمین و بالخصوص ملت رنج کشیده‌ی افغانستان سپری نموده‌اند.



خدا را شکر که بار دیگر این توفیق نصیبم شد که چند جلسه از سخنرانی‌های سخنور توانا، قافله سالار جهاد و مقاومت، فقیه مجاهد، مجتهد مسلم، عالم گرانقدر و آگاه به زمان حضرت آیت الله العظمی محسنی (دام ظلّه العالی) را که غالباً به موضوعات قانونی و حقوقی مربوط است، در صفحه‌ی کاغذ به نگارش بگیرم و از این جهت خداوند متعال را بی نهایت سپاسگزارم و امیدوارم که خداوند حکیم، همانگونه که توفیق نوشتن سخنان گهر بار معظم له را به این حقیر عنایت فرمود، توفیق درک و تعمق بیشتر را برای خوانندگان عزیز و متدین نیز عنایت فرماید.

ومن الله التوفیق

محمد رضا قیام

۳۰ حمل ۱۳۹۳ هـ - ش. مطابق با ۱۳ رجب ۱۴۳۵ هـ - ق

افغانستان (کابل)



## پیشگفتار

افغانستان از معدود کشورهایی است که از حدود یک قرن بدین سو قوانین اساسی مختلف را تصویب و تجربه کرده است، ولی متأسفانه این قوانین دارای نواقص زیادی بودند که مورد قبول همه‌ی ملت قرار نگرفت.

تدوین اولین قانون اساسی پس از استقلال افغانستان توسط شاه امان الله خان در ۲۸ اسد ۱۲۹۸ ه.ش صورت گرفت.

تصویب این قانون اساسی که در ۲۰ حمل ۱۳۰۲ ه.ش به عنوان نظام‌نامه‌ی اساسی با حضور هشت صد نفر از ارکان دولت و سران قبایل که توسط شاه امان الله خان دعوت شده بودند در نشستی به نام لویه‌ی جرگه در شهر جلال آباد به تصویب رسید.

از آن زمان تا سقوط دولت کمونیستی و روی کار آمدن دولت مجاهدین در حدود هفت مرتبه، قوانینی به نام قانون اساسی توسط دولت‌ها تدوین و تصویب



گردیده است، ولی متأسفانه در هیچ یک از این قوانین به مسایل مهمی چون حقوق مذهبی و سیاسیِ بعضی از مذاهب بزرگ اسلامی توجهی صورت نگرفته بود. مذهب جعفری که بعد از مذهب حنفی پیروان بیشتری دارد در گذشته‌ها به رسمیت شناخته نشده بود؛ از این رو تعداد زیادی از مردم از حقوق مذهبی‌شان محروم بودند.

شیعیان افغانستان در حدود یک پنجم جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، ولی آن‌ها سالیان متمادی به حالت رقت باری در این کشور زندگی کرده‌اند و هیچگونه حقوق مذهبی برای آن‌ها در نظر گرفته نشده بود.

البته در این مورد مشکلی بین اهل سنت و اهل تشیع وجود نداشت، زیرا سنی‌های افغانستان همواره مذهب جعفری را در کنار مذهب حنفی به عنوان یکی از مذاهب اسلامی قبول داشته و دارند.



علت اینکه مذهب جعفری در قوانین گذشته رسمیت نداشت، وجود حاکمان ظالم، مستبد و متعصب بوده است که به عناوین مختلف در طول تاریخ این سرزمین حکومت می کردند و برای حفظ بقای خود از هر نوع ظلم، اختناق و تفرقه بر این ملت دریغ نمی کردند.

آنها نه تنها در حق شیعیان ظلم کرده اند، بلکه در حق سنی های کشور نیز ظلم های فراوان نموده اند. به عنوان نمونه یکی از ظلم های آنها بر جامعه ی تسنن دور نگهداشتن آنها از نعمت تحصیل علم و فراگیری دانش است که هرگز قابل جبران نیست.

سعی و تلاش حکومت های ظالم همیشه این بوده و هست که مردم را از علم و دانش دور نگهدارند، زیرا اگر مردم باسواد شوند و به فرهنگ اصیل اسلامی خود آشنایی پیدا کنند هیچ گاه زیر بار ظلم و استبداد آنها نمی روند.



ظلم و استبداد حاکمان در طول تاریخ افغانستان فراگیر بوده است، منتهی بر شیعیان سخت‌گیری بیشتر می‌کردند و سعی داشتند که در بین ملت به بهانه‌های مختلفی چون مذهب، قوم، زبان و منطقه اختلاف ایجاد نمایند که متأسفانه تا حدود زیادی در این کار خود موفق بوده‌اند.

این شیوه همچنان ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۳۵۷ ه. ش عده‌ای از کمونیست‌های مزدور شوروی سابق از طریق کودتا، حکومت استبدادی داود خان را سرنگون نموده و خود به قدرت رسیدند.

کمونیست‌ها که روش قتل و خونریزی را از رهبرانی چون لینین، استالین و ... به ارث برده بودند، در همان اوایل حکومت‌شان با صدور فرمان‌های پی‌درپی دست به قتل و کشتار بی‌رحمانه‌ی مردم زدند و ده‌ها هزار نفر از مردم بی‌گناه و رهبران دینی را به خاک و خون کشیدند.



نخستین دولت کمونستی بعد از کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ ه. ش به رهبری نور محمد ترکی به وجود آمد.

جنایاتی که حکومت کمونیستی در افغانستان انجام داد بی سابقه بود و در واقع روی حکومت‌های ظالم و ستمگر گذشته را سفید نمود.

سرانجام مردم از ظلم و جنایات کمونیست‌ها به ستوه آمده و به طور خود جوش، برای حفظ دین و دنیای خود قیام کردند و توانستند در مدت کوتاهی ضربات شدیدی بر رژیم طرفدار مسکو وارد نمایند. در ادامه‌ی جهاد مردمی، کم کم تشکل‌های سیاسی متعدد نیز بوجود آمد که هر کدام به نحوی در جهاد سهم گرفتند، ولی متأسفانه دیری نپایید که بر اثر خودخواهی‌های بعضی از سران گروه-ها، در صفوف مجاهدین اختلاف واقع شد و دامنه فعالیت‌های احزاب اسلامی که





در جهاد مقدس بیشترین نقش را ایفاء می‌کردند، محدود گردید و حتی بر سنگرهای مقاومت نیز تأثیر منفی بر جای گذاشت.

احزابی که در طول جهاد به وجود آمدند، علاوه بر گروه‌های کوچکی که با همدیگر ادغام شدند، تعداد آن‌ها به پانزده حزب می‌رسید که هفت حزب آن از برادران اهل تسنن و هشت حزب دیگر از اهل تشیع بود.

مقر احزاب شیعی در ایران و مقر احزاب سنی در پاکستان بود که متأسفانه هم احزاب شیعی و هم احزاب سنی بر اثر جاه‌طلبی‌هایی که وجود داشت دچار اختلاف شدند.

در میان احزاب شیعی یک حزب به نام «حرکت اسلامی افغانستان» تحت رهبری حضرت آیت الله العظمی محمد آصف محسنی وجود داشت که در همان ابتدای تشکیل، توجه اکثریت مردم شیعه را به خود جلب نمود.



حرکت اسلامی افغانستان با توجه به جایگاه اجتماعی خود، بیش از یکصد پایگاه مهم نظامی در سراسر کشور ایجاد نمود و از این طریق تهاجم خود را بر رژیم کمونیستی شدت بخشید.

حملات مجاهدین حرکت اسلامی به زودترین وقت تا پایتخت کشور (شهر کابل) و در نزدیکی کاخ ریاست جمهوری کشیده شد و دولت کمونیستی را به اعتراف - که از مجاهدین حرکت اسلامی افغانستان شدیداً در هراس اند- وا داشت.

طبق گزارش‌های موثق مجاهدین، وقتی که اعضای کادر مرکزی حزب دموکراتیک خلق در جلسه‌ی کابینه‌ی خود موضوع صلح با مجاهدین را مورد بحث قرار دادند، به این نتیجه رسیدند که دولت کمونیستی افغانستان با تمام احزاب جهادی (حتی با حزب اسلامی حکمتیار) می‌تواند حاضر به مذاکره شود جز با حرکت اسلامی افغانستان، تحت رهبری شیخ محمد آصف محسنی!



حرکت اسلامی افغانستان که رهبری آن را یک مجتهد جامع الشرایط بر عهده داشت، به عنوان شخصیت اول حزب از صلاحیت تام برخوردار بودند و مسایل مهم، اعم از سیاسی و نظامی و فرهنگی مشروط به اجازه‌ی ایشان بود. علاوه بر آن‌ها در تصمیم‌گیری‌های شورای مرکزی و شورای اجرایی و شعبه‌های دیگر داخل حزب نیز نظارت کامل داشتند. بعد از مقام رهبری، شورای مرکزی و شورای اجرایی به ترتیب مراجع دوم و سوم حزب به شمار می‌رفت.

تشکیلات حرکت اسلامی افغانستان در داخل کشور به گونه‌ای بود که مناطق تحت نفوذ این حزب به سه بخش جداگانه تقسیم می‌شد و هر بخش آن پنج ولایت را در بر می‌گرفت و در هر پنج ولایت یک شورا به نام «شورای عالی» وجود داشت.



علاوه بر این سه شورای عالی، شوراهای ولایتی نیز وجود داشت که به ترتیب زیر بودند:

### **الف: شوراهای عالی؛**

- ۱- شورای عالی جهاد: ولایات کابل، میدان، پروان، بامیان و لوگر را تحت پوشش قرار می داد.
- ۲- شورای عالی ایثار: ولایات غزنی، ارزگان، قندهار، هلمند و زابل را شامل می شد.
- ۳- شورای عالی مقاومت: ولایات بلخ، جوزجان، سمنگان، بغلان و کندز را در بر می گرفت.



شوراهای عالی، هر کدام دارای رئیس و چندین معاون بودند و همه‌ی آنها پاسخ‌گوی مسایل ولایات مربوطه‌ی خویش در برابر مقام رهبری و شورای مرکزی حزب بودند.

### **ب: شوراهای ولایتی؛**

۴- هر ولایت به طور جداگانه دارای شورا و رئیس بود که هر کدام مسئولیت مسایل ولایت خود را در قبال حزب بر عهده داشت.

### **ج: نهادهای حرکت اسلامی افغانستان عبارت‌اند از:**

۱- شرطه‌ الخمیس: نهاد شرطه‌ الخمیس بر خلاف گفته‌ی بعضی مغرضان، یک نهاد پاک، متعهد و مسئولیت‌پذیر بود. این نهاد پس از چندین سال تجربه در سال ۱۳۶۱ ه. ش به ابتکار رهبر حرکت اسلامی افغانستان حضرت آیت الله العظمی محسنی تاسیس گردید و هدف از آن تربیت سالم جوانانِ مسلمان افغانستان و به



کار انداختن نیروهای جوان در مسیر اسلام و انقلاب اسلامی بود. چنانچه در مورد این نهاد مقدس نوشته‌اند:<sup>۱</sup> شرطه الخمیس فرم بندی سیاسی، دینی و کانون تعهد و معرفت الی الله است که اولین حلقه‌ی آن در زمان حضرت پیامبر اسلام (ص) و دومین حلقه‌ی آن در زمان اولین کوب آسمان ولایت و امامت حضرت امیر المومنین علی (ع) به وجود آمد که اعضای اولی این جریان اسلامی را صحابه‌ی بزرگوار مانند سلمان فارسی، ابوذر، مقداد و غیرهم تشکیل می‌دادند.

شرطه الخمیس حرکت اسلامی افغانستان سومین حلقه‌ای می‌باشد که اعضای آن بر اساس شرایط و معیارهای دقیق انتخاب و با تعهد کامل به این نهاد اسلامی جذب می‌شوند. شرطه الخمیس از نیروهای ویژه و ذخیره‌ی حرکت اسلامی است که در مواقع لازم از نیروی این برادران مومن و متعهد در جهت پیشبرد اسلام و

۱. آیین نامه شرطه الخمیس، صفحه اول، چاپ سعدی، سال تأسیس ۱۳۶۱.



انقلاب اسلامی به وجه احسن استفاده خواهد شد. شرطه الخمیس گرچند یک نهاد درون حزبی بود، ولی در واقع در قامت یک تشکیلات سنجیده شده و منظم خودنمایی می کرد.

در این نهاد مقدس شعبات زیادی وجود داشت که به ترتیب زیر بیان می شود:

**الف.** شورای سرپرستی: انتخاب اعضای (شورای سرپرستی) از صلاحیت های کنگره ی عمومی شرطه الخمیس و تنفیذ شورای مرکزی حرکت اسلامی افغانستان می باشد و این کنگره از بزرگترین مراجع تصمیم گیری در شرطه الخمیس می باشد که در هر دو سال یک بار با اشتراک حداقل پنجاه نفر و حداکثر به موافقت شورای سرپرستی، اعم از مسئولین، منظمین و اعضای شرطه الخمیس دایر می گردد.

**ب.** واحدها: هر ده نفر یک واحد شمرده می شود که یک نفر به عنوان «ناظم» مسئولیت واحد را بر دوش داشت. در هر ده واحد که تعداد آن به صد نفر می رسد،



یک نفر مسئول بالاتر به نام «منظم» وجود داشت و همچنین هر ده منظم، که تعداد اعضای آن‌ها به هزار نفر می‌رسد، در رأس آن یک نفر مسئول تحت عنوان «نظام» قرار داشت.

ج. کمیته‌ها: عبارت‌اند از: کمیته‌ی روابط عمومی، کمیته‌ی اداری، کمیته‌ی جذب و دعوت، کمیته‌ی نظامی، کمیته‌ی سیاسی، کمیته‌ی اطلاعات، کمیته‌ی فرهنگی و کمیته‌ی مالی و تدارکات.<sup>۲</sup>

اعضای شرطه‌ی الخمیس در واقع پیش‌مرگان انقلاب اسلامی افغانستان بودند که در صورت لزوم طبق دستور مقام رهبری حرکت اسلامی در جبهات مختلف علیه رژیم دست‌نشانده‌ی شوروی سابق اعزام می‌شدند و در صف مقدم جبهه مشغول

---

<sup>۲</sup>. آیین‌نامه شرطه‌ی الخمیس.





مبارزه بودند. حضرت آیت الله العظمی محسنی از این اعضا به عنوان قلب حرکت اسلامی یاد می کردند.

۲- انجمن طلاب: این نهاد متشکل از طلاب علوم دینی بود که بیشتر در ابعاد فرهنگی و تبلیغی فعالیت داشتند.

۳- انجمن صبح دانش: این نهاد یک جریان دانشجویی بود که آن‌ها نیز در عرصه‌های سیاسی فرهنگی مشغول فعالیت بودند.

۴- انجمن اسلامی زنان: این نهاد اسلامی با اهداف و انگیزه بالا بردن سطح آگاهی زنان و به صحنه کشیدن آن‌ها در امور سیاسی، فرهنگی و اجتماعی فعالیت می کرد که در این زمینه به موفقیت‌های چشم گیری دست یافتند.



۵- گرد همایی‌ها: مهاجرین هر ولایت به طور جداگانه در نمایندگی‌های حرکت اسلامی مقیم شهرهای ایران گرد همایی‌های متعدد داشتند و هر جمعه یک بار جلسه دایر می‌کردند که در آن وضعیت مناطق و جبهات مربوطه‌ی خود را مورد بحث و بررسی قرار می‌دادند.

رهبری حرکت اسلامی افغانستان در طول دوران جهاد با درایت و تدابیر بالایی که داشتند، بر خلاف سایر رهبران

احزاب شیعی میانه‌ی اخوت و برادری خویش را با احزاب جهادی اهل تسنن که مقرر آن‌ها در پیشاور پاکستان بود، به خوبی حفظ نمودند.

ایشان با وجود افراد متعصب و تنگ نظر در میان احزاب پیشاور؛ به عنوان یک شخصیت دینی، علمی و سیاسی روح اخوت اسلامی را در میان مسلمانان کشور تقویت نموده و خلوص نیت خویش را برای انسجام و اتحاد مسلمین به اثبات



رسانیدند. ازین جهت معظم له از احترام خاص در بین علما و احزاب جهادی اهل سنت بر خوردار بودند.

حضرت آیت الله العظمی محسنی به عنوان یک شخصیت مقتدر علمی و سیاسی در مورد همکاری با احزاب اسلامی علاوه بر تصریح مواد مرام نامه حزب حرکت اسلامی، بارها اعلام داشته اند که با تمامی احزاب اسلامی و مبارز بر اساس اخوت اسلامی کمال همکاری را داشته و آرزومند است دوشادوش سایر مجاهدان مسلمان علیه دشمن مشترک، جنگیده و استقلال کشور را به دست آورد. ایشان همچنین در طول دوران جهاد در تمامی صحنه های مبارزه و جهاد اسلامی، با احزاب دیگر همکاری جدی داشته و در فرو نشاندن جنگ های داخلی از هیچ تلاشی دریغ نورزیده اند.<sup>۳</sup>

۳. خسرو شاهی، سید هادی، نهضت های اسلامی افغانستان، چاپ اول، ۱۳۷ هـ. ش. ص ۲۷.



معظم له در سیاست کلی حرکت اسلامی، شرکت در کنفرانس‌های بین‌المللی را بلا مانع دانسته و تماس و یا ملاقات با کشورهای غیر اسلامی را جایز می‌دانند. اما موافقت شرع را در تمامی قراردادها شرط می‌دانسته‌اند. ایشان ناسیونالیسم را رد کرده و ملی‌گرایی، منطقه‌گرایی، نژاد پرستی و ... را محکوم نموده و در مقابل خواستار انترناسیونالیسم اسلامی‌اند و بارها اعلام داشته‌اند که مرزهای کنونی کشورهای اسلامی، طرح بلاد کفر و سردمداران استعمار بوده و هیچ‌گونه ارزش دینی و شرعی ندارد.

در این میان وجود حکومت واحدهی اسلامی را در شرایط موجود جهانی ضروری می‌دانند و به طور آشکار اکثریت حکومت‌های حاکم در کشورهای اسلامی را غیر اسلامی دانسته و اسقاط آنان را اولین گام نجات جامعه‌ی مسلمانان از وابستگی و بردگی و فساد شایع عصر می‌دانند.



ایشان نهضت‌های تجزیه طلب در جهان اسلام را تقسیم کرده و مبارزات آنان را منفی به حساب آورده و به جای آن خواستار اصلاح حکومت‌ها هستند.<sup>۴</sup> بعد از سقوط رژیم کمونیستی، مجاهدین وارد کابل شدند و شورایی به نام «شورای رهبری مجاهدین» را تشکیل دادند

که حضرت آیت الله العظمی محسنی به عنوان منشی و سخنگوی این شورا انتخاب شدند. انتخاب این فقیه چیره دست و با تدبر به عنوان منشی و سخنگوی شورای رهبری مجاهدین به نظر من از دو جهت برای سران مجاهدین دارای اهمیت زیاد بود:

---

<sup>۴</sup> محسنی، محمد آصف، دیدگاه‌ها و مواضع ما.



**اول:** این که ایشان به عنوان یک چهره‌ی مطرح دینی، علمی و سیاسی جهان اسلام، طرح‌های جامع و مفید در مورد نظام‌سازی<sup>۵</sup> برای آینده‌ی افغانستان داشتند.

**دوم:** این که سایر رهبران جهادی، از طرح‌های مفید و نظریات ارزشمند ایشان در مورد وضعیت کلی جهان اسلام،<sup>۶</sup> اطلاع کامل داشتند. از این رو حضرت آیت الله العظمی محسنی تنها شخصیتی بود که تمام اعضای شورای رهبری مجاهدین نسبت به وی اعتماد داشتند. این در حالی بود که بقیه‌ی رهبران جهادی در اثر برخورد نادرست گذشته و امتیاز طلبی‌های حزبی به همدیگر اعتماد نداشتند.

بعد از اینکه مجاهدین به کابل آمدند و حکومت تشکیل دادند، خود خواهی و جاه طلبی بعضی از رهبران مجاهدین، دوباره گُل کرد و از جهات مختلف در

<sup>۵</sup> . محسنی، محمد آصف، تصویری از حکومت اسلامی، چاپ دوم، صفحه ۹/۱۰۳ تحریر اسلام آباد پاکستان.

<sup>۶</sup> . محسنی، محمد آصف، نظام حزب التعاون الاسلامی الدولی واهدافه. چاپ اول، تحریر فی مکه المکرمه، فی عام ۱۴۱۰



صدد تخریب نظام نوپای مجاهدین برآمدند که متاسفانه کشور دو باره به هرج و مرج کشیده شد.

جنگ‌های داخلی بدون جهت و فقط برای بدست آوردن قدرت، کشور را به سوی نابودی سوق داد و انسان‌های زیادی را بدون جهت به خاک و خون کشید. همانطوری که قبلا عرض شد، حضرت آیت الله العظمی محسنی تنها شخصیت در بین رهبران جهادی بودند که جنگ‌های داخلی را حرام دانسته و عاملین آن را مسئول ریختن خون هزاران انسان بی‌گناه و خرابی کشور می‌دانستند و خود نیز عملا تلاش ورزیدند که میان طرف‌های درگیر، صلح را به وجود آورند که تاحدودی هم موفق گردیدند، ولی غرایز قدرت طلبی و شهرت طلبی بعضی از رهبران و فرماندهان احزاب، اجازه نداد که ایشان به اهداف خود برسند و صلح سراسری را در کشور برقرار نمایند.



این وضعیت همچنان ادامه یافت تا اینکه گروهی به نام طالبان ظهور نمود و در زودترین فرصت حکومت مجاهدین را سرنگون و قدرت را در دست گرفتند. حکومت طالبان هم متاسفانه با خشونت، کشتار و اذیت مردم توأم بود، لذا چندان دوام نیاورد و بعد از ترور احمد شاه مسعود؛ یکی از فرماندهان ارشد مجاهدین و انفجار برج‌های تجارتي نیویورک، قوای خارجی به سرکردگی آمریکا به بهانه‌ی مبارزه با تروریزم به افغانستان حمله نمودند که در نتیجه حکومت طالبان سقوط نمود.

بعد از سقوط حکومت طالبان، طبق موافقتنامه‌ی بن، دولت موقت و سپس دولت انتقالی به رهبری حامد کرزی تشکیل گردید.

در تابستان سال ۱۳۸۱ ه. ش طی فرمانی از سوی رئیس دولت انتقالی افغانستان، هیئت ۹ نفره به ریاست آقای شهرانی تشکیل شد و اولین سمینار علمی و پژوهشی





قانون اساسی در روز ۱۳ میزان سال ۱۳۸۱ ه. ش از سوی مدافعان صلح و دموکراسی در کابل دایرگردید که تعداد زیادی از حقوق دانان و شخصیت‌های علمی و سیاسی کشور در آن شرکت داشتند. در این سمینار کار تدوین قانون اساسی به طور دقیق، رسماً آغاز گردید.

در این مرحله از تدوین قانون اساسی، بنا به دستور رئیس دولت انتقالی مسئله‌ی رسمیت مذهب جعفری نیز گنجانیده شد که بعداً به آن اشاره خواهد شد. سرانجام قانون اساسی جدید توسط لویه‌ی جرگه عنعنوی به تاریخ ۲۲ قوس الی ۱۴ جدی ۱۳۸۲ هجری شمسی در ۱۲ فصل و ۱۶۲ ماده در کابل به اتفاق آراء تصویب گردید.

موضوع مهم و حیاتی که در این قانون به نظر می‌رسد، همانا به رسمیت شناختن احکام دین اسلام (ماده‌ی سوم قانون اساسی) و رسمیت احوال شخصی مذهب جعفری (ماده‌ی یکصد و سی و یک) است که به فضل و کرم خداوند متعال و با



تلاش‌های مدبرانه و عاقلانه‌ی فقیه مجاهد حضرت آیت الله محسنی، بدون کدام مشکل به اتفاق آرای نمایندگان در لویه جرگه تصویب قانون اساسی به تصویب رسید.

رسمیت یافتن مذهب جعفری خواست دیرینه‌ی شیعیان افغانستان بود، ولی این بار به صورت اساسی از همان اوایل جهاد مقدس، مردم مسلمان افغانستان بر علیه رژیم کمونیستی، توسط عالم خردمند و فقیه توانا، حضرت آیت الله العظمی محسنی به طور جدی مطرح و آهسته آهسته زمینه را برای عملی شدن این خواست مهم شیعیان آماده می نمودند.

حضرت آیت الله محسنی برای رسیدن به این هدف بزرگ از هر فرصت به دست آمده، به خوبی استفاده کردند و همیشه بر رسمیت یافتن مذهب جعفری در قانون اساسی آینده‌ی کشور تأکید می ورزیدند.



معظم له مکرراً در نوشتار خود برای رسمیت یافتن مذهب جعفری همانند مذهب حنفی<sup>۷</sup> تاکید می‌کردند و در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های خود می‌گفتند: که اگر مذهب جعفری در قانون اساسی آینده‌ی کشور به رسمیت شناخته نشود، آن قانون از نظر اهل تشیع افغانستان به عنوان یک کاغذ پاره‌ی بی‌ارزش تلقی خواهد شد و هیچ‌گونه اعتباری نخواهد داشت. ایشان با وجود تأکید فراوان بر موضوع مذهب جعفری، ارتباطات مستمر و تعامل بسیار حسنه با رهبران و علمای جهادی اهل تسنن برقرار نموده و عملاً حُسن نیت خویش را به عنوان یک رهبر سیاسی، مذهبی شیعه نسبت به اهل تسنن ابراز می‌داشتند<sup>۸</sup> و در نوشتار خویش نیز به طوری معقول و منطقی راجع به مناسبات شیعه و سنی استدلال می‌کردند و با باورمندی کامل بر تحکیم اخوت اسلامی و انسجام مسلمین تاکید می‌نمودند.

<sup>۷</sup> . محسنی، محمد آصف، تصویری از حکومت اسلامی در افغانستان، چاپ دوم، شوال ۱۴۱۲ هـ. - ق. ثور ۱۳۷۱ ص ۱۷۳.

<sup>۸</sup> . همان کتاب، صص ۱۵۵ الی ۱۷۸.



بنابراین، پیروان مذاهب اهل سنت خصوصا پیروان امام ابوحنیفه (ره) نسبت به شخصیت ایشان احترام خاص قایل بودند و آنچه را که عملا مشاهده می کردند به صدق گفتار معظم له بیشتر اعتماد می کردند. این امر پشتوانه‌ی بسیار بزرگ و مستحکم، برای رسیدن به اهداف ایشان تلقی می شود.

موضوع مهم دیگری که در این راستا تاثیر به سزایی داشت، رابطه‌ی خوب و حسنه‌ی حضرت آیت الله العظمی محسنی با خاندان آقای حامد کرزی و شخص ایشان بود که بر اساس این روابط حسنه، آقای کرزی پس از رسیدن به قدرت به عنوان رئیس دولت موقت و انتقالی در این زمینه جدا همکاری نمود.

علاوه بر اینکه حضرت آیت الله محسنی از سابق با آقای حامد کرزی رابطه خوبی داشتند، در دوران جهاد و بعد از آن نیز از موقف ایشان در امور سیاسی کشور بی اطلاع نبودند، لذا موضوع رسمیت مذهب جعفری پیش از سقوط حکومت طالبان در خارج از افغانستان بین معظم له و آقای کرزی مطرح شده بود. این موضوع در



حالی مطرح شده بود که آقای حامد کرزی در ایران (شهرقم) در منزل شخصی حضرت آیت الله محسنی مهمان بوده است. آقای حامد کرزی در آن زمان، علاوه بر اینکه رابطه‌ی خوب و شایسته با شاه سابق افغانستان داشت به عنوان یک شخصیت برجسته در جمع آنها نیز مطرح بود. در این مهمانی درباره‌ی حقوق سیاسی و مذهبی شیعیان گفتگو صورت می‌گیرد و قرار بر این می‌شود که آقای حامد کرزی پیام حضرت آیت الله العظمی محسنی را به شاه سابق و همکاران او برساند که شیعیان افغانستان در صورتی با شما همکاری می‌کنند که شما از رسمیت یافتن مذهب جعفری در قانون اساسی آینده کشور با جدیت تمام حمایت کنید. بعد از مدتی آقای حامد کرزی در یک تماس تلفنی از ولایت ارزگان ضمن مشورت خواهی با معظم‌له، از پذیرفتن شرایط شیعیان توسط شاه سابق و همکارانش خبر می‌دهد و می‌گوید که آنها علاقه دارند، هرچه زودتر با شما ملاقات نمایند.



این تماس درست قبل از ظهر همان روزی صورت گرفت که بعد از ظهر آن، مرحوم قوماندان عبدالحق توسط طالبان به قتل رسید.<sup>۹</sup> وقتی آقای کرزی به قدرت می‌رسد، حضرت آیت الله محسنی در موقع تدویر کمیسیون تدوین قانون اساسی از وعده‌های آقای کرزی یادآوری می‌نمایند. آقای کرزی در جواب می‌گوید: من متعصب نیستم. ایشان می‌فرمایند: عدم تعصب شما دردی را برای ما دوا نمی‌کند، باید عملاً همکاری کنید.

سرانجام بعد از چندین بار تاکید از دفتر رئیس دولت، نامه‌ای عنوانی کمیسیون تدوین قانون اساسی صادر می‌شود که به پیشنهاد حضرت آیت الله محسنی و

<sup>۹</sup> . قوماندان عبدالحق باجمعی از همراهان خود از مرز پاکستان به سوی افغانستان می‌آمدند که به تاریخ ۱۳۸۰ / ۹ / ۶ در

کوه‌های ولایت لوگر به کمین نیروهای طالبان افتاد و به قتل رسید.



حمایت رئیس دولت مواد ۱۳۱ نسخه فعلی قانون اساسی را که مربوط به رسمیت مذهب جعفری است در مسوده‌ی قانون اساسی کشور داخل نماید.<sup>۱۰</sup>

قبلاً عرض شد که مشکل رسمیت مذهب جعفری در طول تاریخ کشور هیچ ربطی به برادران محترم اهل سنت نداشته و ندارد. این دولت‌های ظالم و مستبد بودند که حقوق سیاسی - مذهبی مردم را نادیده می‌گرفتند. این موضوع در لویه‌ی جرگه تصویب قانون اساسی کشور در سال ۱۳۸۲ ه. ش بیش از پیش برای همه روشن گردید. در این جرگه که اکثریت نمایندگان کمیسیون‌های مربوطه را برادران اهل سنت تشکیل می‌دادند، بدون کدام مخالفت و یا تعلل به رسمیت یافتن مذهب جعفری پاسخ مثبت داده و با اتفاق آرا آن را تصویب نمودند. بدون شک رسمیت یافتن مذهب جعفری در قانون اساسی، کار بسیار بزرگی بود، ولی مرحله‌ی بعدی

<sup>۱۰</sup>. محسنی، محمد آصف، تصویب قانون اساسی در لویه جرگه (جدی ۱۳۸۲) چاپ اول، ص ۷ و ۸.



آن که عملاً در محاکم کشور، احکام فقه جعفری به مرحله‌ی اجرا گذاشته شود، کاری بزرگتر از آن است، چون قانونی که ضمانت اجرایی نداشته باشد از مؤثریت باز می‌ماند. لذا بعد از تصویب قانون اساسی و رسمیت مذهب جعفری فقیه فرزانه و آکادمیسین کشور حضرت آیت الله العظمی محسنی بعضی از دانشمندان و حقوقدانان را موظف نمودند که بر مبنای قانون اساسی کشور، قانون احوال شخصیه‌ی شیعه را طبق فتاوی مشهور علمای شیعه که در طول تاریخ آمده، به طور دقیق تدوین نمایند.<sup>۱۱</sup> آن‌ها در قالب دو گروه ده نفره و سه نفره<sup>۱۲</sup> یعنی فقه اسلامی و علم حقوق، در سرطان ۱۳۸۴ خورشیدی، تحقیقات علمی و تخصصی خود را

<sup>۱۱</sup>. نامه معظم‌له، جهت تدوین قانون احوال شخصیه شیعه، در صفحات اخیر همین کتاب.

<sup>۱۲</sup>. الف: فقه اسلامی. انصاری؛ قربانعلی، براتی؛ محمد جواد، توسلی؛ علی، حسینی حنیف؛ سیداحمد؛ رضوانی، محمد امیر، سجادی؛ سید جواد، سعادت؛ ابراهیم، فکوری؛ محمد موسی، مناقبی؛ محمد تقی، هاشمی؛ سید علی.  
ب: حقوق اسلامی.

حسینی حنیف؛ سیداحمد، مناقبی؛ محمد تقی، صادقی؛ حوا.





تحت نظارت معظم له آغاز و در اسد ۱۳۸۵ خورشیدی به انجام رسانیدند. لازم به ذکر است که شورای تدوین، باتوجه به سطح دانش و فهم آرای فقهی و استانداردهای لازم انتخاب شده بود، ولی آنها قبل از آغاز تدوین قانون، مطالعات وسیعی را در نظام حقوقی - قضایی انجام دادند.

آنها با تعداد زیادی از فقها و مجتهدین به مشورت پرداختند و از آنها خواستند که تعداد سی تن از فقهای برجسته شیعه در طول تاریخ فقه اسلامی را معرفی نمایند تا آثار فقهی آنها را مورد تحقیق و مطالعه قرار دهند. در نتیجه پس از تکمیل شدن لیست و جمع بندی مشورتها، آثار فقهی سی نفر از فقهای شیعی برگزیده شد و در تدوین پیش نویس قانون احوال شخصیه از آنها استفاده گردید. شورای تدوین، علاوه بر آثار فقهی معروف شیعی، آثار حقوقی بیست و نه تن از دانشمندان اسلامی را مورد تحقیق و بررسی قراردادند. همچنین قوانین مختلف



پانزده کشور اسلامی را نیز مطالعه نمودند تا از تجربیات آن‌ها نیز استفاده کنند.<sup>۱۳</sup> قانون احوال شخصیه‌ی شیعه بعد از اینکه توسط شورای مربوطه تدوین گردید، برای طی مراحل قانونی به وزارت عدلیه فرستاده شد. این قانون هر چند در وزارت عدلیه خیلی معطل شد، اما این تأخیر، خوبی‌هایی نیز به همراه داشت. از جمله این‌که: اکثر مراجع و ارگان‌های دولتی این قانون را مطالعه کردند و مورد قبول همگان واقع شد.

وزارت عدلیه بعد از مدتی آن را برای تصویب به ولسی جرگه فرستاد تا با رأی نمایندگان شکل قانونی به خود بگیرد. مدت زیادی این قانون در مجلس شورای ملی باقی ماند، ولی سرانجام با مقداری تصرفات، مجلس آن را تصویب نمود. گر چند تصرف در بعضی مواد این قانون توسط مجلس، با مخالفت شدید حضرت

<sup>۱۳</sup>. حسینی حنیف، سید احمد، جریان شناسی فقهی و حقوقی قانون احوال شخصیه شیعیان افغانستان، ص ۱۳/۱۴/۱۵/۱۶



آیت الله محسنی رو به رو شد، ولی چون به صورت قانون در آمده بود، ایشان نتوانستند کاری را انجام دهند.

قانون احوال شخصیه‌ی شیعه بعد از تصویب مجلسین (سنا و شورای ملی) توسط آقای حامد کرزی (رئیس جمهوری) توشیح<sup>۱۴</sup> و در جریده‌ی رسمی توسط وزارت عدلیه به چاپ رسید. بعد از چاپ، قرار بود که این قانون در تمام محاکم کشور توزیع و به مرحله‌ی اجرا گذاشته شود، ولی با اظهار تاسف ناگهان تندباد تهاجم فرهنگی غرب وزیدن گرفت.

مقام‌های آمریکایی و اروپایی، بدون تحقیق و مطالعه، بسیار عجولانه تهاجمات فرهنگی و تبلیغاتی خود را مابشرتاً و توسط طرفداران داخلی خود علیه قانون احوال شخصیه شیعه آغاز کردند. آن‌ها با تمام توان بر دولت افغانستان فشار وارد

<sup>۱۴</sup>. حکم رئیس جمهور در مورد تسوید و طرح قانون احوال شخصیه شیعه، در صفحات اخیر همین کتاب.



کردند تا به هر نحوی جلوی تطبیق این قانون را بگیرند. فشارهای خارجی برای از میان برداشتن قانون احوال شخصیه‌ی شیعه به حدی شدید بود که دولت افغانستان را سراسیمه نموده بود. غربی‌ها ازین جهت بردولت افغانستان فشار وارد می‌کردند که حضرت آیت الله محسنی را مجبور کنند تا از هدف خود عقب نشینی و یا کاملاً دست بردارند، ولی این فکر یک خیال باطل بیش نبود.

بعد از این که قانون احوال شخصیه‌ی شیعه هدف آماج تبلیغات زهر آگین استکبار بین المللی قرار گرفت، عده‌ای از خود باختگان ضعیف الایمان داخلی، ناخود آگاه و با تقلید کورکورانه از غربی‌ها، دست به مخالفت زدند و علیه احوال شخصیه اطلاعیه نوشتند. در این اطلاعیه اسامی تعدادی از وزرای کابینه، نمایندگان مجلس، اساتید دانشگاه‌ها<sup>۱۵</sup> و بعضی نهادهای مدنی ذکر شده بود. البته

<sup>۱۵</sup>. شفایی؛ عبد الله، احمدی؛ محمد امین: سایت مؤسسه تحصیلات عالی ابن سینا. (محمدی؛ عبدالعلی)، سایت مربوط به



غیر از آن‌ها بعضی از افراد دیگر که قبلا خود را مدافع حقوق شیعیان وانمود می‌کردند، زمانی که موقعیت خود را در خطر دیدند، نقاب از چهره برداشته و با غربی‌ها هم صدا گردیدند و در مصاحبه‌ی خویش بر علیه احوال شخصیه‌ی شیعه موضع گرفتند و آن را توهین به هزاره‌ها خواندند.<sup>۱۶</sup>

از این رو عده‌ای آگاهانه و یا نا آگاهانه فشارهای گوناگونی را جهت عدم تطبیق قانون احوال شخصیه وارد کردند، ولی با این وصف نتوانستند که حضرت آیت الله العظمی محسنی را مجبور به عقب نشینی کنند. ایشان با جمع اندکی از مخلصین که باورهای دینی‌شان شکوفا و از همت عالی برخوردار بودند، با تمام قوت و تلاش در برابر آن‌ها مقاومت کردند و هرگز حاضر به عقب نشینی نشدند.

---

<sup>۱۶</sup>. محقق؛ حاج، محمد: سایت آزادی و سایت پیوند هزاره‌ها صفحات نخست، سه شنبه ۲۵ حمل ۱۳۸۸ در یک سفر

رسمی در ایالات متحده آمریکا با روزنامه واشنگتن پست.



از آنجایی که من هم از نزدیک در قضیه‌ی قانون احوال شخصیه سهیم بودم و شاهد فشارهای ناجوانمردانه‌ی استکبار جهانی و اجیران با وفای آنها بودم، به خوبی می‌دانم که چه لحظه‌های دشوار و روزهای سختی بر حضرت آیت الله العظمی محسنی و سایر مؤمنین سپری گردید. استکبار بین المللی و نوکران پلید آنها، با خیال باطل شان در این فکر بودند که می‌توانند حضرت آیت الله العظمی محسنی را همانند بعضی از رهبران ضعیف الاراده به تسلیم وا دارند. اما غافل ازین بودند که معظم له به عنوان یک فقیه جامع الشرایط بار سنگین و مسئولیت بزرگی را به دوش دارند که باید آن را به سر منزل مقصود برسانند. پرواضح است که علمای بزرگ اسلامی در طول تاریخ، خود را مسئول حفظ و ترویج دین الهی می‌دانستند و از هیچ تلاشی در این راه دریغ نمی‌کردند، ولی در عصر حاضر مسئولیت حفظ و ترویج آخرین دین آسمانی را این فقیه فرزانه کشور ما به دوش دارند که توسط اشرف مخلوقات و خاتم انبیاء حضرت محمد



مصطفی (ص) با تحمل رنج‌های فراوان و با ریختن خون‌های مطهر مجاهدین صدر اسلام به دست آمده است.

ایشان مکلف‌اند که به عنوان یک فقیه جامع شرایط و عالم بزرگ جهان اسلام، دین مقدس الهی را تبلیغ و ترویج نمایند. دین مقدس اسلام امانتی است که از پیغمبر عظیم الشان اسلام (ص) به علماء رسیده است. چنانچه از آن حضرت (ص) نقل شده است: «العلماء ورثة الانبياء»، علمای عظام وارثین انبیای بزرگ الهی‌اند و مسئولیت عظیمی را در قبال امت مسلمه به دوش دارند.

با توجه به فشارها و تبلیغات گسترده‌ای که علیه احوال شخصیه‌ی شیعه وجود داشت و آن جوّ خفقان سیاسی که در آن زمان در کشور ما سایه افکنده بود، هرکسی به جای حضرت آیت الله العظمی محسنی می‌بود، شجاعانه صحنه را ترک و یا سخاوتمندانه عقب نشینی می‌کرد، ولی چنین کاری هرگز از عهده‌ی



ایشان بر نمی آمد، چون ایشان به عنوان یک عالم جید دینی در این کشور پرچم - دار امت اسلامی هستند و بار امانت الهی را بر دوش دارند.

تبلیغات زهر آگین غربی ها، آذهان عده ی زیادی از مردم را مغشوش و مسموم کرده و بر آنها تاثیرات منفی گذاشته بود و علت آن هم (متاسفانه) عدم آگاهی مردم از دین است. به همین علت دولت های خاین و مزدور گذشته، مردم کشور را از مکاتب و مراکز علوم محروم نگه داشته بودند. بنابراین مردم مسلمان ما در این برهه از زمان، بیشتر از هر وقت دیگر نیاز به بصیرت و آگاهی دارند. بصیرت و آگاهی مردم ممکن نیست مگر توسط متخصصین و مبلغین دلسوز و متدین. لذا حضرت آیت الله العظمی محسنی وظیفه ی خود می دانستند که تحت عناوین مختلف مردم را در جریان امور دینی و سیاسی قرار دهند و از خطر دام های





دشمنان اسلام که در کمین مسلمین است آن‌ها را بر حذر دارند. گرچند ایشان در طول حیات پر برکت خویش، همواره از طریق سخنرانی‌های خود در منابر، مساجد و رسانه‌های صوتی و تصویری برای مردم از اهداف پلید قدرت‌های استکباری پرده برداشته‌اند، ولی در این اواخر چندین مرتبه سخنرانی‌های مهم و مفصلی را در مورد قانون احوال شخصیه‌ی شیعه، اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، حقوق زن‌ها و مشکلات موجوده، عدم تطبیق بعضی مواد قانون اساسی، روز هشتم ثور (یوم العزّه مسلمین) و اغراض سیاسی دشمنان اسلام، ایراد نموده‌اند که به نظر من از اهمیت زیادی برخوردار است.

از این رو با خود فکر کردم که اگر بتوانم چند جلسه از این سخنرانی‌ها را بر صفحه‌ی کاغذ پیاده نموده و برای نسل‌های آینده‌ی کشور منتقل نمایم، بدون



شک فواید زیادی را در بر خواهد داشت. برای من از دو جهت این سخنرانی‌ها بسیار دارای اهمیت است:

**جهت اول** اینکه در قرن بیست و یکم، اولین بار مردم افغانستان شاهد مداخله‌ی صریح و آشکار خارجی‌ها در امور دینی‌شان بودند.

**جهت دوم** پایبندی مردم مسلمان کشور به عقایدشان و حمایت قاطع آن‌ها از دین و همچنان مقاومت خستگی‌ناپذیر فقیه فرزانه و آکادمیسین کشور حضرت آیت الله العظمی محسنی در برابر تهاجم همه جانبه‌ی فرعونیان زمان است.

من به عنوان یک فرد مسلمان به جوانان متدین کشور توصیه می‌کنم که همواره سعی و تلاش‌شان این باشد که با علمای بزرگ و جيد دینی در ارتباط بوده و در برابر فریب و نیرنگ دشمنان اسلام و وسوسه‌های شیطانی، از آن‌ها کمک بگیرند تا از هرگونه گزند احتمالی دشمنان دین در امان بمانند. جوانان باید بدانند که راه



علماء، راه انبیاء (سلام الله علیهم اجمعین) است. ما باید علمای بزرگ را قدر بشناسیم، زیرا آن‌ها هستند که مردم را از گمراهی به سوی نور هدایت می‌کنند. همه می‌دانند که انبیای بزرگ الهی در طول تاریخ بشریت برای حفظ دین الهی، رنج‌ها و مصیبت‌های فراوان را متحمل گردیده‌اند و خیلی‌های شان در این راه جان‌های شیرین خود را از دست داده‌اند، ولی این موضوع را هم باید بدانیم که تنها انبیای الهی در این راه قربانی نگردیده‌اند، بلکه بسیاری از علماء و صلحای بزرگ نیز در راه دین قربانی شده‌اند.

امروز ما می‌بینیم که در افغانستان عالم توانا و فقیه عالیقدر حضرت آیت الله العظمی محسنی به طور آگاهانه مسئولیت حفاظت و ترویج دین را به دوش دارند که با وجود تهمت‌ها و افتراءهای بی مورد، پرچم اسلام را به دستان توانمند خویش محکم گرفته‌اند و در مقابل فشارهای بین‌المللی و فرعونیان زمان، بدون ترس و هراس مقامت می‌کنند و هرگز در برابر تهدیدات دشمنان، ترسی به دل



راه نمی دهند. موضوع قانون احوال شخصیه‌ی شیعه، خود گواهی روشن بر این مدعاست.

ایشان تحت هرگونه فشارهای خارجی و داخلی حاضر به معامله نشدند و شجاعانه از احکام و حدود الهی دفاع نمودند. اینکه رئیس جمهور کشور از ترس قطع کمک‌های خارجی و یا ازدست دادن کرسی ریاست در برابر فشار خارجی‌ها و نوکران ذلیل آن‌ها تسلیم و بعضی از مواد قانون احوال شخصیه‌ی شیعه را حذف و یا تعدیل کردند، موضوعی است که تاریخ کشور اسلامی و نسل‌های آینده در باره‌ی آن‌ها قضاوت خواهند نمود. ان شاء الله.

محققین عزیز می‌توانند تفصیل این بحث را در کتاب (سرنوشت احوال شخصیه‌ی شیعه) مطالعه کنند.

الحمد لله رب العالمین

محمد رضا قیام

کابل



بخشی از جلسات و سخنرانی‌های آیت الله العظمی محسنی (ره)  
پیرامون احوال شخصیه‌ی شیعه‌ی افغانستان



## جلسه‌ی اول:

تصرف بعض از مواد قانون احوال شخصیه‌ی شیعه توسط مجلس  
نمایندگان

۱۱ / ۱۱ / ۱۳۸۲ ه. ش - تالار سخنرانی‌های حوزه علمیه خاتم النبیین (ص)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بنا به تقاضای بعضی از مومنین عزیز، در مورد قانون احوال شخصیه‌ی شیعه که در  
اواخر سال گذشته به تصویب مجلسین رسید و بعد از آن با توشیح رئیس جمهور  
کشور قانونیت یافت، می‌خواهم بعضی مطالب را در حضور شما عرض کنم تا  
این قضیه یک مقدار روشن‌تر شود.



قبل از اینکه به اصل مطالب پردازیم، لازم است که از رئیس محترم جمهوری اسلامی افغانستان آقای کرزی و از کمیسیون تدوین قانون اساسی و رئیس محترم آن آقای شهرانی تشکر کنم که این دو ماده‌ی مربوط به قانون احوال شخصیه‌ی شیعه را در مسوده‌ی قانون اساسی داخل نمودند. (یعنی ماده‌های چهل و پنجم و ماده‌ی یکصد و سی و یکم قانون اساسی).

و با تشکر از وزارت محترم معارف و وزیر سابق آن وزارت، جناب آقای اتمر و وزیر فعلی آن آقای فاروق وردک که عقاید فقهی شیعه را بر اساس ماده‌ی چهل و پنجم قانون اساسی در کتاب‌های درسی برای شاگردان مکاتب داخل کردند که بحمدالله آن کتاب‌ها به چاپ رسیده و تعدادی هم توزیع شده است و با تشکر از وزارت عدلیه که زحمت کشیدند و مسوده‌ی قانون احوال شخصیه‌ی شیعه را خواندند و تنظیم نموده و سپس به قوه قضائیه فرستادند. قابل ذکر است که مسوده‌ی قانون احوال شخصیه در حدود ششصد و هشتاد و یا بیشتر از ششصد و هشتاد



ماده داشت، ولی در حال حاضر تقریباً در حدود دو صد و پنجاه و سه ماده شده است.

همین مسوده‌ی احوال شخصیه که به شکل قانون در آمده در وزارت عدلیه از ششصد و هشتاد ماده به دوصد و چهل و پنج و یا دوصد و پنجاه و چند ماده، ارقام آن پائین آمده است. البته برای رفع اشتباه باید عرض کنم که این مواد حذف نشدند، بلکه وزارت عدلیه طبق سلیقه‌ی ریاست محترم انسجام چنین کاری را انجام داده است که تحت عنوان یک ماده، چند ماده‌ی دیگر را به عنوان فقرات بندهای همان ماده ذکر کند، لذا تفاوت در ارقام مواد صورت گرفته است، چون از ششصد و هشتاد ماده به دوصد و چند ماده تقلیل یافته است.

صحبت در ارقام ماده‌ها است و الاً اصل مطالب به جای خود باقی است و کسی آن‌ها را حذف نکرده است.





این کار طبق سلیقه‌ی وزارت عدلیه صورت گرفته که از ما نیز مشورت گرفتند و موافقت شد، در این موارد کدام مشکلی به وجود نیامده است. با تشکر از نمایندگان مجلس که به مسوده‌ی احوال شخصیه شیعه رأی دادند و آن را به صورت قانون در آوردند.

تشکر از آن عده نمایندگان محترم ولسی جرگه که با خونسردی کامل زحمت کشیدند و آنرا به طور درست در مجلس توضیح دادند که هیچ گونه حساسیت به وجود نیامد.

تشکر از رئیس محترم ولسی جرگه، آقای قانونی که بسیار صحبت‌های منطقی، مفید و مصلحانه نمودند. تشکر از مجلس مشرانو جرگه که بدون معطلی در یک رای گیری عمومی در ظرف یکی دو روز آنرا تصویب نموده و برای اداره‌ی امور فرستاد که سرانجام در روز آخر سال ۱۳۸۷ خورشیدی توسط رئیس محترم



جمهوری اسلامی افغانستان توشیح گردید و امروز شکل قانون را به خود گرفته و شیعیان افغانستان از دغدغه نجات یافتند.

البته ناگزیرم که بعضی از موضوعات را در این جا صحبت کنم تا در تاریخ قانون احوال شخصیه باید باقی بماند تا برای آینده‌های ما اشتباه واقع نشود و آن این که:

وقتی قانون احوال شخصیه به ولسی جرگه رسید طوری که عرض کردم، قسمت عمده‌ی نمایندگان اعتراض نداشتند و بالاخره تصویب شد، ولی مشکلاتی در ولسی جرگه بوجود آمد. بعضی از نمایندگان محترم ولسی جرگه گفتند: ما چه مجبوریت داریم که این قانون را تصویب کنیم؟! این قانون احوال شخصیه‌ی شیعه است، ما ملزم نیستیم که آن را تصویب کنیم، کافی است به محاکم بنویسید تا زمینه‌ی تطبیق آن را فراهم کنند.<sup>۱۷</sup>

<sup>۱۷</sup>. از صحبت‌های محترم عبد الرب رسول سیاف: حسینی حنیف؛ سید احمد: جریان شناسی فقهی و حقوقی ... ص ۲۲۵/



به نظر من این حرف درستی نبوده و بر آنها واجب و لازم بود که تصویب می کردند؛ چون وظیفه شان است که باید آنرا تقنین نمایند، زیرا در ماده‌ی یکصد و سی‌ام قانون اساسی آمده که طبق قانون و معنای قانون این است که از مجلسین بگذرد. تمام موادی از لوایح و طرح‌ها که در مجلس می‌آید چه در قانون اساسی ذکر شده باشد و چه ذکر نشده باشد فرق نمی‌کند، وظیفه‌ی نمایندگان مجلس است که آنرا تصویب کنند. قوه‌ی مقننه برای همین است که مواد را تصویب کنند تا این که شکل قانونی بگیرد. بلی، بعضی از نمایندگان گفتند: ما مجبوریت نداریم! فکر می‌کنم این قول هم اشتباه است، زیرا وظیفه‌ی نماینده‌ها تصویب قانون است و بر آنها واجب بود که این را تصویب می‌کردند و بر اساس قانون اساسی موظف بودند که احوال شخصیه‌ی شیعه را تصویب کنند تا شکل قانونی را بگیرد.



البته احوال شخصیه‌ی شیعه، منحیث این که در فقه جعفری، احکام شرعیه است، مسلماً محتاج به تصویب کسی نیست.

چون مسایل شرعی همه به دستور خدا و بر اساس منبع فقهی آمده و نیاز به تصویب مجلس ندارد. منتها همین احکام شرعی اگر بخواهد در یک کشور شکل قانونی را به خود بگیرد، باید از جانب قوه‌ی مقننه کشور تصویب شود.

در مورد خود قانون اساسی نیز چنین است. آن‌هایی که در لویه جرگه شرکت کرده بودند، وظیفه داشتند که قانون اساسی را تصویب کنند. به عنوان مثال: در

ماده‌ی سوم قانون اساسی آمده: *مخالف احکام اسلام، کسی نمی‌تواند قانون*

*وضع نماید.* این موضوع محتاج به نوشتن نبود چون معلوم است که خلاف دین

اسلام کسی نمی‌تواند قانون وضع کند «لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ



الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»<sup>۱۸</sup> ولی در قانون نوشته شد. دلیلش هم این است که این موضوع شکل رسمی را به خود بگیرد.

نمایندگان وظیفه داشتند که احوال شخصیه‌ی شیعه را تصویب کنند و برای همین کار کرسی‌های مجلس را اشغال نموده‌اند. این مسئله در چوکات فقهی در مجلس طرح شد و من آنرا در تصاویری که توسط خبرنگار ضبط شده بود دیدم.

در آن جا یکی از برادران محترم گفت: ما به قانون احوال شخصیه‌ی شیعه اعتقاد نداریم. یعنی قانون احوال شخصیه بر مبنای فقه شیعه درست شده و اهل سنت به آن عقیده ندارند. بنابراین بر نمایندگان اهل سنت جایز نیست که آنرا تصویب کنند، زیرا چگونه آن چیزی که باور نداریم را تصویب کنیم؟

<sup>۱۸</sup>. مائده/ ۴۴، ۴۵ و ۴۷.



من وقتی که این جمله را شنیدم از این آقا خیلی تعجب کردم که چرا باور ندارید؟ احکام فقهی در تمام مذاهب اسلامی با اختلافاتی که دارند، همه قابل باوراند. ممکن است که یک مسئله‌ی فقهی را کسی ارجح نداند و بر خلاف آن عمل کند، ولی به آن باید باور داشته باشد، چون آن هم فقه اسلامی است. شما امروزه می‌بینید که ما در تلویزیون تمدن، احکام فقهی دو مذهب اسلامی را پخش می‌کنیم. فقه حنفی را برای برادران و خواهران محترم اهل سنت که اکثریت قاطع مسلمانان سنی پیرو مذهب حنفی‌اند و فقه جعفری را برای اهل تشیع.

ما فقه حنفی را فقه معتبر می‌دانیم؛ هرچند در بعضی از موارد فقهی اختلاف داریم، ولی به آن احترام قائلیم چون اختلاف، اختلاف اجتهادی است و مشروعیت هم دارد، زیرا اختلاف مجتهدین در چارچوب مقررات اسلامی، خود دارای مشروعیت است، فرق نمی‌کند کسی به آن عمل بکند و یا عمل نکند. باور نداشتن



فقط در حدودی است که کسی فقه مذهب خود را بر فقه مذهب دیگر ارجح و بهتر می‌داند و این به آن معنا نیست که آن را باطل بداند.

شریعت اسلامی قبول نمی‌کند که پیرو یکی از مذاهب اسلامی، فقه مذهب خود را بر تمام مذاهب تحمیل نماید.

لذا برای چه دیگر مذاهب اسلامی را باطل می‌دانید؟ مگر حدیث بخاری را فراموش کرده‌اید که می‌فرماید:

«وقتی که یک مجتهد زحمت می‌کشد و اجتهاد می‌کند از دو حالت خارج نیست؛ **یکی** این که به خاطر اشتباه خود از واقع به دور می‌افتد، واقعیت را استنباط نمی‌تواند و به اشتباه می‌رود. **دوم** این که به واقعیت می‌رسد و استنباط درست می‌کند.»

در هر دو صورت، خدا به آن مجتهد اجر می‌دهد، منتها اگر به واقعیت رسید خداوند به او دو اجر می‌دهد: یک اجر برای به دست آوردن واقعیت و اجر دیگر



برای این که زحمت کشیده است، اما اگر به واقعیت نرسیده و در استنباط خود دچار اشتباه شده باشد، باز هم خداوند به خاطر زحمات متحمل شده‌ی او، یک اجر به او می‌دهد. احکام فقهی و اختلافی هیچ کدام از قطعیات اسلامی نیست. این‌ها همه احکام اجتهادی‌اند و تابع نظر مجتهدین.

در اسلام اختلافِ انظارِ مجتهدین بزرگوار که طبق قوانین شرعی استنباط کرده‌اند، مشروعیت دارد. عمل کردن به یک فقه به خاطر این که اهل هر مذهب به احکام فرعی خود ارجحیت می‌دهند، یک حرف است اما باور داشتن به فقه اسلامی، موضوع دیگری است. فقه اسلامی با همه‌ی تنوع و اختلافاتی که دارد باعث غنای فقه شده است؛ از این رو اکنون به هزاران کتاب رسیده و همه چیز را بیان کرده است. همه‌ی این‌ها از اختلاف آرای مجتهدین به دست آمده است.

من نمی‌خواهم بگویم که هر کسی بیاید و نظر دهد، نظرش مشروع است و تکثرگرایی را به آن معنای غلطش معنا کنیم. نه، کسی باید در فقه نظر بدهد که





مجتهد و متخصص باشد، قدرت اجتهاد را داشته باشد و بر اساس همان موازین و مبادی اصولی که مسلمانان در اصول فقهی خود دارند، باید استنباط کند. وقتی که استنباط در چوکات اصول فقه صورت گرفته باشد، باید همه به آن باور داشته باشند. همه‌ی آن‌ها برای پیروان آن‌ها مشروع است. مرحوم شیخ محمود شلتوت، شاید پنجاه سال قبل یا بیشتر بود که نوشت: فقه شیعه مثل فقه سایر مذاهب اسلامی روز قیامت مبرئ ذمه است و مسلمانان می‌توانند از هر مذهبی که دل شان می‌خواهد، پیروی کنند.<sup>۱۹</sup>

---

<sup>۱۹</sup>. مصاحبه‌ی «شیخ احمد طیب» رئیس دانشگاه الأزهر مصر، با شبکه "نیل" مصر درباره‌ی اختلافات شیعه و سنی: خبرنگار: آیا به نظر شما عقاید شیعه مشکل ندارد؟ شیخ طیب: نه چه مشکلی دارند، ۵۰ سال پیش شیخ شلتوت فتوا داده است که شیعه مذهب پنجم اسلام و مانند مذاهب دیگر است. خبرنگار: فرزندان ما در حال شیعه شدن هستند چه باید بکنیم؟



شیخ طیب: خوب بشوند مگر کسی از مذهب حنفی به مالکی برود ما اشکالی به او می‌گیریم؟ خوب این‌ها هم از مذهب چهارم به مذهب پنجم رفته‌اند.

خبرنگار: شیعیان با ما در حال قوم و خویشی هستند و با فرزندان ما ازدواج می‌کنند.

شیخ طیب: چه اشکالی دارد، بین مذاهب ازدواج آزاد است.

خبرنگار: می‌گویند شیعیان قرآنشان فرق می‌کند.

شیخ طیب: این حرف‌ها خرافه پیرزن‌ها است. قرآن شیعیان با ما هیچ فرقی ندارد و حتی رسم الخطشان نیز مانند قرآن ما است.

خبرنگار: ۲۳ روحانی از یک کشور (عربستان) فتوا داده‌اند که شیعیان کافرند، رافضی هستند.

شیخ طیب: برای مسلمین جهان فقط الازهر می‌تواند فتوا دهد و فتوای آنها اعتباری ندارد.

خبرنگار: پس این اختلافاتی که بین شیعه و سنی مطرح می‌کنند، چیست؟

شیخ طیب: این اختلافات سیاست خارجی‌ها است و می‌خواهند بین شیعه و سنی اختلاف بیاندازند.

خبرنگار: شیعیان که ابوبکر و عمر را قبول ندارند، چگونه می‌گویید این‌ها مسلمان هستند؟

شیخ طیب: بله قبول ندارند، اما مگر اعتقاد به ابوبکر و عمر جزء اصول دین اسلام است؟ قصه ابوبکر و عمر یک قصه تاریخی است و تاریخ به اصول اعتقادات ربطی ندارد.

خبرنگار: شیعیان یک ایراد دارند آن هم اینکه می‌گویند امام زمانشان از ۱۰۰۰ سال پیش هنوز زنده است.

شیخ طیب: خوب ممکن است، چرا ممکن نباشد، ولی دلیلی ندارد ما اعتقاد آنان را داشته باشیم.

خبرنگار: آیا ممکن است کودک ۸ ساله امام باشد؟ شیعیان معتقدند کودک ۸ ساله امام شده است.

شیخ طیب: وقتی یک طفل در گهواره پیغمبر بشود اینکه یک کودک ۸ ساله هم امام باشد عجیب نیست، هر چند ممکن است ما به عنوان اهل تسنن این اعتقاد را قبول نداشته باشیم؛ اما این موضوع به اسلام آنها صدمه‌ای نمی‌زند و آنها مسلمانند.

منبع: روزنامه اطلاعات (۱۱ حمل ۱۳۹۳)



ما و شما امروز در کجا قرار داریم؟ قضایای فقهی، قبل از پنجاه سال یا صدسال حل شده است، مسایل مذاهب اسلامی حل گردیده است. در کنفرانس اسلامی که در اُردن دایر شده بود، تمام کشورهای اسلامی از عربی و غیرعربی در آن شرکت داشتند. این قضایا حل شده، مذاهب چهارگانه‌ی اهل سنت، مذهب جعفری، مذهب زیدیه و مذهب اباضیه، این هفت مذهب تصویب شد. این‌ها همه مذاهب اسلامی است. ما به کدام سو می‌خواهیم برویم و در کجا قرار داریم؟! چرا بعضی‌ها از اوضاع مذهب اباضیه جهان اسلام بی‌خبرند؟



با توجه به آنچه که عرض کردم، آیا معقول است که یکی بیاید و بگوید تمام مذاهب باید مذهب مرا قبول کنند؟

و من مذاهب دیگر را قبول ندارم! اگر این طور باشد، ما دچار هج و مرجی خواهیم شد که گاهی در قرون وسطی پیدا می شد، ما باید به همه ی مکاتب فقهی اسلامی

احترام داشته باشیم و آن ها را مشروع بدانیم. مسلمانان همه باهم برادر و

برابرنند. چرا به آن باور ندارید؟! به نظر من آخرین حرف این است که به نظر

پیروان مذاهب اسلامی، فقه مذهب خودشان بر فقه مذاهب دیگر ارجح و بهتر

است؛ اگر این طور نباشد، از آن پیروی نمی کنند و به حکم آن عمل نمی کنند.

این یک امر معقول و معمول است و کسی هم نمی تواند جلوی کسی را بگیرد.

پس اگر حکم مجتهدش مطابق واقع بود، خدا به آن مجتهد دو اجر می دهد،

اگر مخالف واقع بود خدا به او یک اجر می دهد.



امروز از آن فتوای شهیر مرحوم شیخ محمود شلتوت تقریبا در حدود پنجاه سال می‌گذرد و این قضایا دیگر حل شده است. در کنفرانس‌هایی که در کشورهای عربی و سایر کشورهای اسلامی صورت گرفته است، این موضوع حل گردیده، خصوصا در کنفرانس اردن تمام مذاهب اسلامی مشروعیت‌شان مورد توافق قرار گرفت که من در آن مورد کتابی نوشته‌ام به نام «تحقق اتحاد امت اسلامی» که چاپ هم شده است. باید به همه‌ی مذاهب باور داشته باشیم. یکی از نمایندگان که از برادران اهل سنت ما بود در جواب همین آقا که گفت من باور ندارم...، پاسخ داد: اگر بنا باشد ما فقه شیعه را تابع فقه حنفی قرار دهیم و از آن دیدگاه قضاوت کنیم، اصلا فقه شیعه احتیاج به تدوین نداشت، چرا این همه زحمت کشیدند و آن را تدوین نمودند؟ فقه حنفی که قبلا هم در قانون اساسی رسمیت داشت.



وقتی این حرف‌ها در ولسی جرگه گفته می‌شد، من بسیار خوشحال می‌شدم که برادران، چنین با نزاکت صحبت می‌کردند. البته همین برادران ما که در ولسی جرگه بر فقه جعفری اعتراض کردند، در لویه جرگه‌ی قانون اساسی هم بودند، ولی در آنجا اعتراض نکردند. وقتی که ماده‌ی چهل و پنجم و ماده‌ی یکصد و سی و یکم قانون اساسی تصویب می‌شد، این‌ها ایراد نگرفتند و بدون ایراد، قانون اساسی تصویب شد و این کار برای تمام جهان اسلام الگو محسوب می‌شد. در حدود پنجصد نفر در لویه‌ی جرگه‌ی قانون اساسی شرکت داشتند. کمیسیون‌های مختلف تشکیل شد. در کمیسیون یازدهم که به نام کمیسیون «تفاهم» نام گرفته بود و من هم در آنجا بودم، حتی یک نفر هم با ماده‌ی چهل و پنجم و ماده‌ی یکصد و سی و یکم قانون اساسی مخالفت نکرد.

این دو ماده را که ذکر کردم، از جمله موادی بود که با اتفاق آراء تصویب شده بود، بنابراین کسی حق ندارد که بگوید: ما وظیفه نداریم که آن را تصویب کنیم.



وظیفه‌ی نماینده‌های مجلس همین است که مواد قانون را تصویب کنند. به قول آن شوخی معروف زبان پشتو که می‌گوید: *عبدالسلام که سلام نه وکی نوبه چه وکی؟* عبدالسلام اگر سلام نکند چه کار کند، نامش عبدالسلام است.

وظیفه‌ی نماینده‌ی مجلس در قوه‌ی مقننه همین است که تقنین کند. در برابر تمام موادی که از جانب حکومت می‌آید، چه طرح باشد و چه لایحه باشد! نماینده‌ها مسئولیت دارند که آن‌را تصویب کنند و یا در مورد آن اظهار نظر کنند، بر آن‌ها واجب است و حق ندارند که بگویند ما به آن باور نداریم! رسمیت قانون احوال شخصیه‌ی شیعه در قانون اساسی آمده است و مواد آن باید تقنین شود تا صورت قانونی پیدا کند. بنابراین قانون اساسی قابل ردّ نیست و نمایندگان مجلس حق ندارند که خلاف قانون اساسی عمل کنند.



مصوبه‌ی لویه‌ی جرگه و قانون اساسی بالاتر از قوانینی است که مجلس ولسی جرگه آنرا تصویب می‌کند. قانون احوال شخصیه‌ی شیعه در متن قانون اساسی آمده است و مخالفت با آن جایز نبوده و نیست.

به هر حال در اثر همین شبهه که در مجلس به وجود آمد، دو سه ماده‌ی قانون احوال شخصیه تغییر کرد که من مجبورم این‌ها را برای حال و آینده توضیح دهم، تا برای آن‌هایی که به قانون احوال شخصیه‌ی شیعه عمل می‌کنند و همچنین برای دانشمندان محترم ما حقیقت روشن شود تا فردا مرا در این قضیه مسئول ندانند.

چند ماده در اثر این سختگیری‌هایی که بعضی از برادران ما کردند، متأسفانه حذف شد که نباید حذف می‌شد و طوری که لویه جرگه آنرا قبول کرده بود و همان‌گونه که وزارت عدلیه آنرا درست قبول کرده بود، باید می‌پذیرفتند. البته تنها وزارت عدلیه نبود، بلکه به چندین جای دیگر نیز آنرا فرستادند. به نظر من





وزارت عدلیه ملزم نبوده که این مواد قانونی را به جای دیگر بفرستد، ولی به خاطر محکم تر نمودن این موضوع بوده است. قراری که وزارت عدلیه به من اطلاع داد، این مواد را به دانشکده‌ی شرعیات، شورای سرتاسری علمای افغانستان، وزارت حج و اوقاف، استره محکمه، آکادمی علوم و چند وزارتخانه‌ی دیگر فرستاده بودند.

من گمان نمی‌کنم که از نظر قانونی لازم باشد که مواد یک قانون به همه جا فرستاده شود، ولی وزارت عدلیه به خاطر احتیاط و برای مستحکم کردن قضیه، آنرا به ادارات فوق فرستاده است. از این رو شورای سرتاسری علماء، استره محکمه، آکادمی علوم، دانشکده‌ی شرعیات و چند جای دیگر آنرا خوانده‌اند و همه موافقت خود را اعلام کرده و سپس به مجلس فرستاده‌اند.



انتظاری که از مجلس می‌رفت این بود که در مدت یک یا دو روز آنرا تصویب می‌کردند، چون در قانون اساسی تصریح شده بود که احوال شخصیه‌ی شیعه برای شیعه تطبیق شود. این قانون توسط شورای علمای شیعه تدوین شده بود، دیگر به قول معروف صغرا و کبرایش همه مسلم بود و هیچ اشکالی باقی نمانده بود؛ ولی متأسفانه این انتظار در مجلس برآورده نشد. تقریباً در حدود دو سال و یا کمتر، این قانون بدون تکلیف در مجلس معطل ماند. چند مرتبه در آجندای مجلس هم گرفته شد، ولی باز معطل گردید.

البته من در این مورد سوء ظنی ندارم، زیرا ممکن است چیزهای مهم دیگری بوده که شاید به جای قانون احوال شخصیه در آجندا قرار داده و موجب تأخیر این قانون گردید. سرانجام با اصرار زیاد و فشار مردم، رئیس صاحب مجلس لطف کرد و آنرا در آجندای مجلس داخل نمود.



به هر حال منظور این است که چند ماده‌ای که در مجلس حذف شد، برای مردم بیان شود تا در فردای تاریخ، ما متهم نشویم و این ماده‌ها قرار ذیل بیان می‌شود:

۱. فقره‌ی دوم ماده‌ی ۹۰ را حذف کردند. البته کسی نمی‌خواست که بند دوم همه حذف شود، بحث فقط روی استثنایش بود که می‌گفتند: در استثنای قضیه بین فقه جعفری و فقه حنفی اختلاف است و کدام دلیل قانونی هم نداشت ما این ماده را در قانون آورده بودیم. نمایندگان محترم اهل سنت اصرار داشتند که استثنایش برداشته شود، ولی نمایندگان محترم شیعه که در مجلس بودند کمی از خودگذشتگی کردند و بند دوم را به طور کامل حذف نمودند.

۲. فصل ششم، ماده‌ی یکصد و سی و ششم، یکصد و سی و هفتم، یکصد و سی و هشتم و یکصد و سی و نهم، یعنی این چهار ماده را که در فصل ششم کتاب نکاح بود، حذف کردند که بسیار جای تأسف است.



این موادی که حذف شده است، از نظر نزاکت و ظرافت اخوت اسلامی نباید حذف می‌شد. همانطوری که در لویه جرگه‌ی قانون اساسی، نمایندگان محترم اهل سنت با صداقت و متانت اصل اخوت اسلامی را ثابت کردند، در آنجا تقریباً چهل نفر از نمایندگان شیعه حضور داشت، بقیه در حدود چهارصد و پنجاه نفر همه از برادران اهل سنت بودند، اما بزرگواری آن‌ها در لویه‌ی جرگه‌ی الگو و نمونه برای تمام کشورهای اسلامی بود. نمایندگان مجلس نیز باید از آن‌ها الگو و نمونه می‌گرفتند. در همان کمیسیون تفاهم که من هم عضو آن بودم، مواد را سه دسته کردند: مواد متفق علیه، مواد اختلافی و موادی که قابل بحث است. من دیدم که ماده چهل و پنجم و یکصد و سی و یکم در جمله‌ی مواد متفق علیه رفته بود.

تمام نمایندگان محترم لویه جرگه بدون کوچکترین مخالفت، فقه جعفری و احوال شخصیه شیعه را تصویب نمودند. از این رو من مکرراً در سخنرانی‌های خود از آن‌ها تشکر کرده‌ام و باز هم تشکر می‌کنم.



جای تعجب است! همین نمایندگان محترم که در ولسی جرگه به احوال شخصیه -  
 ی شیعه اعتراض کردند در لویه جرگه یک کلمه هم به ظاهر اعتراض نداشتند،  
 اگر همان کاری که در لویه جرگه صورت گرفت در ولسی جرگه هم صورت  
 می گرفت، بسیار خوب بود. زیرا اوج استحکام اخوت اسلامی را در افغانستان  
 تثبیت می کرد.

این مواد متأسفانه حذف شد! حذف این مواد زیاد مهم نبود. چون حذف آنها  
 یک ذره برای احوال شخصیه‌ی ما ضرر ندارد. زیرا به یادم هست که در ماده‌ی  
 دوم آمده که هر حکمی که در احوال شخصیه بود، باید به آن عمل شود و اگر  
 در احوال شخصیه وجود نداشت، باید به فقه شیعه مراجعه شود. دقیقاً یادم نیست  
 در ماده‌ی دوم و یا ماده سوم، این حکم تصریح شده است که هر حکمی که در  
 قانون احوال شخصیه نبود باید به فقه شیعه مراجعه شود. بنابراین حذف این مواد  
 برای ما ضرر رسانیده نمی تواند و نسل های آینده هم در این مورد بر ما ایراد گرفته



نمی‌توانند. دلیل این که نسل‌های آینده بر ما ایراد گرفته نمی‌توانند، دو موضوع است: **اولا** این مواد را ما در مسوده‌ی قانون نوشته بودیم و آن را جمع قلیلی از نماینده‌های مجلس حذف کرده‌اند. **دوم** اینکه این مواد در بند دوم و یا سوم تصریح شده است که در صورت نبود بعضی احکام در احوال شخصیه، باید از فقه شیعه گرفته شود؛ لذا در حذف این مواد ما ضرر نکرده ایم و کدام مشکلی هم به واسطه‌ی حذف آن‌ها به وجود نمی‌آید.

یک موضوع دیگر را که می‌خواهم عرض کنم این است که در قانون احوال شخصیه‌ی شیعه، دو مشکل به وجود آمد:

**مشکل اول** این که در موقع تصویب این قانون در ولسی جرگه، بعضی برادران گفتند: ما به آن باور نداریم و یا ملزم نیستیم که آن را تصویب کنیم، یعنی اشکال در داخل فقه شد.



**مشکل دوم** ایرادهایی بود که در خارج فقه پیدا شد و آن اینکه آیا حقوق بشر این را قبول می‌کند یا نه؟ یعنی این مواد به اصطلاح خلاف حقوق بشر است. یعنی می‌خواستند که در احوال‌شخصیه‌ی ما تصرف کنند و طبق نظریات خودشان قضاوت کنند و نظرات شخصی خود را داخل احوال‌شخصیه شیعه نمایند.

یک ماده‌ی دیگر را که بر خلاف اصل مسوده‌ی احوال‌شخصیه تغییر داده‌اند، فقره‌ی ماده‌ی اول بند نود و نهم است. در مسوده‌ی ما این گونه بود که «عقد نکاح صغیر و صغیره و مجنون و مجنونه توسط ولی قهری (ولی قهری در فقه شیعه، پدر و پدرِ پدر یعنی جدّ است) با عدم مفسده و عقد وصی (مأذون) و یا توسط محکمه در صورت فقدان ولی قهری و وصی مجنون و مجنونه با مراعات مصلحت درست است».

قبلاً عرض کردم که در اصل مسوده‌ی احوال‌شخصیه دو بند وجود داشت که یکی از آن‌ها را خواندم. در بند دوم آن این بود که صغیر و صغیره بعد از بلوغ



شرعی، مجنون و مجنونه بعد از افاقه می‌توانند نکاح واقع از طرف ولی قهری و یا وصی (ماذون) را در صورت موجودیت مفسده فسخ نمایند. ماده نود و نهم، دو فقره داشت. ولی در مجلس، نمایندگان محترم چه کار کرده‌اند؟! این دو بند را عوض کرده و چهار فقره‌ی دیگر را آورده‌اند:

۱. سن ازدواج برای دختر، شانزده سال و برای پسر هجده سال. مراد از سال، سال مکمل شمسی می‌باشد.

یعنی دختر باید به سن شانزده سالگی و پسر به سن هجده سالگی هجری شمسی برسد نه قمری. نمی‌دانم که این‌ها از طرف آن‌هایی که می‌خواستند نظر خود را بر فقه اعمال کنند، درست شده و یا این که بر مبنای به اصطلاح حقوق بشر درست شده است؟! به هر صورت در بین آن‌ها توافق صورت گرفته و رای گیری کرده‌اند که سن ازدواج دختر، شانزده سال و سن ازدواج پسر هجده سال تمام هجری شمسی باشد.





من این را می‌خواهم به وضاحت بیان کنم که **اولا** ما از خود فقه داریم و دین اسلام را دین خدا می‌دانیم. همه‌ی مذاهب اسلامی هم از همین دین خدا استخراج شده است. دین ما دین اسلام است. هرکسی که باشد به هیچ وجه قبول نمی‌کند که دین خود را بگذارد و از اعلامیه‌ی حقوق بشر و یا از غیر آن، به استحسان به این که فلانی خوش شود و یا این که من در اینجا وظیفه دارم و کار می‌کنم، بیاید دین خود را تغییر دهد. هیچ مسلمان نمی‌تواند دین خود را کنار گذاشته و به شعارهای دروغین، ایمان پیدا کند. بناءً هم در غرب و هم در شرق هر مسلمانی که به دین معتقد است، چنین کاری را قبول نمی‌کند.

**ثانیا** حقوق بشر که گوش همه را کر کرده است به هیچ وجه قطعی نیست. من ظاهراً دو بار در کنفرانس‌هایی که در وزارت خارجه برگزار شده در مورد حقوق بشر صحبت کردم و نواقص آن را مفصل بیان داشتم. حقوق بشر نواقص زیادی دارد و باید اصلاح شود. مبادی منطقی و مبادی فلسفی اعلامیه‌ی حقوق بشر دچار



ضعف و سر درگمی است. چون این اعلامیه‌ی حقوق بشر، ایدئولوژی بدون جهان بینی است. (در غرب غالباً ایدئولوژی‌ها فاقد جهان بینی است) و اعتبار عقلی ندارد.

هر ایدئولوژی مجبور است که برای صحت خود، بر یک جهان بینی استوار باشد. حقوق بشر موضوع بسیار مهمی است و از این که برای بار اول توسط غربی‌ها تدوین شده، قابل تشکر است. منتها شرایط آن زمان که حقوق بشر تدوین و تصویب می شد با شرایط امروزی بسیار فرق داشت.

حقوق بشر باید دوباره تدوین شود، نه توسط دولت‌ها! بلکه توسط دانشمندان بزرگ دینی، حقوق دان‌ها و قانون دان‌های بین المللی و به دور از دخالت دولت‌ها، باید دقیقاً تدوین شود و تجدید نظر در آن صورت گیرد.



این حقوق که فعلا به نام اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر شهرت دارد، کهنه شده است. تلویحا استعمار هم در آن به رسمیت شناخته شده است. چون آن زمان بعد از جنگ دوم جهانی بود و سرزمین‌های زیادی به دست دولت‌های زورمند بود و آن‌ها باید مستعمرات خود را حفظ می‌کردند. علاوه بر این اشکال‌های منطقی و فلسفی دیگر هم دارد. (منظور من از حقوق بشر همان اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر غربی است)

اصول حقوق بشر، امری از مسلمات مهم دین‌های آسمانی است و بسیار ارزش دارد. خداوند متعال در قرآن بر خود، حقوق مردم را ثابت کرده است. آن خدایی که خالق همه‌ی ماست در بعضی آیات می‌فرماید: «این حق است از مؤمنین بر من» و حق مردم را بر خود لازم نموده است. حقوق بشر از نظر اسلام بسیار مهم است. ما که انسانیم و می‌فهمیم. منتها اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر از اساس خود مشکل دارد و باید در آن تجدید نظر شود.



همه می‌دانند هر قانونی را که بشر وضع می‌کند، مقطعی است و بعد از مدتی به درد نمی‌خورد. خصوصاً این اعلامیه که از همان ابتداء ناقص بوده و همه‌ی موارد آن فقط ایدئولوژی است و ایدئولوژی تنها، همیشه دچار اشتباه می‌شود. حقوق بشر لابد باید به یک جهان بینی استوار باشد که متاسفانه این اعلامیه، فاقد جهان بینی است. ما سخت به حقوق بشر ملتزم هستیم، ولی ما انسان هستیم، ما میمون نیستیم که هر چه به ما بگویند قبول کنیم، نه! باید در هر کاری بر اساس عقلانیت صحبت شود. به هر حال ما نمی‌توانیم که مواد دینی را حذف کنیم و مواد اعلامیه-ی جهانی حقوق بشر را جایگزین آن کنیم.

اگر بنا باشد که ما به حقوق بشر غربی عمل کنیم، چرا به حقوق بشر کنفرانس اسلامی که در قاهره به تصویب رسید، عمل نکنیم؟! قدر مسلم، حقوق بشر کنفرانس اسلامی بهتر از حقوق بشر غربی است، ولی ناگفته نماند که به نظر ما،



حقوق بشر کنفرانس اسلامی نیز نواقص زیادی دارد و آن هم باید اصلاح شود. در هر دو اعلامیه باید تجدید نظر گردد.

به هر صورت، من می‌خواهم به علماء و دانشمندان شیعه که بعد از من می‌آیند، موضوع را روشن کنم تا آن‌ها مرا متهم نکنند. من به آن‌ها می‌گویم که این فقره‌ی اول از ماده نود و نهم که فعلاً در قانون داخل شده به هیچ‌وجه مورد قبول و خواست ما نبوده و نه در مسوده‌ی اصلی وجود داشته است.

این مواد که برخلاف فقه شیعه، به قانون اضافه شده است و سن ازدواج دختر و پسر را طبق میل خودشان به شانزده سال و هجده سال بالا برده‌اند، توسط پیشنهاد لائیک‌ها و رای مجلس ولسی جرگه به وجود آمده و از نظر ما هیچ قانونیتی هم ندارد. چون در قانون اساسی گفته شده که احوال شخصیه شیعه، مطابق قانون اساسی و بر اساس فقه شیعه تدوین و تقنین گردد.



بنابراین باید احوال شخصیه‌ی ما را به همان قسم که ما تدوین نموده بودیم و در مسوده‌ی ما وجود داشت، تقنین می‌کردند نه این که چیزی را که دیگران بخواهند. قانون اساسی اجازه نمی‌دهد که نمایندگان مجلس بر اساس نظرات شخصی خود، برای شیعه احوال شخصیه درست کنند. احوال شخصیه‌ی ما به دست مجلس نبوده که آن‌ها برای ما درست کنند.

ما از پانزده قرن پیش، احوال شخصیه داشتیم. فقط تقنین (رسمیت) آن وظیفه‌ی مجلس بوده که آن‌ها با آرای خویش، قانون احوال شخصیه را تصویب می‌کردند تا از نظر قانونی قابل اجراء باشد. آن چیزی را که مجلس طبق میل شان برای ما تصویب نموده از نظر قانون اساسی کشور فاقد اعتبار است.

❖ این‌ها حق نداشتند که برای ما فقه درست کنند و نظر شخصی خویش را در یک رای گیری نیم ساعته و یا یک ساعته بر ما تحمیل کنند و سن شرعی ازدواج را طبق نظر شخصی خود به شانزده سال و هجده سال



بکشانند و حتی حق نداشتند که یک کلمه بر آنچه که ما نوشته بودیم، کم و یا زیاد کنند. باید عین همان چیزی را که مطابق فقه جعفری در قانون احوال شخصیه آورده بودیم، مجلس تصویب می کرد.

جمله‌ی دیگری را که می‌خواهم عرض کنم این است که اگر در غرب سن قانونی هژده سال شده و می‌گویند که قبل از سن هژده سالگی ازدواج صورت نگیرد، موضوعات دیگری دارد که ما باید متوجه آن باشیم. در غرب مباشرت جنسی برای هر دو جنس مخالف، مطلقاً آزاد است و هیچ موانعی برای مباشرت جنسی وجود ندارد.

اما در اسلام، ارتباط‌های نامشروع حرام است. در اسلام، عمل قبیح زنا حرام و جرم است. مزاج‌های انسان‌ها فرق می‌کند. ما نمی‌توانیم بر خلاف شریعت اسلامی بر دختران و پسران خود فشار وارد کنیم. اگر دخترها بتوانند تا سن هژده سالگی صبر کنند، خیلی خوب است.



دخترها باید درس بخوانند. ما امروزه در اوایل قرن بیست و یکم زندگی می‌کنیم. دخترهای ما باید با سواد باشند. اگر خودشان بتوانند صبر کنند به سن شانزده سالگی و حتی به سن بیست سالگی هم اگر شوهر کنند، مشکلی ندارد. این مسئله، مربوط به خود آنهاست، اما از نظر قانون، اگر ما آنها را ملزم کنیم که دختر تا سن شانزده شوهر نکند و پسر تا سن هژده سالگی ازدواج نکند، نادرست است. گفتیم که مزاج‌های انسان‌ها با هم فرق می‌کند، این مربوط به اختیار فرد است که طبق مزاج خود هر وقت که بخواهد، ازدواج کند و کسی حق ندارد که بر او فشار وارد نماید.

ما نمی‌توانیم دخترها و پسرهای خود را مجبور کنیم. چون اگر بر آنها فشار وارد کنیم، آنها مجبور می‌شوند به فساد روی آورند. این کار، خلاف شریعت اسلامی است. در فقه شیعه، تا آنجا که من معلومات دارم و تحقیق نموده‌ام یک نفر





از فقهای شیعه، قید سن شانزده سال و هجده سال را نیاورده است. اصلاً در این مورد، مسئله‌ی اختلافی هم وجود ندارد.

وقتی که یک فقیه هم نگفته باشد، چه قسم ما این جمله‌ی «شانزده سال و هجده سال» را بیاوریم و به عنوان احکام احوال شخصیه خود قبول کنیم، لذا این ماده از نظر من صد در صد باطل و مخالف قانون اساسی هم هست.

در مسوده‌ی ماده‌ی نود و نهم، دو فقره وجود داشت که نمایندگان مجلس آن‌ها را حذف نمودند و به جای آن‌ها چهار فقره را طبق نظر شخصی‌شان اضافه کردند. یکی همین فقره‌ی سن ازدواج بود که عرض کردم.

❖ در بند دوم آن نوشته‌اند که اثبات بلوغ و حالت ازدواج قبل از سنین مذکور نیز توسط ولی در محکمه امکان پذیر است. این موضوع یک-مقداری از آن شدت و غلظت که فقره‌ی اول داشت، کم کرده و تخفیف داده که اگر ولی در محکمه آن را اثبات کند، درست است.



❖ در فقره‌ی سوم نوشته‌اند که ازدواج صغیر و صغیره، مجنون و مجنونه بدون اثبات ضرورت و مصلحت ولی، در محکمه ممنوع است. در فقره‌ی دوم و سوم بدون موجب، ولایت و اختیارات ولی محدود شده است. این موضوع اگر طوری درست می‌شد که کلمه‌ی «ممنوع» قید نمی‌شد، بهتر بود. یعنی ولی به میل خود کاری را انجام ندهد و باید با قاضی مشورت کند. گاهی ممکن است که قاضی بهانه‌گیری کند و به خاطر رشوت گرفتن مشکلات دیگری را مطرح کند. یعنی اختیارات ولی در این جا شرعا بوده که در هر دو فقره می‌توانستند این کار را بکنند. در این جا، اختیارات ولی را قید نموده‌اند و به حکم قاضی معلق کرده‌اند، یعنی یک- نوع ضیقی در کار ولی قهری به وجود آمده و اختیارات را به قاضی داده‌اند.



قاضی در این مورد اصلاً صلاحیت ندارد و ممکن است که قاضی رشوت خور باشد. اگر رشوت به او داده شود، کار را انجام دهد و اگر رشوت، گیرش نیاید بهانه گیری کند. مسلماً ولی قهری که در فقه شیعه پدر و پدرِ پدر است، نسبت به قاضی علاقه‌ی بیشتری به فرزندانش دارد و مصلحت فرزندانش را بهتر می‌داند. قاضی چه کاره است که اختیارات به او برسد و بی جهت او را به فکر منافع شخصی‌اش بیاندازد!

❖ در فقره‌ی چهارم نیز یک مشکل به وجود آمده که از عدم دقت نمایندگان به مسوده‌ی اصلی آن ناشی می‌شود. در آن مسوده‌ی قانونی که در ما ماده‌ی اول نوشته بودیم، در اینجا خرابی صورت گرفته است. نوشته‌اند که صغیر و صغیره بعد از بلوغ، مجنون و مجنونه بعد از افاقه، می‌توانند نکاح واقع از طرف ولی قهری و یا وصی مأذون را در صورت موجودیت مفسده، فسخ نمایند. یعنی اگر صغیر و صغیره بالغ شد و مجنون و



مجنونه عقل خود را به دست آورد، چه نکاح از طرف ولی باشد و چه از طرف وصی مأذون، اگر مفسده داشت، آن‌ها حق دارند که نکاح را فسخ کنند و اگر مفسده نداشت، نمی‌توانند فسخ کنند و باید همان عقد ولی و وصی مأذون را قبول نمایند.

در این جا بر زوجین فشار وارد گردیده است در حالی که ما این طور ننوشته بودیم و این مشکل در اثر عدم دقت آن‌ها به وجود آمده است. در این موضوع اگر تنها ولی ذکر می‌شد، درست بود. چون اگر ولی یک صغیره را عقد کرد و بعد از آن، او بزرگ شد؛ اگر دختر ثابت کرد که عقد مفسده دارد، حق دارد که عقد را فسخ نماید و اگر مفسده ثابت نشد، نکاح صحیح است. اما وصی غیر از ولی است، وصی اگر به عقد در آورد و بعد از آن که صغیر و صغیره بالغ شدند و یا مجنون و مجنونه عاقل شدند، حتی اگر مفسده هم نداشته باشد و فقط بگویند که این ازدواج به مصلحت من نیست، عقد نکاح باطل می‌شود. در این مورد باید دقت شود که



مسئله خیلی فرق می‌کند. ما در مسوده‌ی احوال شخصیه، این موضوع را نوشته بودیم، ولی آن‌ها دقت نکرده‌اند؛ مسئله‌ی فقهی بسیار دقت می‌خواهد و در بین «وصی» و «ولی» فرق می‌گذارد.

اگر «ولی» نکاح را انجام داد و بعد مجنون و مجنونه عاقل شدند و یا صغیر و صغیره بالغ شدند، بعد ادعا کنند که این عقد نکاح دارای مصلحت نبوده، نمی‌تواند عقد را به هم بزند. حق فسخ فقط در صورت اثبات مفسده به آن‌ها تعلق می‌گیرد نه در غیر آن.

اما در «وصی» این طور نیست؛ در نکاح توسط وصی، لازم نیست که نکاح دارای مفسده باشد. همین مقدار که مجنون و مجنونه بعد از عاقل شدن خود بگویند که دارای مصلحت ما نیست، نکاح باطل می‌شود. در عقد ولی، فقط مفسده مانع ولایتش می‌شود، اما در وصایت وصی و اختیارات او، مصلحت شرط است. اگر مصلحت نداشت ولو مفسده هم نداشته باشد، می‌تواند نکاح را فسخ کند. در این



موضوع از طرف ما دقت لازم صورت گرفته بود، ولی نمایندگان محترم بسیار با عجله نوشتند و مرتکب این اشتباه شده‌اند. یعنی فرق بین نکاح ولی و نکاح وصی قایل نشدند و در هر دو نکاح، فقط مفسده را شرط فسخ نکاح دانسته‌اند. هدف ما این است که در آینده علماء و دانشمندان شیعه ما را به اشتباه متهم نکنند.

❖ در فقره‌ی هفتم ماده‌ی یکصد و هفتاد و یکم، کلمه‌ی «یائسه» وجود داشت که آنرا حذف نموده‌اند. لابد گفته‌اند که با فقه حنفی مطابقت ندارد. در حالی که من قبلاً عرض کردم که فقه مذاهب اسلامی همه مشروعیت دارد و هیچ کدام تابع فقه دیگری نیست، همه را باید احترام کنیم، ولی متأسفانه در فقره‌ی هفتم ماده‌ی یکصد و هفتاد و یکم، کلمه‌ی یائسه را حذف نموده‌اند که زیاد مشکلی ندارد. چون در قانون احوال شخصیه‌ی ما این موضوع صراحت دارد که اگر یک موضوع فقهی در



قانون احوال شخصیه شیعه وجود نداشته باشد، باید به فقه شیعه مراجعه شود.

❖ آخرین موضوع، مسئله‌ی «حضانت» بود که در فقره‌ی سوم ماده‌ی یکصد و نود و چهارم در مسوده آنرا نوشته بودیم که مادر نسبت به پدر در حضانت دختران تا هفت سالگی و در پسران تا دو سالگی، دارای حق تقدم می‌باشد. بعد از سپری شدن مدت متذکره، حضانت پسر و دختر به پدر تعلق می‌گیرد. اما در مجلس که تصویب نموده‌اند به این شکل آمده است که مادر نسبت به پدر در حضانت دختر تا نه سالگی و در پسران تا هفت سالگی، حق تقدم دارد و بعد از سپری شدن مدت متذکره حضانت به پدر تعلق می‌گیرد.



دو سالگی را به هفت سالگی تبدیل نموده‌اند و هفت سالگی را به نه سالگی تبدیل کرده‌اند. این‌ها سلیقه‌ها و آرای شخصی است که نمایندگان محترم طبق میل خود آن‌را نوشته‌اند و هیچ ربطی هم به فقه ندارد و از نظر ما قابل قبول نیست.

در قانون اساسی نیامده که آرای مختلف و شخصی را داخل قانون نماید. قانون اساسی می‌گوید: احوال شخصیه‌ی شیعه را تصویب کنید و هر چیزی که خلاف احوال شخصیه باشد، خلاف قانون اساسی است. ما آرای شخصی نمایندگان را به هیچ‌وجه نمی‌توانیم به قانون احوال شخصیه‌ی شیعه نسبت دهیم، لذا می‌گوییم تغییرات به وجود آمده مورد قبول ما نیست و ما طبق فقه شیعه عمل می‌کنیم.

در احوال شخصیه‌ی حنفی هم همین موضوع جاری است و مسایل باید از فقه حنفی گرفته شود و هر چیزی که از خارج فقه حنفی گرفته شود، قابل قبول نیست. نظرات شخصی افراد، احوال شخصیه گفته نمی‌شود و فقه حنفی هم آن را قبول نمی‌کند.





یک جمله‌ی دیگر را که در آخر اضافه کرده‌اند، خوب است و ما از آن استقبال می‌کنیم و آن این‌که: «مگر این که محکمه خلاف مصلحت تشخیص دهد» این جمله خوب است. گاهی پدر دیوانه است، سفیه است، عقل ندارد و فرزند به او نمی‌رسد؛ باید اولاد نزد مادر باشد و همچنین گاهی ممکن است مادر دیوانه باشد و یا شوهر نموده است. این بچه اگر به پدرِ آندر (ناپدری) خود برسد، مشکل پیدا می‌کند. در این صورت اولاد باید پیش پدر بماند. این جمله خوب است و ما هم از آن استقبال می‌کنیم.

قضیه تا به همین جا بود.

فقط می‌خواستم تغییراتی که در قانون به وجود آمده، برای شما و نسل‌های آینده روشن شود که این‌ها خواست ما نبوده و از طرف مجلس ولسی جرگه و فعالان به اصطلاح حقوق بشر، بر ما تحمیل شده است که ما آن‌ها را قبول نداریم و در



مسوده‌ی قانون احوال شخصیه، فقط فتوای مشهور علمای شیعه نوشته شده بود و چیزی کم و زیاد نبود، لذا امیدوارم که ما را متهم نکنید.

به امید هر چه مستحکم شدن اخوت اسلامی در افغانستان.  
والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته.



جلسه‌ی دوم:

تهاجم فرهنگی کشورهای غربی علیه قانون احوال شخصیه شیعه  
 ۱۴ / ۸ / ۱۳۸۸ هـ - ش تالار سخنرانی‌های حوزه علمیه خاتم النبیین  
 (ص)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

احوال شخصیه‌ی شیعه در مجلس تصویب شد. شاید خود شما هم خبر داشته باشید. بعد از آن چه کار شد؟ آقای شیفر دبیر کل ناتو در اجلاس اقتصادی بیست کشور اروپایی گفت که در افغانستان کاری بر خلاف ارزش‌های انسانی صورت گرفته، زیرا قانونی که در آنجا تصویب شده است در آن حقوق زنان پایمال



گردیده است. غرب و یا ناتو چگونه می تواند سرباز به افغانستان بفرستد در حالی - که در قانون احوال شخصیه ی شیعه به حقوق زن ها تجاوز شده است؟! این مقام ناتو داد و فغان خود را بلند کرد مبنی بر این که در افغانستان چنان جنایتی صورت گرفته که قابل تحمل نیست. متعاقبا وزیر خارجه ی امریکا و وزیر خارجه - ی فرانسه و دیگران نیز به عنوان روشنفکر صدای اعتراض خود را بلند کردند. وقتی صدای آن ها بلند شد، یک عده غرب زده هایی که ما در افغانستان داریم نیز صدای خود را به عنوان اعتراض علیه قانون احوال شخصیه ی شیعه بلند کردند. آنان بدون این که احوال شخصیه ی شیعه را بخوانند و قبل از این که وزارت عدلیه قانون را در جریده ی رسمی چاپ کند، صدای خود را بلند کردند که احوال شخصیه شیعه چنین و چنان است.



خُب حالا سوال این جاست که چرا این‌ها بدون این که احوال شخصیه را بخوانند، صدای اعتراض خود را بلند کردند؟

بیاید منطقی صحبت کنیم. در این اواخر خبرنگاران خارجی زیاد نزد من برای مصاحبه می‌آیند و مترجم هم با خود می‌آورند، ولی مترجمین غالباً ضعیف‌اند. این‌ها زبان انگلیسی را بسیار کم می‌دانند و ترجمه‌ی درست بلد نیستند. به عنوان مثال: من اگر بگویم سرای شیشه‌ای، آقای ترجمان آن را یک کوزه‌ی گلی درست می‌کند و به دست آن‌ها می‌دهد.

من به یکی از مترجمین گفتم که من به شما یک سرای شیشه‌ای دادم و شما آن را یک کوزه‌ی گلی ساختید که دسته‌اش بریده و سرش هم کج، به این آقا دادید! (چیزی نگفت) بعضی از این خبرنگاران خیلی بی‌سوادند. هرچه به آن‌ها گفته شود بدون تحقیق آن‌را به خیال خود گزارش می‌دهند. یکی از علت‌ها همین مسئله بود که مترجمین نتوانستند درست ترجمه کنند و خبرنگاران هم نتوانستند درست



گزارش بدهند. از طرف دیگر، این بی‌سوادهای غرب زده‌ی ما چشم‌هایشان بسته و گوش‌هایشان کَر است و می‌گویند هر چه غربی‌ها می‌گویند درست است و باید ما نیز همان را بگوییم.

یک وقت وزیر خارجه‌ی یکی از کشورهای خارجی به افغانستان آمده بود. در میدان هوایی کابل، به خاطر این‌که زیر بغلش درد داشته و نمی‌توانسته با دیگران دست بدهد، یک دست خود را زیر بغل خود گرفته بوده و با دست دیگرش با مردم دست می‌داد. فردای همان روز عده‌ای از بیسوادهای غرب زده می‌گفتند که دست دادن ما اشتباه است! این نوع دست دادن کار قدیمی‌هاست و ما باید مثل غربی‌ها دست بدهیم.

این حیرت زدگان مفلوک، دست خود را زیر بغل می‌گرفتند و با هم دیگر دست می‌دادند!



متأسفانه تقلید از غربی‌ها در بین ملت ما نهادینه شده است. اگر وزیر است، اگر دانشگاهی است، اگر بیسواد است، اگر به اصطلاح روشنفکر است، همه فکرشان به طرف غرب است. هر چیزی که آن‌ها گفتند، این‌ها هم می‌گویند درست است. لذا وقتی صدای غربی‌ها بلند شد، غرب زده‌های ما هم اطلاعیه دادند.

حالا سوال این جاست که آیا آقای شیفر، فهمیده سخنش را در مورد احوال شخصیه‌ی شیعه اظهار داشت و یا نفهمیده؟ من که یک طلبه هستم، به مسایل سیاسی متخصص نیستم، اما تحلیلگران سیاسی می‌گویند که این یک نوع فرا افکنی است. چون مشکلات سیاسی در بین امریکا و اروپا وجود دارد، آقای شیفر خواست که فرا افکنی کند.

دبیرکل ناتو می‌خواست مشکلات سیاسی خود را در این دنیایی که از منطق کار گرفته نمی‌شود به بهانه‌ی احوال شخصیه‌ی شیعه به دامن افغانستان بیندازد.



اما مشکلات اصلی چیزهای دیگری است و آن این که امریکا می‌خواست بیست هزار سرباز به افغانستان بفرستد و از اروپا هم خواسته بود که همین تعداد سرباز را بفرستد، اما اروپایی‌ها با این خواست آمریکا موافق نبودند و گفتند که ما پنج هزار نفر بیشتر به افغانستان اعزام نمی‌کنیم و در این جا یک شکاف عمیق بین غربی‌ها واقع شد. غربی‌ها در واقع به بن بست رسیده‌اند و برای این که اختلافات و مشکل سیاسی‌شان را روپوشی کنند و افکار مردم را به جهت دیگر سوق دهند به دنبال بهانه بودند. دبیر کل ناتو احوال شخصیه‌ی شیعه را بهانه‌ی مناسبی برای سرپوش گذاشتن به این اختلافات دانسته و در اجلاس اقتصادی بیست کشور اروپایی، این موضوع را مطرح کرد که ما چگونه می‌توانیم سرباز به افغانستان بفرستیم در حالی - که به حقوق زن در این کشور تجاوز شده است و ارزش‌های انسانی پایمال گردیده؟ (یعنی تصویب احوال شخصیه‌ی شیعه در مجلسین و توشیح رئیس جمهور از نظر آن‌ها تجاوز به حقوق زن است)!!!





اروپایی‌ها به خاطر مشکلات اقتصادی‌شان، نمی‌خواستند به افغانستان سر باز بفرستند و در جستجوی بهانه بودند. این موضوع را بهانه ساختند و وزیرای خارجه - ی‌آنها نیز به عنوان روشنفکران صحبت‌هایی کردند که ما و شما را نیز مستفید نمودند!!!

این‌ها کورکورانه در این قرن بیست و یکم که قرن ارتباطات است، (به همین سادگی) خاک به چشم مردم می‌پاشند. اصلاً کسی نیامد از ما پرسد که کدام جای قانون احوال شخصیه مشکل دارد.

دیشب یک خبرنگار آمریکایی از آمریکا توسط تلفن با من تماس گرفت و گفت می‌خواهم تلفنی با شما مصاحبه کنم (گفتم مشکلی وجود ندارد، می‌توانید سوال خود را مطرح کنید)، گفت: ممکن است شما ابتدا برای من قانون احوال شخصیه را بخوانید تا من بدانم که موضوع چیست؟ و بعد من از شما سوال می‌کنم!!!



این خبرنگار غافل اصلاً خبر نداشت که موضوع چیست؟ و نه کسی به او گفته بود. فقط به او دستور داده بودند که برود مصاحبه کند، نه آمر از موضوع خبر دارد نه مأمور! از من می‌خواهد که احوال شخصیه‌ی شیعه را برایش بخوانم تا او بفهمد که موضوع چیست تا با من مصاحبه کند.

گفتم شما منطقی دارید؟ گفت: بلی، گفتم: اگر منطقی دارید احوال شخصیه‌ی شیعه دو صد و چند ماده است، آیا من می‌توانم همه‌ی آن‌ها را برای شما بخوانم؟ اگر چیزی از قانون نمی‌دانید، برای چه می‌خواهید مصاحبه کنید؟ بیچاره لاجواب ماند و بعد از مکسی گفت: خُب حالا از شما یک سوال دیگر می‌پرسم. گفتم بگویید، گفت: رئیس‌جمهور شما که این قانون را امضاء نموده مقصد سیاسی دارد چون مسایل انتخابات مطرح است و ایشان هم خواسته کار سیاسی انجام دهد تا در انتخابات رای بیشتری بدست آورد. گفتم: چرا برعکس نمی‌گویید؟ مگر این شما نیستید که ایراد سیاسی می‌گیرید و این مشکله‌ای که فعلاً بین آمریکا و اروپا در



مورد افغانستان واقع شده است، می‌خواهید به این بهانه به دوش افغانستان بیندازید.

رئیس جمهور ما غرض سیاسی دارد یا شما؟

رئیس جمهور کشور ما یک حق دینی و قانونی مردم ما را امضاء نموده است، شما می‌گویید که قصدش سیاسی بوده، ما از شکاف بین آمریکا و اروپا خوب می‌دانیم و می‌فهمیم که منظور غربی‌ها از این مسئله کاملاً سیاسی است. بعد (خبرنگار) ساکت شد و گفت خدا حافظ.

حالا اگر سایت‌های انترنتی را برای شما بخوانم، می‌دانید که کاملاً مسخره است و به حال آنان باید گریه کرد. در این قرن بیست و یک این‌ها اصلاً منطبق ندارند. در قانون فقهی آمده که مرد از هر چهار شب، یک شب باید در بستر زنش بخوابد که این حق زن است.

اگر زن و مرد هر کدام جداگانه بخوابند، چه فرقی می‌کند که زن، شوهر داشته باشد و یا نداشته باشد؟ فقه اسلامی برای این که زن احساس بی‌شوهری نکند،



دستور می‌دهد که مرد باید از چهار شب، یک شب در بستر زنش بخوابد. در این جا موضوع هم خوابی مطرح است نه مسئله‌ی آمیزش جنسی. غربی‌ها و غرب زده‌ها چه می‌گویند؟!!

این موضوع در سایت‌های آنان آمده اگر این را شما شفاهاً به من می‌گفتید شاید باورم نمی‌شد و اگر شما هم بودید باور نمی‌کردید، ولی این موضوع فوق را خود آن‌ها در سایت‌های خودشان ذکر کرده‌اند و به فارسی هم ترجمه نموده و نوشته‌اند، چه نوشته‌اند؟ می‌گویند: در قانون احوال شخصیه گفته شده که مرد چهار مرتبه در یک شب با زن خود نزدیکی کند!!!

خدا عقل را از انسان نگیرد. این‌ها هم خوابی را با مباشرت جنسی تفکیک نمی‌توانند. فقه اسلامی، آن را یک «تکلیف» برای مرد دانسته و یک «حق» برای زن. این‌ها بر عکس آن را حق مرد دانسته‌اند و هم خوابی را هم به مباشرت جنسی معنا کرده‌اند! دیوانگی و بی‌عقلی از این بیشتر نمی‌شود!!!



این قانون درست است که به نام احوال شخصیه‌ی شیعه است، ولی تقریباً (اگر مبالغه نشود) نود و دو تا نود و پنج درصد این قانون مطابق احکام تمام مذاهب اسلامی است، هم شیعه آن را قبول دارد و هم سنی. فقه مشترک اسلامی است و اختلافات فقهی بین هر دو مذهب بسیار اندک است، ولی غربی‌ها چون فقه اسلامی را قبول ندارند و با دین مخالف اند، می‌خواهند برای دیگران القاء کنند که ارزش‌های انسانی در افغانستان در مخاطره است و می‌خواهند زن‌ها را بترسانند. غرب زده‌های ما هم کورکورانه حرف‌های آن‌ها را طوطی وار صحبت می‌کنند. در این مدت هیچ‌کس نیامد تا از نزدیک، این قانون را بخواند و یا در مواردی که اعتراض دارد، از ما توضیح بخواهد.

ولی ما تصمیم گرفتیم که یک کنفرانس خبری عمومی را در همین تالار سخنرانی‌های حوزه علمیه خاتم النبیین<sup>(ص)</sup> دایر کنیم و در مورد بعضی از مواد قانون احوال شخصیه که به قول آن‌ها جنجالی است، توضیح دهیم.



این‌ها هیچ کدام قانون را نفهمیده‌اند و برداشت آن‌ها از قانون احوال شخصیه، غلط بوده است. در این مورد (تا آن‌جا که من در روزنامه‌ها خوانده‌ام) فقط نشریه-ی «جبهه‌ی ملی» یک مطلب درست نوشته بود و تحت تأثیر خارجی‌ها و مزدوران آنان قرار نگرفته بود. در آن روزنامه چنین نوشته بود: سخنگوی جبهه‌ی ملی در مورد جنجال‌هایی که بر علیه احوال شخصیه‌ی شیعه، واقع شده است با یکی از مسئولان سیاسی سفارت انگلستان مصاحبه داشته و به او گفته است که اعتراض و تبلیغات غرب در مورد قانون احوال شخصیه‌ی شیعه، ممکن است اغراض سیاسی داشته باشد. در آن نوشته آمده که تبلیغات غربی‌ها در مورد قانون احوال شخصیه سبب گردیده است که ذهنیت‌های منفی و تشنج در بین مردم ایجاد شود و ممکن است که هدف از این تبلیغات، انحراف مردم افغانستان و سایر کشورهای جهان، از اختلافات بین آمریکا و اروپا به سوی افغانستان بوده تا از اختلافات آمریکا و اروپا دیگر صحبت نشود. به اصطلاح، غربی‌ها می‌خواهند با این تبلیغات،



مشکلات سياسي خود را فرافکنی سياسي کنند و تقصير آن را به گردن افغانستان بيندازند. در آن نشریه نوشته است که آقای تانکرای، مسئول سياسي سفارت انگلستان با تأييد اين مطلب که سخنگوی جبهه‌ی ملی مطرح کرده، گفته که ممکن است اين موضوع تا حدودی سياسي شده باشد و غرب در اين مورد مشکلات سياسي خود را فرافکنی کرده باشد.

این هم اعتراف يک نفر از مسئولان سياسي سفارت انگلستان در جواب سخنگوی جبهه‌ی ملی که در آن روزنامه نوشته شده بود.

بنابراین قضيه کاملاً سياسي است و حقوق بشر برای غربی‌ها بهانه‌ای بيش نیست و موضوع روشن است. بعد از اين سرو صداها، عده‌ای از خود فروخته‌های داخلی اطلاعیه دادند.



در این اطلاعیه چند نفر از وزیران و چند نفر از نمایندگان مجلس و چند نفر از اعضای پوهنتون و جامعه‌ی مدنی که تقریباً نام چهل نفر آن‌ها را در سایت دیدم، علیه احوال شخصیه‌ی شیعه شرکت داشتند.

در بخشی از این اطلاعیه آمده است که در قانون احوال شخصیه‌ی شیعه به حقوق زنان تجاوز صورت گرفته و زن‌ها نه به عنوان انسان بلکه به عنوان یک شیء در این قانون تلقی شده‌اند. این‌ها طوطی‌وار حرف غربی‌ها را تکرار نموده‌اند.

من مطمئن هستم که اکثر این افراد قانون احوال شخصیه‌ی شیعه را اصلاً ندیده‌اند و این‌ها افراد محقق‌ی هم نیستند که بیایند، درست تحقیق کنند و یا لااقل با تماس تلفنی در این مورد توضیح بخواهند. اکثراً چشم بسته اطلاعیه را امضاء کرده‌اند و از جملات اول اطلاعیه کاملاً پیداست که این‌ها هیچ چیزی از احوال شخصیه‌ی شیعه نمی‌دانند و فقط به صحبت‌های غربی‌ها گوش داده‌اند و به خاطر رضایت آن‌ها، این اطلاعیه را نوشته‌اند.





من می خواهم که جملات اول این اطلاعیه را بری شما بخوانم که فلک زده ها و غرب زده ها در اطلاعیه ی خود چه نوشته اند؟!

«بانوان و خواهران سربلند افغانستان! مباحث روزهای اخیر (این مباحث را ابتدا آقای شیفر شروع کرد و بعد از آن وزرای خارجه ی کشورهای غربی) پیرامون قانون احوال شخصیه ی اهل تشیع از خود واکنش نشان دادند که محتوای این قانون با اصول و ارزش های حقوق بشری و موازین قانون اساسی کشور در مغایرت قرار دارد.»

ما از این آقایان سوال می کنیم که شما از کجا فهمیدید که این قانون با موازین قانون اساسی و حقوق بشر مغایرت دارد؟ می گویند: «از مباحثی که غربی ها مطرح نموده اند و در تلویزیون های داخلی هم روی آن بحث می شود!»  
می بینید که اصل قضیه در کجاست؟



کسانی که برای منافع خود در خدمت خارجی‌ها کار می‌کنند، چهار دسته می‌باشند که همه‌ی این‌ها غیرت و وجدان خود را به خاطر پول و مقام از دست داده‌اند.

## دسته‌ی اول

کسانی که که فعلا وزیر هستند و می‌دانند که بقای آن‌ها در گرو رضایت غربی‌ها قرار دارد، اگر آن‌ها راضی نباشند، این‌ها نمی‌توانند در منصب وزارت باقی بمانند. به نظر من این عده «احمق» نبوده‌اند که این اطلاعیه را امضاء کرده‌اند، بلکه برای این‌ها واجب بوده که آن را امضاء کنند. برای این‌ها که در چوکی‌های خود باقی بمانند باید این خوش خدمتی را برای غربی‌ها انجام می‌دادند.

جملات دیگری هم در این اطلاعیه وجود دارد که من نمی‌خواهم آن‌ها را بخوانم. جمله‌های به کار گرفته شده در این اطلاعیه، همه بیان‌گر عقده‌های شخصی و درونی این‌ها است که قابل پاسخ دادن نیست.



## دسته‌ی دوم

عقد‌های‌هایی هستند که اطلاعیه را امضاء کرده اند، یعنی اگر به آن‌ها بگوییم (۲) ضرب ۲ حاصلش ۴ می‌شود)، ایراد می‌گیرند. این‌ها عقده دارند و در باطن خود احساس کمبود می‌کنند. اگر غربی‌ها (مشکلات سیاسی) خود را فرا افگنی می‌کنند، این‌ها (عقد‌های شخصی) خود را از نظر روانشناسی فرا افگنی می‌کنند.

## دسته‌ی سوم

کسانی هستند که ماموریت دارند و مجبورند، زیرا حقوق می‌گیرند و اجیر هستند (المأمور معذور). آن‌ها نه منطق دارند و نه عقل. عقل و منطق آن‌ها فقط پول است و هر چه به آن‌ها بگویند، ذلیلانه برای کسب پول انجام می‌دهند. نشریه و رادیو و تلویزیون آن‌ها از خارجی‌ها می‌باشد.

ظاهراً یک‌سال قبل من به یکی گفتم که چرا این حرف‌ها را علیه قانون احوال شخصیه نوشته بودید؟ در جواب گفت: اگر نمی‌نوشتم، چه کار می‌کردم؟ این



حرف‌ها را به من گفته بودند و بدتر از این هم گفته بودند! ولی من یک کمی مراعات کردم و آن را ملایم‌تر نوشتم. می‌بینید که اجیر شدن به بیگانه‌ها چه ذلتی را در پی دارد؟

### دسته‌ی چهارم

افرادی هستند که مأمور نیستند، ولی ساده لوح و بی عقل‌اند. آن‌ها توسط یک‌عده از کمیسیون‌هایی که از طرف خارجی‌ها در افغانستان کار می‌کنند، به طور غیر مستقیم پول می‌گیرند. تحت عنوان‌های مختلف، بین این‌ها پول توزیع می‌شود. مصرف نوشتن شان را می‌دهند و به بهانه‌ی دایر نمودن سمینارها، به این‌ها پول می‌دهند. از آن‌ها تعریف و تمجید می‌کنند که شما در اجتماع شخصیت‌هایی تأثیر گزار هستید و باید چیزی بگویید و بنویسید تا مردم استفاده کنند. اگر امکانات ندارید ما به شما کمک می‌کنم.



این چهار دسته که عرض کردم در خدمت غربی‌ها و خارجی‌ها هستند. حالا من از آن عده از وزیران محترم که این اطلاعیه را کورکورانه امضاء کرده‌اند، می‌پرسم که در ادارات دولتی و وزارت خانه‌های خود نیز همین گونه چشم بسته اوراق را امضاء می‌کنید؟

اگر این طور است که وای به حال این دولت! این دولت هیچ وقت نه تنها پیش نمی‌رود، بلکه روز به روز بدتر می‌شود و مردم هم فقیرتر می‌گردند. این یک واقعیت غیر قابل انکار است. چوکی وزارت به هیچ وجه نمی‌تواند باطل را به حق تبدیل کند.

آیا شما که امروز وزیر هستید، وجدان ندارید که به خاطر چوکی و منصب خود به دین مردم خود خیانت می‌کنید؟

شما به خاطر پول و مقام به خارجی‌ها خوش خدمتی می‌کنید و می‌خواهید چند روزی بیشتر در قدرت باقی بمانید؟



به گمان شما این قدرت تا کی باقی خواهد ماند؟

کسانی که به خاطر بقای خود در قدرت، اطلاعیه را امضاء کرده‌اند، مجبور بودند! چون از دست دادن کرسی وزارت کار مشکلی است.

تعجب من از مسئولین و اساتید دانشگاه‌ها است که آن‌ها چرا کورکورانه این ورق پاره را امضاء کرده‌اند؟ (این‌ها که منصب وزارت هم ندارند) ممکن است به خاطر این امضاء کرده باشند که اگر فردا حکومت عوض شد، اقلان نام مبارک آنان نیز در لیست خارجی‌ها وجود داشته باشد تا مورد توجه آن‌ها قرار گیرند و آلا دلیلی وجود ندارد که آن‌ها بدون تحقیق این اطلاعیه را امضاء کنند.

آنچه که برای انسان مهم است، منطق، حقوق و قانون است. دانشگاه جای منطق و جای حقوق است و این‌ها باید قبل از این که از غربی‌ها تقلید کنند، تحقیق می‌کردند.



این‌ها باید می‌آمدند از نزدیک می‌پرسیدند و منطقی با ما صحبت می‌کردند و بعد از تحقیق و بررسی، عاقلانه تصمیم می‌گرفتند. مسلماً آن‌ها اگر چنین کاری را می‌کردند به نتایج مطلوبی دست می‌یافتند و به دین خود هم خیانت نمی‌کردند. این توقع را ما از دانشگاهیان داشتیم، ولی متأسفانه آن‌ها زود تحت تاثیر غربی‌ها قرار گرفتند.

البته ما از وزرای کابینه و سایر کارمندان و حقوق‌بگیران دولت شکایت نداریم، از اجیران و ماموران بیگانه و حتی از آنانی که مأمور هم نیستند ولی به طور غیر مستقیم از برکات و مزیت‌های کمیسیون‌های خارجی بهره‌مند می‌شوند نیز شکایت نداریم، چون آن‌ها بی‌اراده‌هایی هستند که به خاطر پول و مقام هر کاری را انجام می‌دهند.



ولی از دانشگاهی‌ها چنین انتظاری نمی‌رفت که بدون تحقیق و هر چه غربی‌ها بگویند، آن‌ها تأیید کنند و بدون فهمیدن واقعیت‌ها اطلاعیه را امضاء کنند. آن‌هم در حالی که هیچ یک از مواد قانون احوال شخصیه را ندیده‌اند. بسیار جای تأسف است که اساتید دانشگاه این گونه کورکورانه عمل نمایند!!! اگر وضع دانشگاه‌های ما این گونه باشد، آینده‌ی این کشور بسیار تاریک خواهد بود؛ دانشگاه ما که همگان از وضعیت آن شکایت دارند! (حتی وزیر معارف نیز شکایت از این دارد که درس‌های دانشگاه به هیچ‌وجه معیاری نیست و اساتید دانشگاه‌ها بسیار ضعیف‌اند) اساتید لایق در دانشگاه‌ها بسیار اندک است. اگر مسئولین بلندپایه‌ی دانشگاه احساس مسئولیت نکنند و به معیارهای درسی دانشگاه‌ها توجه ننمایند و اساتید خوب و لایق را برای تربیت محصلین جذب نکنند، وضعیت این کشور روز به روز وخیم‌تر خواهد شد.





ما از بی سوادهایی که به هیچ چیز فکر نمی کنند، شکایت نداریم. شکایت ما از دانشگاهیان است که آنان چرا در مسایل بیهوده‌ی سیاسی وقت خود را تلف می کنند؟! اساتید دانشگاه نباید بدون هیچ نوع تحقیق، هر چیز مزخرفی را امضاء کنند و شخصیت علمی دانشگاهیان را زیر سوال ببرند. این ها باید وضعیت پوهنتون را درست کنند که سرنوشت کشور به آن وابسته است.

در دنیایی که موضوع روشنفکری مطرح است، از دانشگاه به هیچ وجه چنین توقعی نمی رود.

حالا می خواهم یک جمله‌ی دیگر از آخر این اطلاعیه را برای شما بخوانم؛ نوشته شده است که: «همه‌ی باورمندان به حقوق بشر به این باور هستند که دموکرات‌های افغانستان (من به عنوان یک طلبه نمی خواهم سیاسی صحبت کنم و الا این دموکرات‌ها را برای شما درست معرفی می کردم) و جنبش مدنی کشور باید با قدرت تمام با طالبانیزه شدن نظام حقوقی کشور مبارزه کنند»، از نظر این ها احوال



شخصیه‌ی شیعه که از متن قرآن گرفته شده، طالبانیزه محسوب می‌شود. این‌ها جرئت نمی‌توانند که به قرآن اعتراض کنند، چون قانون اساسی کشور با قدرت تمام از قرآن و احکام آن حمایت می‌کند، لذا احوال شخصیه‌ی شیعه را می‌گویند «طالبانیزه» است.

گرچه من عرض کردم که این قانونی که به نام قانون احوال شخصیه‌ی شیعه معروف شده است، در حقیقت احوال شخصیه‌ی اسلامی است و به شیعه و سنی مربوط است. اگر فردا قانون احوال شخصیه‌ی اهل سنت را بخواهند تصویب کنند، غربی‌ها بیشتر از این سخت‌گیری خواهند نمود.

من با صراحت می‌گویم که خوب گوش‌های خود را باز کنید. قانون احوال شخصیه‌ی شیعه نه تنها طالبانیزه نیست، بلکه این قانون قرآنی است و مطابق احکام قرآن است؛ فقط «غربنیزه» نیست، «غفلتنیزه» نیست، «دین ستیز نیزه» نیست، «چوکی را بر دین مقدم، نیزه» نیست. (چه حرف‌های مزخرف می‌گویند!!!)



احوال شخصیه پیش از وجود طالبان و پیش از وجود اجداد آنها، موجود بوده و قرآن، بیش از چهارده قرن است که در بین مسلمانان جهان وجود دارد. صدها سال است که مردم شیعه و سنی به همان احوال شخصیه‌ی خود عمل می‌کنند. من به غرب زده‌ها می‌گویم: بهتر است که بگویید این قانون «دالر نیزه!!!» نیست؛ شما که دین ندارید و به خدا هم که اعتقاد ندارید، فقط به مقام و پول فکر می‌کنید. اگر چنین نمی‌بود، کجای این قانون خلاف حقوق بشر است؟ شما آن قدر بیسواد هستید که هم خوابی را با آمیزش جنسی تفکیک نمی‌توانید و آن‌را به مباشرت جنسی معنا کرده‌اید!!!

زهی رسوایی! که از بی عقلی شما حکایت دارد. چیزی را که خوانده‌اید، معنایش را هم نفهمیده‌اید.



بیشتر از این نمی‌خواهم در این موضوع بحث کنم. اگر حیات باقی بود، فردا انشاءالله می‌خواهم روی چند ماده‌ای که آن‌ها ایراد گرفته‌اند از ساعت ده صبح در همین مکان مفصل صحبت کنم هرکس خواست می‌تواند شرکت نماید. در این کنفرانس می‌خواهم به اثبات برسانم که تمام مواد قانون احوال شخصیه، مطابق قانون اساسی کشور است و ما بیشتر از غربی‌ها به حقوق بشر احترام داریم. ما به اعلامیه‌ی حقوق بشر که غربی‌ها آن را تدوین کرده‌اند، احترام داریم ولی نواقص زیادی دارد که مورد قبول ما نمی‌باشد.

دین مقدس اسلام برای بشر، حقوق بسیار جامعی دارد و قانون اسلام بهتر از هر قانون دیگر است. اگر قرار باشد که ما به اعلامیه‌ها عمل کنیم به اعلامیه‌ی حقوق بشر کنفرانس اسلامی عمل می‌کنیم. چون ما مسلمان هستیم و به مراتب اعلامیه‌ی کنفرانس اسلامی از اعلامیه‌ی حقوق بشر غربی بهتر است.



ما به هیچ وجه به حقوق بشر غربی عمل نمی‌کنیم و از هیاهوی غربی‌ها هیچ ترسی به دل نداریم، اما حاضریم بر اساس منطق و عقلانیت با آنها صحبت کنیم. من یک سند دیگر را هم با خود آورده بودم، می‌خواستم که این را هم بخوانم تا شما بدانید که حقوق بشر غربی چیست؟ و چه دروغ‌هایی می‌گویند و در دنیای امروزی که آن را عصر تمدن‌ها نامیده‌اند، چه جنایاتی بر بشریت واقع می‌شود؟!!!

فکر می‌کنم وقت تمام است و فردا هم کنفرانس مطبوعاتی داریم، در آنجا صحبت مفصل خواهیم کرد، انشاء الله.

والحمد لله رب العالمین.



جلسه سوم:

کنفرانس مطبوعاتی در ارتباط با قانون احوال شخصیه‌ی شیعه  
 ۱۳۸۸ / ۸ / ۱۵ تالار سخنرانی‌های حوزه علمیه خاتم النبیین (ص) جاده  
 دارالامان کابل

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

به عنوان مقدمه که مربوط به بحث ما است، می‌خواهم چهار موضوع را عرض  
 کنم:



## موضوع اول

باید شما بدانید که احوال شخصیه‌ی شیعه، غالب مواد آن مطابق فقه حنفی است. مذاهب اسلامی در بیان احکام، بین خود در اکثر موارد فقهی، اتفاق نظر دارند و اختلافات فقهی بین مذاهب اسلامی جزئی است.

دیشب سخنرانی مولوی عبدالمتین، رئیس شورای اخوت اسلامی را از تلویزیون تمدن شنیدم. ایشان از فقه حنفی صحبت می‌کرد، ولی با فقه جعفری تفاوت مهمی نداشت. مشکل عمده‌ای بین این دو فقه اسلامی وجود ندارد و بر همین اساس جناب مولوی حسام نیز در سخنرانی خود قانون احوال شخصیه‌ی شیعه را تایید نمود.

قضیه‌ی احوال شخصیه، تنها مربوط به شیعه نیست، بلکه مربوط به همه‌ی مسلمانان است و همه‌ی مسلمانان در قانون احوال شخصیه، با هم شریک هستند. در قانون احوال شخصیه‌ی شیعه فقط چند ماده‌ی محدود وجود دارد که ممکن است در فقه اهل سنت نیامده باشد، لیکن بقیه‌ی آن‌ها بین شیعه و سنی مشترک است.



فرض کنیم که از دو صد و پنجاه و سه ماده‌ای که در این قانون وجود دارد، ده ماده‌ی آن مخصوص به فقه شیعه باشد، ولی بقیه‌ی آن‌ها همه، فقه مشترک اسلامی است. صحبت‌های دیشب رییس محترم شورای اخوت اسلامی این موضوع را تایید نمود که این قانون، تنها مربوط به شیعه نیست، بلکه مربوط به همه‌ی مسلمانان است.

## موضوع دوم

آن‌هایی که با این قانون مخالفت می‌کنند، مخالفت با ماده‌ی سه و ماده‌ی یکصد و سی و یک قانون اساسی است و مخالفت با قانون اساسی جایز نیست. یعنی کسی حق ندارد که با قانون اساسی کشور مخالفت کند. این قانون توسط نمایندگان مردم افغانستان در لویه جرگه‌ی قانون اساسی تصویب شد و امروز قانون اساسی برای مردم ما میثاق ملی است.





مخالفت با احوال شخصیهی شیعه، مخالفت با مادهی یکصد و سی و یک قانون اساسی است که در آن جا صریحا بیان داشته: قانون احوال شخصیهی شیعه مطابق فقه جعفری تدوین می شود، لذا این قانون، تدوین و توسط مجلسین هم تصویب شد. در مادهی سه قانون اساسی نیز نوشته است که هیچ قانونی نمی تواند مخالف احکام دین مقدس اسلام وضع شود.

بنابراین ما باید به قانون اساسی خود احترام داشته باشیم و از دولت مردان کشورهای خارجی نیز می خواهیم که به قانون اساسی کشور ما احترام بگذارند.

## موضوع سوم

بر اساس همان دموکراسی که خود غربی ها آن را قبول دارند و روی آن پافشاری می کنند، باید غربی ها از دخالت در امور دینی ما اجتناب کنند.



دموکراسی یعنی حکومت مردم بر مردم (و براساس آرای مردم یا به طور مستقیم و یا توسط نماینده‌های شان). این قانون، بر اساس قانون دموکراسی به وجود آمده و این نظام به کمک خود غربی‌ها پایه ریزی گردیده و تلاش کردند تا این نظام به وجود آمد.

غربی‌ها باید دموکراسی را قبول کنند. معنای دموکراسی این نیست که در کشور خود آن را قبول کنند و در کشورهای دیگر قبول نکنند. برخورد نادرست آن‌ها خلاف دموکراسی است که از جهات مختلف بر ملت‌ها و دولت‌های دیگر فشار وارد کنند تا نظر شخصی آن‌ها بر دیگران نافذ شود و حتی از قانون اساسی دیگران مقدم‌تر شود. فشار وارد کردن اشتباه است. ما باید دموکراسی را در تمام کره‌ی زمین مساویانه بپذیریم و یک بام و دو هوا قابل قبول نمی‌باشد.



## موضوع چهارم

مراحل قانونی احوال شخصیه‌ی شیعه است که تقریباً این قانون در مدت یک و نیم سال توسط آن‌عده از دانشمندان که هم فقه را می‌دانستند و هم علم حقوق را می‌دانستند، تدوین شد. (البته علم حقوق خصوصی) نه علم حقوق عمومی و حقوق بین‌الملل، چون احوال شخصیه‌ی شیعه به حقوق خصوصی مربوط می‌شود.

آن‌ها زیاد تحقیق کردند تا این که قانون احوال شخصیه را تدوین نمودند. این قانون بر اساس متن فتاوی مشهور علمای شیعه، تدوین گردید و از افکار و نظرات فردی که بعضی از فقهای شیعه داشتند، اجتناب شده است و فقط بر اساس فتاوی مشهور علمای شیعه که در طول تاریخ آمده (به استثنای مسایل مستحدثه) تدوین شده و بعد آن‌را به وزارت عدلیه فرستادیم.

آن‌هایی که می‌گویند این قانون در خفا تدوین شده و در آن عجله صورت گرفته، حرف‌هایی است که دل خود را خوش می‌کنند. اینان نمی‌دانند که وزارت عدلیه



به خاطر محافظه کاریِ وزیرِ شیعه آن در مورد احوال شخصیه شیعه، بسیار احتیاط نمود،<sup>۲۰</sup> یعنی فوق قانون احتیاط کرد. یک نسخه از این قانون را به شورای سرتاسری علمای افغانستان فرستاد که اکثریت آن‌ها از برادران محترم اهل سنت ما هستند، آن‌ها نیز مطالعه کردند و موافقت خود را با این قانون ابراز داشتند.<sup>۲۱</sup> نسخه‌های دیگر آن‌را به قوه‌ی قضائیه، دانشکده‌ی شرعیات و وزارت حج و اوقاف و حتی برای آکادمی علوم هم فرستاده‌اند. این ارگان‌ها قانونا در مراحل تقنین این قانون مداخلیت نداشتند، ولی توسط وزارت عدلیه به این پنج مرجع، نسخه‌های این قانون فرستاده شد در حالی که یک طرحی بود که ما داده بودیم و این طرح

---

<sup>۲۰</sup>. آقای سرور دانش که در آن زمان وزیر عدلیه بود برای این که غربی‌ها نارحت نشود و خود نیز چند روزی بیشتر در مقام وزارت باقی بماند، بیش از حد محافظه کاری نمود.

<sup>۲۱</sup>. متن نامه شورای سرتاسری علمای افغانستان را در صفحات اخیر همین کتاب می‌توانید بخوانید.



باید به مجلس می‌رفت، ولی وزارت عدلیه بیش از حد احتیاط نمود. مدت‌ها نزد آنان ماند تا آن‌ها هم مطالعه نمودند و موافقت خود را اعلام کردند. بعد از این مراحل احتیاطی، این قانون محکم شد و سپس آن را به مجلس شورای ملی فرستادند. مجلس شورای ملی یا ولسی جرگه چه کار کرد؟ تمام این‌ها را فتوکی کرده و برای هژده کمیسیونی که در ولسی جرگه وجود داشتند، فرستاد و آن‌ها هم مطالعه نمودند.

من به طور دقیق نمی‌دانم، شاید به مدت یک و نیم سال این قانون در ولسی جرگه معطل ماند. آن‌هایی که می‌گویند عجله صورت گرفته است، باید بدانند که هیچ عجله‌ای در کار نبوده، پنهان کاری هم وجود نداشته و شب‌نامه هم نبوده است. مجلس شورای ملی به تمام کمیسیون‌هایش آن را فرستاد و از هژده کمیسیون، یک کمیسیون هم به این قانون ایراد نگرفت. چند مرتبه در آجندای کاری مجلس قرار گرفت، ولی به علت نامعلوم به تأخیر افتاد؛ شاید مجلس کارهای دیگری



داشت که باید انجام می‌داد. سرانجام بعد از یک و نیم سال، این قانون در صحن مجلس آمد و چند روز دیگر هم روی آن گفتگو شد. بعضی مواد این قانون را به تحریک چند عضو مجلس حذف کردند و بعضی کلمات آن را تغییر دادند و یا جا به جا کردند.

سرانجام با اکثریت آرای مجلس، این قانون به تصویب رسید. قرار اطلاع، در تمام مجلس، ده نفر یا دوازده نفر با این قانون مخالفت کردند و دیگران همه رای موافق دادند. وقتی در ولسی جرگه با اکثریت مطلقه به تصویب رسید و به مشرانو جرگه (مجلس سناء) فرستادند، مشرانو جرگه نیز آن را با اتفاق آرا تصویب نموده و به ریاست جمهوری فرستاد. مدت دیگری هم در ارگ ریاست جمهوری ماند. بعد رئیس جمهور نیز آن را توشیح نمود و شکل قانونی را به خود گرفت.

به نظر شما آیا فشارهایی که امروز از جاهای گوناگون بر ما وارد می‌شود، تنها مخالفت با احوال شخصیه‌ی شیعه است؟ یا فشار بر علیه فقه اسلامی است که همه‌ی



مسلمان‌ها آن‌را قبول دارند، چه شیعه و چه سنی فرق نمی‌کند. این احوال شخصیه را همه قبول دارند و به استثنای چند ماده‌ی آن، بقیه همه مشترک است. این فشارها **اولا** برعلیه اسلام است که در قانون اساسی گنجانده شده و معیار تمام قوانین قانون اساسی است. (چه قانون جزایی، چه فردی، چه اجتماعی و چه مدنی و هر چه که بر اساس آن به وجود آمده است) این فشارها در حقیقت فشار علیه دین است.

**ثانیا** این فشارها برعلیه دموکراسی است. دموکراسی که به اصطلاح، حکومت مردم بر مردم است و از غرب به وجود آمد و غربی‌هایی که این‌جا بودند برای احیای این به اصطلاح دموکراسی، زحمت زیادی کشیدند. انتخابات را با مصارف گزاف به راه انداختند. خود آن‌ها در این مورد کمک کردند تا نظام به وجود آمد، حالا چرا آن‌ها فشار وارد می‌کنند؟ یعنی می‌خواهند دموکراسی‌ای را که خودشان به وجود آورده‌اند، از بین ببرند؟!!!



اگر به اصطلاح، دموکراسی از بین برود و دولت هم بیشتر تحت فشار قرار گیرد، عاقبت این نظام چه می شود؟ مسلماً این نظام بقا پیدا نمی کند، بنابراین چرا این ها قانون را قبول نمی کنند و دموکراسی را نمی پذیرند؟

چرا این فشارها بر مجلسین وارد نشد؟! همه می دانند که یک نوع پرده پوشی بود، زیرا آنها نمی توانستند بگویند که مجلسین کار درستی نکرده اند، زیرا صریحاً به دموکراسی برمی خورد، لذا غربی ها فشارها را بر یک نفر، یعنی رئیس جمهور وارد کردند.<sup>۲۲</sup>

رئیس جمهور اگر امضاء کند، فشار بر او وارد می شود! اگر امضا نکند، متهم به دیکتاتوری و استبداد می شود که چرا مصوبات مجلسین را توشیح نمی کند. در

<sup>۲۲</sup>. (از صحبت های خصوصی معظم له): «بعدها رئیس جمهور (آقای کرزی) به من گفت که حتی اردوغان صدر اعظم ترکیه، تلفنی اصرار می کرد که جلو این قانون را بگیرید!!! بعد از سال ها فهمیدم اردوغان یک اسلام آمریکایی را می خواست که منافع آمریکا را در خاورمیانه اسلامی تأمین کند. او مردم ترکیه را هم فریب داد.»





نتیجه باید بگوییم که در این مورد نه عجله صورت گرفته و نه پنهان کاری وجود داشته است، بلکه این‌ها بهانه‌گیری‌های غربی‌ها و غرب‌زدگان ضعیف‌الایمان کم‌سواد است. احوال شخصیه‌ی شیعه، فوق‌مراحل قانونی را طی کرده و عرض کردم که به چند جای دیگر هم فرستاده شد و آن‌ها هم قبول کردند.

چرا خارجی‌ها می‌خواهند بر ما فشار وارد کنند؟ آیا یک کشور غربی حاضر می‌شود یک قانونی که تمام مراحل قانونی خود را طی کرده باشد و با کمال آزادی به آرای عمومی مجلسین تصویب شده باشد و توسط رئیس‌جمهور هم توشیح شده باشد، یک دولت دیگری بیاید آن را قبول نکند؟ کدام کشور غربی حاضر می‌شود که این را بپذیرد؟

چرا به استقلال سیاسی ما احترام نمی‌گذارند؟ چرا حاکمیت ملی ما را زیر سوال می‌برند؟ اگر حاکمیت ملی ما از بین برود، نظام موجود نمی‌تواند تداوم پیدا کند.



مردم دوباره بر علیه خارجی‌ها قیام می‌کنند. من به آن‌ها توصیه می‌کنم که بگذارند کشور ما قانونمند باشد و پایه‌های این نظام مستحکم شود. استحکام پایه‌های نظام، از همین آزادی، دموکراسی، احترام به حقوق مردم و تبادل آرا به وجود می‌آید. این گونه فشارهای سیاسی، تهاجم فرهنگی، استیلای یک فرهنگ بر فرهنگ دیگر، برتر دانستن یک تمدن بر تمدن‌های دیگر، خودش نوعی از خشونت است. خشونت از هر جایی که باشد، محکوم است. خشونت خودش باطل است و نتیجه‌اش این می‌شود که خود همین خشونت، خشونت‌زا شود.

چرا شما آزادی ما را به رسمیت نمی‌شناسید؟ ما و شما در اوایل قرن بیست و یکم زندگانی می‌کنیم. ما و شما انسان هستیم. خداوند به ما عقل داده. به جای فشارهای سیاسی و نوشتن دروغ و چیزهای خنده‌دار، بهتر است به عنوان یک انسان با هم بنشینیم و بر اساس عقلانیت صحبت کنیم.



ما حاضر هستیم که اگر عده‌ای از متخصصین حقوق از کشورهای غربی بیایند، با آن‌ها بر اساس عقلانیت صحبت کنیم. البته نه بر اساس تفوق و برتری جویی، بلکه بر اساس منطق و عقلانیت یکدیگر را قانع بسازیم. این نکته را بدانید که مزدوران مزد بگیر شما، آبروی خود شما را می‌برند!

با وجود همه فشارهایی که بر ما وارد شد و همه‌ی این هیاهوها و کلمات زشتی که از طرف متکبرین خارجی اظهار شد، یک عده‌ی دیگر از داخل به علل مخصوص، بی حساب و بی کتاب از آن‌ها طرفداری کردند.

آیا این زورگویی‌ها و فشارها، مناسب انسان‌های قرن بیست و یکم است؟ مسلماً جواب منفی است و با شأن انسان‌های زمان ما مغایرت داشته و برخلاف عقلانیت است.

خدا به انسان عقل داده و انسان‌ها موجوداتی عاقل هستند. بیایید در فضای مناسب با عقلانیت صحبت کنیم.



من این موضوع را به رئیس محترم جمهور آقای کرزی گفتم، خود ایشان مرا دعوت کرده بود و منطقی باهم صحبت کردیم. ایشان حرف‌های خود را گفت و من نیز حرف‌های خود را گفتم.

من نمی‌خواهم تفصیل این جلسه را بیان کنم، چون مطمئن نیستم که رئیس جمهور به افشای آن صحبت‌ها راضی باشد، ولی بالاخره به طور مجمل به این نتیجه رسیدیم که باید بر مبنای عقلانیت صحبت شود.

در این جا می‌خواهم یک مطلب دیگر را هم عرض کنم و آن هم این که وزارت عدلیه‌ی افغانستان به هیچ وجه حق تعدیل و تغییر این قانون را ندارد. هر تعدیل و تغییر در قانون احوال شخصیه، مخالفت با ماده‌ی سوم و ماده‌ی یکصد و سی و یکم قانون اساسی می‌باشد. در این صورت این قانون اساسی را که نمایندگان ملت تصویب نموده‌اند و برای ما وثیقه‌ی ملی است، بی اعتبار می‌گردد.



این چهار موضوع به نظر من ضروری بود که خدمت شما باید عرض می‌کردم. این‌ها مقدمه‌ی قضیه بود. حالا می‌خواهم دو ماده از قانون احوال شخصیه‌ی شیعه را ذکر کنم و وجه آن‌ها را برای شما به طور درست بیان کنم، سپس اگر خبرنگاران محترم سوالاتی داشتند به آن‌ها نیز پاسخ می‌دهم، ولی تا آن موقع از شما می‌خواهم که به این دو ماده‌ی مصوبه خوب دقت کنید:

### ماده‌ی اول

در این قانون آمده است که زن بدون اجازه‌ی شوهر خود نمی‌تواند از خانه خارج شود، بلکه باید از شوهر خود اذن بگیرد.

البته در مصوبات، این جمله را به نحوی تغییر داده‌اند که مورد قبول ما نیست و باید گفت که این تغییر به وجود آمده، مخالف فقه شیعه است. ما فتاوی مشهور علمای شیعه را صحبت می‌کنیم و فتوای مشهور علمای شیعه همین است که «زن



بدون اجازه‌ی شوهر خود نمی‌تواند از خانه خارج شود» در فقه حنفی نیز چنین است و به طور کل در فقه اسلامی همین طور است.

## ماده‌ی دوم

در موقع استمتاعات جنسی، اگر مرد از زن خود تقاضای آمیزش جنسی نماید، زن نباید ممانعت کند و بر زن واجب شرعی است که خواهش شوهرش را قبول کند. این خلاصه‌ی دو ماده بود که عرض کردم، ولی نمی‌شود که انسان دو ماده را ببیند و بقیه‌ی ماده‌های قانون را نگاه نکند.

عقلا چنین کاری مردود است. انسان باید همه‌ی ماده‌های قانون را بخواند و بعد قضاوت کند.

یک‌عده از خبرنگاران که آن را ترجمه کردند به نظر من همه بیسواد هستند. غالب خبرنگاران و مترجمانی که نزد من می‌آیند، نمی‌توانند درست ترجمه کنند. مثلاً



من می گویم شکر، آن‌ها می گویند نمک! اشتباه ترجمه می کنند. خبرنگاران اشتباه و بر عکس گزارش دادند تا این که فریاد غربی‌ها را در آوردند. کسی نبود که این قانون را درست بخواند و منطقی بر آن ایراد نماید.

این موضوع را من دیشب از طریق تلویزیون تمدن هم گفتم که نه تنها خارجی‌ها این قانون را نخوانده‌اند، بلکه داخلی‌های ما نیز آن را نخوانده‌اند. غرب زده‌های ما از روی نادانی، داد و فریادشان بلند شده (چون که غربی‌ها گفته‌اند) و آلا از متن قانون چیزی نمی‌دانند.

این‌ها به خاطر غربی‌ها فریاد می‌زنند. یک عده‌ی دیگر، مزدور هستند. پول می‌گیرند و به خاطر پول گلوی خود را پاره می‌کنند. عده‌ای هم غرور و نادانی، تمام وجودشان را فرا گرفته است و چیزهای مزخرفی را می‌نویسند و جمعی از منافقان عقده‌ای، دشمن دین اسلام هستند و به هر دروغی که باشد، در پی گمراهی مردم از دین‌شان می‌باشند.



بعضی‌ها از کلیساها پول می‌گیرند و بعضی‌های دیگر در آتش رقابت می‌سوزند و جمعی دیگر هم طالب شهرت هستند.

امیدوارم که این دو ماده را فهمیده باشید. این دو ماده به همین اطلاق خود نیستند، بلکه در کل قانون احوال شخصیه شیعه، مواد دیگری هم وجود دارد که این‌ها را قید می‌زند.

حال می‌خواهم مقیدات این دو ماده را خدمت شما عرض کنم: در مورد ماده‌ی اول که عرض کردم: «زن بدون اجازه‌ی شوهرش نمی‌تواند از خانه خارج شود»، در اینجا دو قید وجود دارد:

### **قید اول**

در بند چهارم ماده‌ی یکصد و سی و سه ذکر شده است، در آنجا آمده است: «اگر چنانچه اذن گرفتن از شوهر برای زن موجب مشقت شود، حکم باطل و حق





شوهر ساقط می‌شود و برای زن جایز است که بدون اجازه‌ی شوهر از خانه خارج شود». ما این قید را از پیش خود نوشتیم، بلکه قرآن می‌فرماید: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»<sup>۲۳</sup>.

ما یک قاعده «نفی حرج» و «نفی عُسر» داریم که در قرآن بر آن تاکید شده است. بر اساس این قاعده هر حکمی (چه وجوب باشد و چه حرمت) اگر مشقت آور شد، ساقط می‌شود و حکم اولی از بین می‌رود.

در این قانون، حرام بود که زن بدون اجازه‌ی شوهر خود از خانه خارج شود، اما اگر برای زن مشقت بوجود می‌آورد، مثلاً زن مریض است یا کار ضروری دیگری دارد که اگر نرود دچار حرج و مشقت می‌شود، در این صورت مانعی برای بیرون رفتن زن وجود ندارد.



## قید دوم

(این موضوع بسیار مهم است و توجه جدی شما را می‌خواهد)

در بند دوم ماده‌ی یکصد و سی و سه قانون احوال شخصیه ذکر شده است که اگر زن در موقع خواندن عقد، با شوهر خود شرط کند که من شما را می‌خواهم و خود را به عقد شما در می‌آورم به شرط آن که هر وقت خواستم از خانه بیرون بروم، این شرط جایز است.

وقتی که زن به شوهر خود می‌گوید: «من به شرطی به عقد شما می‌آیم که در زندگی مشترک آینده من هر وقت که خواستم از خانه بیرون بروم نیاز به اجازه‌ی شما نداشته باشم» در این صورت مسلماً این شرط از دو حال خارج نیست: اگر مرد قبول نکرد، ازدواج واقع نمی‌شود، اما اگر مرد قبول کرد، در آن صورت حق مرد ساقط می‌شود (چه شوهرش راضی باشد و چه راضی نباشد) و زن می‌تواند از خانه خارج شود. حالا از شما می‌پرسم کجای این قانون برای زن‌ها مشکل دارد؟ عقد نکاح مثل سایر حقوق از قراردادهای اجتماعی است. قرار-



دادهای اجتماعی در ابتدا تابع رضای طرفین است. اگر زن قبول کرد که بدون اجازه‌ی شوهر از خانه خارج نشود بر او واجب می‌شود که بدون اجازه‌ی شوهرش بیرون نشود. اگر زن شرط مرد را قبول کرد بر او واجب می‌شود که از شوهرش اجازه بگیرد، اما اگر قبول نکرد و شرط ازدواج خود را بیرون رفتن از خانه بدون اذن شوهر قرارداد و مرد هم شرط زن را نپذیرفت، ازدواج واقع نمی‌شود.

شما قضاوت کنید اگر همین کار بشود چه ضرری به حقوق زن می‌رسد؟ زن‌هایی که در ادارات دولتی کار می‌کنند در هر کشوری که باشند دولت‌ها با این‌ها قرارداد می‌کنند. مثلاً شرط می‌کند که از ساعت هشت صبح تا ساعت چهار بعد از ظهر باید برای دولت کار کنید و دولت هم در مقابل کار شما این مقدار پول را به عنوان معاش و یا حق‌الزحمه به شما پرداخت می‌کند. وقتی قرارداد بین طرفین صورت گرفت، زن هم ملزم به اجرای آن می‌باشد و حق تخلف را ندارد.



حالا اگر یکی بیاید و بگوید که نه، این خلاف حقوق بشر یا حقوق زن است و شما زن را اسیر می کنید، چرا هر روز از ساعت هشت صبح تا ساعت چهار عصر بیاید کار کند و این خلاف حقوق زن است، بگذارید زن طبق میل خود هر وقت که خواست بیاید و هر وقت که نخواست نیاید و دولت حق ندارد که او را مجبور کند، بلکه زن باید در قسمت کار آزاد باشد اما دولت باید معاش او را مرتب، بدون کم و زیاد پردازد! در این صورت شما در جواب او چه می گوئید؟ پاسخ روشن است. کارهای قراردادی در تمام کشورها معمول است که باید طبق قرار داد عمل شود و تخلف در قرار داد، قابل قبول نیست.

حالا ما حاضریم که با عقلانیت و با منطق صحبت کنیم. در قانون قید شده که اگر مشقت و حرج برای زن داشت، مطلقاً زن می تواند بدون اجازه ی شوهرش از خانه خارج شود (چه در موقع عقد شرط کرده باشد و چه شرط نکرده باشد) و در فرضی که حرج نباشد، اگر زن در حین عقد نکاح شرط کرده باشد و مرد نیز



قبول کند، زن هر وقت بخواهد، می تواند بدون اذن شوهر از خانه خارج شود، چه شوهر راضی باشد و چه راضی نباشد، اما اگر مرد شرط زن را قبول نکرد، عقد واقع نمی شود و اگر قبول کرد، حقی که بر زن دارد، ساقط می شود.

به نظر شما کجای این قانون اشکال دارد؟ اگر زن در موقع عقد شرط نکند، معنایش این می شود که این حق را قبول کرده و بدون اجازه ی شوهرش نمی تواند از خانه خارج شود و این از حالت اولیه ی فقه است و زن می تواند نفی آن را شرط کند. من فکر می کنم یک ذره به حقوق زن تجاوز نشده است. در احکام شرعی نباید بر مسلمان مشقت وارد شود. زیرا مشقت و حرج در اسلام ممنوع است و این هایی که اعتراض می کنند، از قانون اسلام بی اطلاع هستند.

در کجای این قانون به حقوق زن تجاوز شده است؟ من نمی دانم غربی ها و غرب زده ها از ما چه می خواهند؟ به فرض این که مشقت را هم قبول نکنیم، اگر زن در



قرارداد خود، مثل سایر قراردادهای اجتماعی قبول کرده باشد که بدون اجازهی شوهرش از خانه خارج نشود در این صورت به حقوق زن هیچ گونه تجاوز صورت نگرفته است.

دین مقدس اسلام بیشتر از سایر ادیان و فرهنگ‌های دیگر، جانب زن را گرفته است. بیشترین و بهترین حقوق را برای زن‌ها قایل شده است.

بدون مسایل سیاسی و غیره در اسلام سیاست بازی وجود ندارد. در دین اسلام دروغ گفتن و فریب دادن مردم حرام است و از شعار بدون عمل، جدا منع شده است. اسلام هرچه می‌گوید عین واقعیت است و از همان حالت اولیه‌ی خود، روانشناسی و توانایی‌های زن و مرد را در نظر گرفته است.



اسلام از نظر روانشناسی و بر مبنای توانایی‌های فیزیکی و تفاوت‌هایی که بین زن و مرد وجود دارد و همچنان بر مبنای استعدادهای مختلفی که بین زن و مرد وجود دارد، قانون وضع کرده است.

در ماده‌ی دیگر نوشته شده بود که اگر مرد در مورد آمیزش جنسی از زن خود مطالبه نماید، زن باید آن را قبول کند. موضوع دیگری که به عنوان حقوق زن در نظر گرفته شده این است که در هر چهار شب، مرد باید یک شب را در کنار زنش بخوابد.

خوابیدن مرد در کنار زنش از هر چهار شب یک شب، به این معنا نیست که آمیزش جنسی داشته باشد، بلکه برای این است که زن همانند زنان بدون شوهر نباشد که همیشه در اطاق خواب خود، تنها بخوابد. هم خوابی برای مرد «تکلیف» است ولی برای زن «حق» است. این یک امتیاز برای زن است که دین مقدس



اسلام برای آن‌ها در نظر گرفته است. بعضی افراد به اصطلاح روشنفکر، چه از خارج و چه از داخل کشور، کورکورانه و بدون تحقیق داد و فریاد می‌کنند که در قانون احوال شخصیه نوشته شده که در هر چهار شب باید مرد با زن خود آمیزش جنسی داشته باشد.

این‌ها چشم و عقل‌شان هر دو کور است. اسلام چه می‌گوید؟ می‌فرماید: مرد باید از چهار شب، یک شب را در پهلوی زنش بخوابد، نه این که آمیزش جنسی انجام دهد. موضوع خوابیدن است نه آمیزش جنسی. این‌ها کورکورانه مثل انسان‌های بیسواد، بلکه بدتر از بیسوادان، ایراد می‌گیرند (که نشانه‌ی بی‌عقلی آنان است). به هر حال در چند جای قانون احوال شخصیه‌ی شیعه به نام «متعارف» قید شده است.





متعارف یعنی به طور معمول. مسئله را به عرف موکول می‌کند و طبق معمول و معروف، مرد حق تقاضای استمتاع جنسی را دارد.

اگر به طور استثنایی مردی پیدا شود که غیر متعارف، هرشب از زن خود طلب استمتاع جنسی کند، در این مورد قید خورده است. در بند سوم ماده‌ی یکصد و سی و سوم و بند چهارم ماده‌ی یکصد و هفتاد و هفتم این قید بنام «متعارف» آمده است.

در این جا یک سوال مطرح می‌شود: (با عرض معذرت از دخترهای عزیزم که در این جا حضور دارند) سوال این است که زن برای چه شوهر می‌کند؟ مرد برای چه زن می‌گیرد و در کل فلسفه‌ی ازدواج چیست؟



جواب این است که زن و مرد هر دو به طور متعارف از استمتاعات جنسی بهره‌مند شوند و این یکی از فلسفه‌های مهم ازدواج است که غرایز انسان اشباع می‌شود و برای تداوم نسل نیز ضروری است.

آیا در این صورت به حقوق زن تجاوز شده است؟ (چه حرف‌های مزخرف و مسخره آمیزی می‌گویند!!!) این‌ها اگر منطق دارند، بیایند منطقی صحبت کنند و ما را هم قانع کنند که کجای این قانون عیب دار؟! این یک قید بود در مورد تمکین زن و اجابت کردن خواست شوهر برای استمتاعات جنسی آمده است: «به طور متعارف» یعنی طبق معمول.

قید دیگری هم در ماده‌ی یکصد و هفتاد و هفت، بند سوم ذکر شده است که تمکین زن از شوهر در صورتی واجب است که زن عذر شرعی و عقلی نداشته باشد. اگر زن عقلا و شرعا عذر داشته باشد، حق مرد ساقط می‌شود.



بعضی اوقات زن عذر دارد. ماه رمضان است و روزه دارد یا در سفر حج و در احرام است (چه احرام حج و چه احرام عمره فرق نمی‌کند)، در اینجا حرام است که مرد از زن خود تقاضای استمتاع جنسی نماید.

فقه اسلامی در هر مورد برای انسان سهولت را در نظر گرفته است. وقتی زن عادت ماهانه دارد و یا در مسجد اعتکاف دارد یا در نفاس است، حق مرد ساقط می‌شود و بر مرد حرام است که زن را بر آمیزش جنسی مجبور کند و همچنین اگر زن عذری عقلی داشته باشد. مثلاً مریض است و آمیزش جنسی برای او مشقت دارد، در این صورت جایز نیست که بر او حرج روا داشته شود «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»؛ در دین حرج نیست و حق شوهر ساقط می‌شود. اگر داکتر متخصص به زن بگوید که آمیزش جنسی برای شما ضرر دارد، باز هم حق شوهر ساقط می‌شود و ضرر زدن مرد به زن حرام است.



از نظر دین مبین اسلام، زن نه تنها برده و مملوک شوهر نیست، بلکه مثل مرد یک انسان مستقل و دارای اراده است. بنابراین اگر زن شرعا و یا عقلا عذر داشته باشد، حق شوهر بر او ساقط می‌شود و بر مرد جایز نیست که بر زن تحمیل کند. حالا اگر روی مطلق رغبت صحبت کنیم که زن نه عذر شرعی داشته باشد و نه عذر عقلی و طلب استمتاع هم به طور متعارف باشد، باز هم زن از آمیزش با شوهرش سر پیچی کند، حکمش چیست؟

در این صورت بر زن واجب است که از شوهرش اطاعت کند. امیدوارم که عرایض مرا خوب فهمیده باشید و باز هم در این مورد دلیل اقامه می‌کنم.

شما فرض کنید که همین استثنائاتی را که در بالا عرض کردم، در قانون وجود نمی‌داشت و همه‌ی مواد بدون استثناء در احوال شخصیه می‌بود، باز هم درست بود و هیچ اشکالی هم نداشت.



بیاید جامع و منطقی صحبت کنیم. مثلاً اگر کسی از روی علم بگوید که این گوسفند رنگ سیاه دارد و چاق و سالم نیز هست، فرد دیگر بدون علم و آگاهی دست خود را به پاهای گوسفند بزند و بگوید که شما دروغ می‌گویید! این گوسفند علاوه بر این که لاغر است رنگش هم سیاه نیست چون من دست به پای گوسفند زدم، بسیار سخت بود، اگر چاق می‌بود پاهایش باید نرم می‌بود. اگر پرسیده شود رنگ گوسفند چگونه بود؟ می‌گوید: نمی‌دانم!

این انسان کم عقل، نه به طرف حیوان نگاه کرده و نه به پشت گوسفند و نه به گرده‌های آن دست زده است، بلکه چشم بسته فقط با دست خود پای گوسفند را گرفته و طرف را متهم به دروغ‌گویی می‌کند. شما به عنوان انسان‌های باسواد و عاقل در این مورد چه می‌گویید؟



آن‌هایی که به قانون احوال شخصیه‌ی شیعه اعتراض می‌کنند، همین‌طور هستند. کار آن‌ها بهانه‌گیری‌های بی‌مورد، تهاجم فرهنگی، ترساندن مردم و تحت تأثیر قرار دادن فرهنگ دیگران است.

البته ما از اینگونه فشارها نمی‌ترسیم. ما می‌خواهیم با عقلانیت صحبت کنیم. در غرب، زن و شوهر مثل دو شریک‌اند.

زن خودش نفقه‌ی خود را پیدا می‌کند و مرد نفقه‌ی خود را. در قانون غرب، بر مرد واجب نیست که نفقه‌ی زن خود را بدهد.

در غرب، زن و شوهر هر کدام برای خودشان کار می‌کنند. زن و مرد حساب بانکی جداگانه دارند و هر کدام از جیب خود مصرف می‌کنند تا زندگانی مشترک خود را اداره نمایند. این فرهنگ غربی‌هاست.



البته در مورد نفقه‌ی اولاد نمی‌دانم که در قانون احوال شخصیه‌ی غرب، نفقه‌ی اولاد به دوش کیست؟ ولی احتمال می‌دهم که نفقه‌ی اولاد هم مشترکاً به دوش هر دو باشد. یعنی زن و شوهر مشترکاً مصرف خود و مصرف بچه‌های شان را پرداخت کنند، ولی در اسلام نفقه‌ی فرزندان بر پدر است و زن اگر میلیاردر هم باشد مسئولیتی در مصارف خانه و فرزندان ندارد.

باید روی فرهنگ‌ها کمی فکر شود. ما که می‌گوییم فرهنگ اسلامی از همه‌ی فرهنگ‌های دیگر و از همه‌ی مکتب‌های حقوقی‌ای که در عالم وجود دارد بهتر است، یک شعار نیست.

در اسلام بیشتر از سایر ادیان آسمانی به حقوق زن توجه شده و حقوق بیشتری برای آن‌ها در نظر گرفته شده است.



این یک حقیقت است، در اسلام شعار وجود ندارد و هرچه می گوید عین حقیقت است. به عنوان مثال اگر درست حساب کنیم، علاوه بر سایر حقوق، چند حقوق مهم وجود دارد که احتمالاً در بقیه‌ی ادیان وجود ندارد. به عنوان نمونه پس از مهر که مبلغ قابل توجهی می‌باشد، این چند حقوق را که از اولویت‌های حقوق زن است، در این جا ذکر می‌کنم:

۱- غذا

۲- لباس

۳- خانه

۴- دوا (دارو)

۵- مواد تجملی و آرایشی





روان شناسی زن غیر از روان شناسی مرد است. تمایل به زینت، برای زن عیب نیست. اما مرد وقتی از خانه خارج می شود با لباس معمولی خارج می شود، ولی زن ها این طور نیستند. آن ها هر روز با یک لباس باید خارج شوند. زن ها دوست دارند که لباس های رنگارنگ بپوشند. روانشناسی زن همین است و هیچ عیبی هم ندارد، چون از نظر روانشناسی، زن تجمل را دوست دارد. دین مقدس اسلام نیز آن را در نظر گرفته و قبول دارد. این پنج چیز بر مرد واجب است. حتی اگر زن میلیونر هم باشد، باز هم نفقه‌ی او بر شوهرش واجب است و مرد حق ندارد بدون اجازه‌ی زن خود در اموال او تصرف کند.

البته وجوب این پنج چیز با توجه به میزان شخصیت اجتماعی زن و قدرت اقتصادی مرد در نظر گرفته شده است. اگر اقتصاد مرد، خوب باشد به همان تناسب موقعیت اجتماعی، اگر زن به خانگی خوب، لباس بهتر و غذاهای مناسب تر



نیاز دارد، بر مرد واجب است که همه‌ی این‌ها را مطابق شخصیت اجتماعی زن تهیه کند.

برخی اوقات ممکن است مرد با خواهر و برادر و یا با یکی از فامیل‌های خود به طور مشترک زندگی کند، در این صورت اگر با شخصیت زن سازگاری نداشته باشد و زن نیز خانه‌ی جداگانه بخواهد، بر شوهرش واجب است که برای او خانه‌ی جداگانه تهیه کند. آیا در فرهنگ غرب، این‌ها وجود دارد؟ جواب منفی است. پس حالا باید ماداد و فغان کنیم که این فرهنگ غرب نفرت‌آمیز است که حقوق زن‌ها را نادیده گرفته است.

بنابراین هر دین و مکتبی، فرهنگ جداگانه و خاص خود را دارد. لذا لازم نیست که ما به آن‌ها بگوییم فرهنگ شما نفرت‌آور است. ما به جای اعتراض به آن‌ها حق می‌دهیم، چون فرهنگ آن‌ها همین است.



بعضی از کسانی که می گویند: تساوی حقوق زن و مرد در قانون اساسی ذکر گردیده است، درست می گویند و این ماده را هم با فشار در قانون اساسی آوردند. من از ابتدا در جریان قانون اساسی بودم و راجع به آن‌ها صحبت نمی‌کنم. ما به قانون اساسی احترام داریم، ولی ماده‌ی سوم قانون اساسی به عنوان یک «اصل حاکم» طرح شده است (البته این که یک قانون تخصیص دارد، عام و خاص، مطلق و مقید، حاکم و محکوم و وارد و مورد دارد که الآن روی آن‌ها بحث نمی‌شود)، اما به صراحت باید گفت که ماده‌ی سوم بر تمام مواد قانون اساسی و بر سایر قوانین کشور حاکم است و بر همه مقدم می‌شود. قانون احوال شخصیه‌ی شیعه، مطابق همین قانون اساسی است. ما تساوی حقوق زن و شوهر را قبول داریم، ولی تا آنجایی که مخالف ماده‌ی سوم قانون اساسی، یعنی مخالف احکام دین مقدس اسلام نباشد.



فکر می‌کنم وقت تقاضا نمی‌کند تا من راجع به ماده‌ی سوم قانون اساسی صحبت کنم، ولی همین قدر عرض می‌کنم که ماده‌ی سوم قانون اساسی به گونه‌ی دیگری بود، ولی از باب اتفاق یک روز شخصیت‌های بزرگ در ارگ ریاست جمهوری جمع شده بودند و در همان جا روی آن صحبت شد. من درباره‌ی آن پیشنهادی نمودم که مورد تایید همه واقع شد و همه قبول کردند که مسوده‌ی ماده‌ی سوم، اشتباه است. لذا در مورد ماده‌ی سوم گفتگو صورت گرفت و سرانجام همه توافق نمودند که ذیل این ماده را حذف و مسوده‌ی قانون اساسی را دوباره چاپ کنند و این ماده به همین شکل فعلی در آمد که: «اگر قانونی مخالف احکام دین مقدس اسلام باشد، آن قانون قابل وضع نمی‌باشد».

می‌خواهم یک موضوع را در مورد تساوی حقوق زن و مرد به دختران و خواهرانم عرض کنم. چه این‌هایی که این جا حضور دارند و چه آن‌هایی که صحبت‌های مرا در خانه‌های خود از طریق تلویزیون مشاهده می‌کنند و به صحبت‌های من گوش



می دهند: اگر ما تساوی حقوق زن و مرد را قبول کنیم صددرصد به نفع مردها است و زن در افغانستان، در آسیا، در افریقا، در آمریکای جنوبی و بعضی جاهای دیگر، در هر جایی که مسلمانان هستند، بدبخت می شوند، زیرا اگر تساوی حقوق زن و مرد صورت بگیرد، دیگر نفقه‌ی زن بر شوهرش لازم نیست، چون یک نوع تبعیض است.

برای چه مرد به زن نفقه بدهد؟ زیرا تساوی حقوق زن و مرد این است که زن باید نفقه‌ی خودش را بدهد و مرد نفقه‌ی خود را بدهد. اگر این تساوی حقوق صورت بگیرد، می‌دانید که زن‌ها با چه مشکلاتی رو به رو می‌شوند؟ حتی ممکن است زن‌ها از گرسنگی بمیرند.

حالا شما ولایات و ولسوالی‌های کشور را بگذارید. در همین کابل که می‌گویند چهار میلیون جمعیت دارد آیا دو میلیون زن اگر از خانه‌های خود بیرون شوند، می‌توانند برای خود کار پیدا کنند؟ مسلمانمی‌توانند. در این کشور فقیر برای



مردها کار پیدا نمی‌شود چه رسد به زن‌ها. در این صورت زن‌ها با توجه به ضعف فیزیکی و آن لطافت روانی که دارند چه کاری می‌توانند پیدا کنند؟ آن وقت مجبور می‌شوند که بیایند دست و پای شوهران خود را بیوسند که ما کنیز شمایم و هرچه شما بگویید ما انجام می‌دهیم، ولی نان و لباس برای ما بیاورید که از گرسنگی نمیریم.

در فقه اسلامی اگر مرد محترمانه نفقه‌ی زن را ندهد، زن می‌تواند نزد قاضی شکایت کند و قاضی به زور از شوهر نفقه‌ی او را می‌گیرد. به نظر شما کدام یک خوب است؟ با احترام و عزت زندگی کنید و یا با ذلت و خواری کنیز شوهران خود شوید؟ کدام یک بهتر است؟

عرض کردم که در کشورهای آسیایی کار برای زن‌ها پیدا نمی‌شود و اغلب کشورهای اسلامی فقیرند و کار بسیار کم است. حالا دو درصد و یا سه درصد



زن‌ها اگر کار دارند حکم کلی به این دو سه نفر مربوط نمی‌شود. باید غالب زن‌ها را در نظر بگیریم. بنابراین در آسیا، آفریقا، آمریکای جنوبی و در جاهای دیگر، زن‌ها بدبخت و بیچاره می‌مانند. اسلام چنین چیزی را قبول ندارد.

قانون اسلامی بهترین قانون برای زن‌ها است. زیرا زن‌ها مطمئن هستند که در زناشویی مشترک، از طرف مردها بیمه شده‌اند. به عنوان مثال در همین افغانستان فقیر ما، سالیانه میلیون‌ها و یا میلیاردها افغانی به نام مهریه و نفقه‌ی زن از جیب مردان به جیب زنان می‌رود. این موضوع برای زن‌ها بسیار مهم است، اگر کسی زنش را طلاق بدهد باز هم در ایام عده، نفقه‌ی او را باید بدهد. اگر زن حامله را طلاق بدهد، مثلاً زن یک ماهه حامل است، اگر طلاق واقع شود قرآن می‌گوید بر شوهر واجب است تا زمانی که طفل متولد نشده، نفقه‌ی او را بدهد. می‌بینید که اسلام در حق زن چه قدر توجه نموده است.



آنچه در قرآن آمده، زن سالاری نیست، بلکه «واقعیت» سالاری است. اسلام براساس واقعیت‌های انسانی، روانشناسی انسانی، طبیعت انسانی و اختلافات و تفاوت‌هایی که بین زن و مرد وجود دارد، احکام خود را تبیین نموده است. در هیچ یک از ادیان آسمانی و سایر مکاتب بشری، این گونه به طور جامع و با در نظر داشت روانشناسی و روان کاوی انسانی، قانون وضع نشده است.

حالا می‌خواهم برگردم به آن دو ماده‌ای که قبلاً ذکر کردم؛ به فرض این که همین دو ماده، مطلق تطبیق شود که زن بدون اذن شوهر از خانه بیرون نشود و هر وقت که مرد خواست، زن باید تمکین کند؛ باز هم هیچ‌گونه تجاوزی به حقوق زن صورت نگرفته است.

در حالی که همه‌ی این‌ها قید خورده‌اند و آن‌هایی که بر ما ایراد می‌گیرند چشم‌های‌شان بسته بوده و اصلاً قانون را نخوانده و ندیده‌اند و یا اگر دیده‌اند،





نمی‌خواهند بخوانند. آن‌ها فقط بر اساس فشارهای سیاسی، جنجال برپا می‌کنند در حالی که ما از فشارهای سیاسی ترسی نداریم!

فرض کنیم که این دو ماده بدون قید به حال خود باقی باشد، تجاوز به حقوق زن محسوب نمی‌شود. تمام حقوق مرد بر زنش همین دو موضوع است؛ ولی در مقابل، تمام نیازهای مادی زن از طرف مرد تأمین می‌شود. اگر در غرب می‌بود، می‌گفتند: زن سالاری است، ولی در دین خدا مسئله‌ی مرد سالاری و زن سالاری وجود ندارد. احکام و شریعت دین مقدس اسلام بر اساس عدالت اجتماعی، کرامت انسانی، روانشناسی، طاقت‌های فیزیکی و روانی مرد و زن در نظر گرفته شده و بر اساس واقعیت‌های موجود پی‌ریزی شده است و آلا بر اساس منطق امروزی، در فقه اسلامی زن سالاری وجود دارد.



در کدام مکتب و مسلک و در کدام تمدن، چنین قانونی وجود دارد که مرد به زنش بگوید: تمام مایحتاج و نیازمندی‌های شما را من تأمین می‌کنم؟ چرا واقعیت‌ها را نمی‌پذیرید؟ چرا با دروغ، مردم را فریب می‌دهید؟ آیا تطبیق این دو ماده حتی اگر قید هم نخورده باشد در مقابل میلیون‌ها پولی که زن از شوهرش می‌گیرد، خلاف حقوق زن است؟ تمام عزت و کرامت انسانی زن تأمین می‌شود.

چرا حقیقت‌ها را وارونه جلوه می‌دهید؟ چرا با عقلانیت صحبت نمی‌کنید؟ نکته‌ی مهمی که می‌خواهم عرض کنم، این است که فرضاً اگر یک مرد، کم پول باشد و علاوه بر نفقه‌ی خود فقط نفقه‌ی یک شخص دیگر را می‌تواند بدهد، حالا این مرد با این وضعیت موصوف هم زن دارد هم پدر و مادر؛ او باید نفقه‌ی کدام یک از آن‌ها را بدهد؟ نفقه‌ی پدر و مادر را بدهد یا نفقه‌ی زنش را؟ در این صورت از نظر فقه اسلامی نفقه‌ی زن بر نفقه‌ی پدر و مادر مقدم است. به اصطلاح فقهی، نفقه‌ی پدر و مادر و اقارب تا حدود زیادی «حکم» است، اما



نفقه‌ی زن «حق» است و باید اول حق زنش را بدهد. اگر مرد بمیرد و نفقه‌ی پدر و مادر خود را نداده باشد، بعد از مرگ او این حکم ساقط می‌شود. اما اگر نفقه‌ی زن را نداده باشد، علاوه بر این که معصیت کرده از اصل جایداد و اموال مرد، این نفقه به عنوان حقی که بر گردن میت بوده، برداشته شده و به زن داده می‌شود و بقیه به ورثه تعلق می‌گیرد.

این‌ها از ظرافت‌های فقهی است. بسیار خجالت آور است که با در نظر داشت این همه حقوق که اسلام برای زن در نظر گرفته است، غربی‌ها و غرب زده‌ها بر قانون اسلام اعتراض می‌کنند. حتی بعضی‌ها که ایمان‌شان ضعیف است می‌گویند که این قانون، نفرت‌انگیز است. در جواب آن‌ها باید گفت که شما به حال خود نمی‌فهمید! اگر بفهمید متوجه می‌شوید که عملکردهای خود شما نفرت‌انگیز است و شما باید به ضعف ایمان خود گریه کنید.



وقت می گذرد. من دیگر صحبت نمی کنم و حالا نوبت شماست که از من سوال کنید و من هم ان شاء الله سوالات شما را پاسخ می دهم.

### ❖ سوال یک خبر نگار پشتو زبان

حضرت آیت الله! از شما بسیار تشکر می کنم که معلومات خوبی را ارائه نمودید و تقریباً جای سوال هم برای ما باقی نمانده است، ولی باز هم می خواهم سوالی داشته باشم: شما فرمودید که این قانون به چند نهاد و مرجع فرستاده شده و رئیس جمهور هم این قانون را توشیح کرده است، ولی شما فرمودید که هیچ کسی هم حق ندارد که در این قانون تغییر بیاورد. حالا فرض کنیم که تغییری در آن به وجود آوردند، عکس العمل شما چه خواهد بود؟



## جواب:

بلی، احوال شخصیه به چند مرجع فرستاده شد و قبلا هم گفتیم نه وزارت عدلیه این حق دارد و نه کسی دیگر که مخالف قانون اساسی عمل کند. زیرا قانون احوال شخصیه، مطابق قانون اساسی است و عرض کردم که تنها مربوط به شیعه هم نیست و به فقه اسلامی مربوط است و کسی هم حق ندارد که کوچکترین تغییر در آن بیاورد.

اگر یک وقت تغییر هم دادند، ما نه شمشیر داریم و نه تفنگ! ما بیان داریم، استدلال داریم، منطقی داریم و منطقی صحبت می‌کنیم و از حق خود دفاع خواهیم کرد. ممکن است در این ارتباط مردم نیز در شهرها و ولایات و ولسوالی‌ها دست به تظاهرات مسالمت آمیز بزنند و حق خود را مطالبه نمایند، ولی ما امیدواریم که وزارت عدلیه به قانون اساسی احترام بگذارد و شعارهای بیهوده‌ی غربی‌ها و جمعی از زنان به دور از فرهنگ اسلامی را نادیده بگیرد.



## ❖ خبرنگاری بی سی

آقای محسنی! شما فرمودید که در قسمت بیرون رفتن زن از خانه، قید به وجود آمده که اگر برای زن مشقت داشته باشد، زن می تواند بدون اجازه‌ی شوهرش از خانه خارج شود. آیا این مشخص شده که این مشقت چه باشد؟ چون در گذشته هم نکات مبهمی در قوانین وجود داشته است.

سوال دوم این که شما گفتید که در وقت خواندن عقد، زن‌ها باید شرایط خود را با مردها واضح بسازند.

آیا چنین مواردی برای مردها نیز وجود دارد یا خیر؟ مثلاً مردها می توانند چنین چیزی را در موقع عقد برای زن‌ها واضح سازند؟

**جواب:**

در جواب سوال شما خانم محترم، عرض کنم که **اولا** در این قانون آمده که اگر در موردی بین زن و شوهر اختلاف پیدا می شود به دادگاه مراجعه می کنند. **ثانیا** این سوال شما تنها مربوط به احوال شخصیه‌ی شیعه نیست، بلکه مربوط است به



تمام قوانینی که حکومت‌ها وضع می‌کنند. گاهی در اصل توسعه و ضیق حکم، اختلاف واقع می‌شود ولی گاهی در خود حکم، اختلاف واقع نمی‌شود، بلکه در مصادیق آن اختلاف واقع می‌شود. در هر دو صورت، چه در اصل حکم و چه در مصادیق و موضوع حکم اختلاف واقع شود، مرجع دیگری برای حل اختلافات وجود دارد.

ما امروز سه قوه داریم: قوه‌ی مقننه، قوه‌ی قضائیه و قوه‌ی مجریه. قوه‌ی مقننه تقنین می‌کند؛ قوه‌ی قضائیه در مورد حکم قضاوت می‌کند و قوه‌ی مجریه آنرا تطبیق می‌کند. این سه قوه در کشور ما وجود دارد و موارد اختلافی را بین افراد حل و فصل می‌کنند.



در مورد سوال دوم شما! بلی، هم مرد می تواند در موقع عقد نکاح، شرط کند و هم زن. «المومنون عند بشروطهم» ولی شروط طرفین باید مشروع باشد. شرط، در فقه اسلامی اعتبار دارد، مشروط بر این که مخالف احکام شرعی نباشد.

زن و شوهر، هر دو حق دارند که شروط خود را در موقع عقد واضح کنند. مثلاً مردهایی هستند که شب تا صبح کار می کنند، در این صورت مرد بر زن خود شرط می کند که طبق احکام شرعی، من باید در هر چهار شب، یک شب کنار شما بخوابم، ولی برایم مشکل است و یا به طور متعارف که قرآن می فرماید:

«وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»<sup>۲۴</sup> با زنان خود به طور شایسته معامله کنید، در این صورت برای مرد مشکل است و مرد شرط می کند که من شبها نمی توانم پیش شما بخوابم، منتها ظهر چند ساعت پهلوی شما هستم؛ به همین شرط اگر قبول

۲۴. نساء/ آیه ۱۹.





دارید، حق خود را از من ساقط کنید. اگر زن قبول کند، درست است و هیچ اشکالی ندارد. زن و مرد می‌توانند باهم شرط نمایند و هیچ عیبی هم ندارد. به شرط آن که شرط‌های دو طرف، مخالف احکام اسلام نباشد.

### ❖ خبر نگار روز نامه‌ی هشت صبح

جناب آقای محسنی! می‌خواهم پرسم که در طرح و تدوین قانون احوال شخصیه، زن‌ها چه قدر نقش داشته‌اند و اگر نقش نداشته‌اند چرا و به چه دلیل؟ موضوع دیگر این که این قانون مسلماً بیشتر به زن‌ها مربوط می‌شود، چرا یک زن در اینجا صحبت نمی‌کند تا از این قانون حمایت و پشتیبانی خود را اعلام نماید؟

**جواب:**

ما طومارهای بسیار طولانی از زن‌ها داریم که زن‌ها توسط این طومارها حمایت قاطع خود را از قانون احوال شخصیه اعلام نموده‌اند.



حالا شما این طومارها را خوب ببینید که چه قدر امضا در این طومارها دیده می‌شود. این‌ها را همه‌ی زن‌ها فرستاده‌اند و طومارهای زیادی در ولایات و لسوالی‌ها نوشته شده است که ما آن‌ها را به کابل نیاورده‌ایم. همین طومارهای حاضر را شما ببیند که چه قدر زیاد است. این‌ها را همه‌ی زن‌های دانشمند امضاء کرده‌اند و معنایش این است که ما احوال شخصیه‌ی مذهبی خود را بدون کم و زیاد می‌خواهیم و هیچ‌گونه تغییر در آن را قبول نمی‌کنیم.

جواب سوال دوم شما، چرا تنها از قانون احوال شخصیه نام می‌برید؟ تمام قوانینی که در این کشور وضع می‌شود به زن و مرد افغانستان مربوط می‌شود، ولی در اغلب قوانین وضع شده، زن‌ها نقش نداشتند و این موضوع بی توجهی به زن‌ها نبوده، بلکه علل مختلف وجود داشته که زن‌ها در تدوین آن‌ها شریک نبودند،



ولی در مشرانو جرگه، نماینده‌های زن حضور داشتند و در تصویب این قانون موافق بودند و رای دادند و همچنین در ولسی جرگه به استثنای دو سه نفر، همه‌ی خانم‌ها به احوال شخصیه‌ی خودشان رای دادند.

### ❖ خبر نگار روزنامه‌ی هشت صبح

سوال ما دقیقاً این جا است که چرا زن‌ها در طرح و تدوین آن نبودند؟

جواب:

این سوال شما مربوط به دولت می‌شود. شما بروید از دولت سوال کنید که چرا آن‌ها نبودند؟ زن‌ها به این علت در تدوین قانون احوال شخصیه نبودند که آن‌ها در مسایل فقهی متخصص نداشتند. اگر متخصص می‌داشتند، ممکن بود که آن‌ها هم شرکت کنند، ولی در موقع تصویب این قانون، عرض کردم که نماینده‌های



زن هم در ولسی جرگه و هم در مجلس سنا حضور داشتند و فعالانه در تصویب قانون سهم بودند.

اگر آن‌ها متخصص نداشتند، چه طور این طومارها را امضاء کردند؟

**جواب:**

من گفتم که زن‌ها در فقه متخصص نداشتند، ولی نگفتم که آن‌ها سواد خواندن و نوشتن را هم نداشتند، در این جا دو موضوع است:

**موضوع اول:** زن‌ها در احکام فقه متخصص نداشتند که بیایند در نوشتن و تدوین قانون احوال شخصیه به عنوان متخصص سهم بگیرند.

**موضوع دوم:** دانستن مواد قانون است که در این مورد زن‌های مسلمان ما به قدر کافی درس‌های دینی خود را خوانده‌اند که مسایل شرعی خود را بفهمند. این‌ها به فرهنگ اسلامی آشنايند و بعد از مطالعه‌ی قانون، فهمیدند که این فرهنگ به نفع آن‌هاست، لذا طومارهای طولانی را امضاء کرده‌اند.



## ❖ خبر نگار تلویزیون الجزیره (انگلیسی)

من دو سوال را می‌خواهم از حضرت عالی بپرسم:

**سوال اول:** فشارهایی که از طرف کشورهای خارجی بر آقای کرزی وارد شده است تا در مورد قانون احوال شخصیه‌ی شیعه تجدید نظر کند، آیا شما این فشارها را مداخله‌ی فرهنگی می‌دانید که جبراً می‌خواهند بر ملت افغانستان تحمیل کنند یا خیر؟ اگر مداخله می‌دانید، عکس العمل شما در برابر آنها چه خواهد بود؟

**سوال دوم:** ما می‌بینیم که عده‌ی زیادی از زنها در این طومارها امضاء کرده‌اند، آیا این تعداد می‌توانند از تمام زن‌های شیعه‌ی افغانستان نمایندگی کنند؟

**جواب:**

من قبلاً چند مرتبه گفتم که نام این قانون، احوال شخصیه‌ی شیعه است، ولی از دو صد و پنجا و سه ماده، بیش از دو صد و چهل ماده‌ی آن، فقه مشترک اسلامی است که شیعه و سنی هر دو آن‌ها را قبول دارند.



شب گذشته جناب مولوی عبدالمتین مفصل نظریات فقه حنفی را بیان کرد. هیچ اختلافی که باعث جدایی بین فقه جعفری و حنفی شود، وجود ندارد. اختلافات فقهی ما بسیار اندک است و هر دو مذهب جعفری و حنفی، فقه اسلامی را بیان کرده است. بنابراین احوال شخصیه، مربوط به همه‌ی مسلمانان است. اما راجع به سوال دوم شما عرض کنم که من نمی‌دانم این‌ها می‌توانند از همه‌ی زن‌ها نمایندگی کنند یا خیر! و ما هم این ادعا را نداریم که این‌ها از همه‌ی زن‌های افغانستان نمایندگی می‌کنند، چون این یک نوع زور گویی است. ما می‌خواهیم بر اساس عقلانیت صحبت کنیم. یعنی ما علم داریم که بقیه‌ی زن‌ها قانون احوال شخصیه‌ی شیعه را قبول دارند. عرض کردم که ما نه از ولایات طومار خواستیم و نه از ولسوالی‌ها. اگر می‌خواستیم، ممکن بود بیشتر از پنجصد متر پارچه می‌شد. ما از این‌ها هم نخواستیم بودیم که طومار بفرستند، ولی خود زن‌های متدین کابل این طومارها را نوشته و برای ما فرستاده‌اند و نیز در جواب شما باید بگوییم که



زن‌ها، مسلمان‌اند و در طول صدها سال که با شوهران خود زندگی نموده‌اند، با همین فقه اسلامی زندگانی کرده‌اند و به احکام آن عمل نموده‌اند. اگر سنی بوده براساس فقه حنفی، اگر شیعه بوده بر اساس فقه جعفری، بالاخره تابع فقه اسلامی بوده‌اند.

زنان مسلمان با شوهران خود در طول تاریخ با محبت و صمیمیت زندگانی کردند و به فقه خود اعتقاد دارند و این مسئله یک موضوع سیاسی نیست که بگوییم زن‌ها قبول ندارند. آن‌ها همه مسلمانند. مسلمان‌ها دین خود را از هر چیز دیگر بیشتر دوست دارند. این جواب سوال اخیر شما بود.

در جواب سوال اول شما باید بگویم که این فشارها هم فرهنگی است و هم سیاسی. این یک نوع برتری جویی است. شما ببینید که اگر ما در این قانون می‌نوشتیم زن در غیر فرض مشقت، در غیر فرض عذر شرعی، در غیر متعارف باید از مرد تمکین کند، اشکال نداشت.



چون در این صورت اگر زن می‌گوید: من مریض هستم، عذر شرعی دارم، نمی‌خواهم آمیزش جنسی انجام دهم، ما می‌توانستیم بگوییم که بر زن واجب است که از شوهرش تمکین کند. چرا که عقد، یک قرارداد اجتماعی است. این همه پول را به شما می‌دهد، باید قبول کنید. در قراردادهای اجتماعی، هرچه شرط می‌شود، باید تطبیق شود.

غربی‌ها می‌گویند این تجاوز است! می‌بینید که فرهنگ‌ها به کلی متباین است. یعنی دانشمندان غربی باید عمق قضیه را درک کنند. در تمام کره‌ی زمین برای همه‌ی بشریت تطبیق کردن یک فرهنگ چه حق باشد و چه باطل امکان پذیر نیست و تحمیل یک فرهنگ بر همه‌ی بشریت، زور گویی محسوب می‌شود. ما باید تنوع فرهنگ‌ها را قبول کنیم و دنبال نابود کردن فرهنگ دیگران نباشیم که نتیجه‌اش جز خشونت، چیز دیگری نخواهد بود.





ما می خواهیم همکاری بین فرهنگ ها و تمدن ها بر اساس عقلانیت به وجود بیاید. این کارهایی که غربی ها می کنند و بر رئیس جمهور ما فشار وارد می کنند، عقلانی نیست. رئیس جمهور افغانستان یک فرد مسلمان است و من ایشان را می شناسم. من با رئیس جمهور بارها نشسته ام، صحبت کرده ام و از نزدیک او را می شناسم. نماز می خواند، روزه می گیرد، او با درک عقیده ی مردم، قانون احوال شخصیه ی شیعه را امضاء نموده است.

ولی آن چیزی هایی را که وزارت عدلیه می گوید، بسیار تعجب آور است. البته این یک چیزی نیست که خدای نخواسته اسرار جمهوری اسلامی افغانستان را فاش کنم. معلوم است که رئیس جمهور تحت فشار است. یک مرتبه تلفن می آید که اگر حرف ما را قبول نمی کنی، ما نیروهای خود را از کشور شما خارج می کنیم و کمک های خود را قطع می کنیم. در این موضوع هم فشار اقتصادی وجود دارد و هم فشار سیاسی و هم تهاجم فرهنگی. یعنی فشارهای متعدد وجود



دارد. اگر غرب می‌خواست فقط در موضوع فرهنگ‌ها صحبت کند، ما مشکل نداشتیم. ما نمی‌خواهیم بگوییم که باغری‌ها اصلاً صحبت نمی‌کنیم، ما به عنوان انسان با آن‌ها از راه عقل و منطق صحبت می‌کردیم و هیچ مانعی وجود نداشت. غرب به جای این‌که از زبان وزیران خارجه‌ی خود و یا از زبان دبیر کل ناتو صحبت کند، باید چند نفر از متخصصین حقوق و قانون را می‌فرستادند که با ما صحبت می‌کردند و نباید آن‌ها مشکلات سیاسی خود را فرا افگنی کنند تا اذهان عمومی را از اختلافات بین غربی‌ها منحرف و متوجه افغانستان بسازد.

اگر این کار صورت می‌گرفت ما با کمال میل از آن‌ها استقبال می‌کردیم. محترمانه صحبت می‌کردیم و از راه منطق، آن‌ها را قانع می‌ساختیم، ولی آن‌ها این کار را نکردند در حالی که مشکلات فرهنگی، هیچ ربطی به مسایل سیاسی ندارد. معلوم است که غربی‌ها نه تنها نمی‌خواهند منطقی و عقلانی با ما صحبت



کنند، بلکه می خواهند زور گویی کنند تا از یک طرف مسایل سیاسی خود را فرا افگنی نمایند و از طرف دیگر حضور فرهنگی خود را بر مردم ما تحمیل کنند. محترم محسنی صاحب! اگر آنها بخواهند تغییری در قانون احوال شخصیه ایجاد کنند، در مجموع عکس العمل شما و مردم افغانستان چه خواهد بود؟

**جواب:**

ما که در این مکان نشسته ایم، طلبه هستیم. طلبه ها همیشه سر و کارشان با منطق است. منطقی استدلال می کنیم و حرف می زنیم. امروز که شما را این جا خواسته- ایم و شما نیز صحبت های مرا گوش نموده اید، آیا تا حالا ما به کسی توهین کرده ایم و یا کسی را دشنام داده ایم؟

منطق ما قبول نمی کند به کسی دشنام دهیم و با شما هم منطقی صحبت کردیم. به فرض این که آن چه شما گفتید، انجام شد باز هم معقول و منطقی استدلال می کنیم و با عقلانیت صحبت خواهیم کرد.



شما این مردم را که می‌بینید جزیی از مردم مسلمان ما هستند که صدها هزار شهید (نمی‌گویم میلیون)، صدها هزار جوان خود را فدای دین خود کردند تا کمونیزم را نابود کنند. این قربانی‌ها همه برای دین بود. من به‌عنوان یکی از رهبران جهادی اعتراف می‌کنم که حزب حرکت اسلامی که به من مربوط می‌شد و هم چنان سایر احزاب، به هیچ‌وجه نمی‌توانستند شوروی‌ها را شکست داده و از کشور خارج کنند، بلکه این مردم بودند که آن‌ها را مجبور کردند و شکست دادند. ما در کنار جنبش عمومی مردم، احزاب را به وجود آوردیم و همین مردم بودند که احزاب را تقویت می‌کردند. اما جهاد اسلامی افغانستان از داخل مردم شکل گرفت. مردم مسلمان ما خود جوش قیام کردند و احزاب نیز در کنار این دریای خروشان ملت، به فعالیت پرداختند. حرف من این است که اگر مسلمانان افغانستان به دین خود پایبند نمی‌بودند، صدها هزار کشته نمی‌داند. دین مسلمان‌ها یعنی همین عقاید و احکام فقهی شرع مقدس اسلام.



ما امیدواریم که دولت و یا دیگران زور گویی نکنند، اگر هم زورگویی کنند ما منطق و استدلال داریم. ما تهدید نمی‌کنیم، ما زورگویی را هم بلد نیستیم و نه با کسی جنگ می‌کنیم، باز هم استدلال داریم و با عقلانیت صحبت می‌کنیم، ولی ممکن است مردم مجبور شوند به جاده‌ها بیایند و به طور مسالمت آمیز راهپیمایی کنند.

مردم ما همه مسلمانند و ساکت نمی‌نشینند. تاکنون در چند مورد از من خواسته‌اند که ما راهپیمایی می‌کنیم، ولی من ممانعت کرده‌ام، زیرا تا آنجا که ممکن است باید با عقلانیت صحبت شود. در شرایط کنونی، کشور ما نیاز به آرامش دارد. ما منطق داریم و از راه‌های عقلایی صدای خود را بلند می‌کنیم و منطقی استدلال خواهیم کرد.

حالا من با توجه به وضعیت موجود صحبت می‌کنم. ممکن است فردا این مردم یک مرتبه خودجوش به جاده‌ها بیایند و راهپیمایی کنند و احتمال دارد، حرف ما



را هم قبول نکنند و ما هم نمی‌توانیم آن‌ها را منع کنیم. چون تظاهرات مسالت آمیز حق مردم است، ولی ما می‌خواهیم با منطق و با عقلانیت و دیالوگ معقول، حرف‌های خود را بزنیم.

### ❖ خبرنگار صدای افغان

چند روز قبل تعدادی به نام اساتید دانشگاه و یا روشنفکر و به نام حقوق بشر، قانون احوال شخصیه‌ی شیعه را ناقض حقوق بشر دانستند. به نظر شما انگیزه‌ی آن‌ها که این مسایل را در مطبوعات مطرح کردند چیست؟

**جواب:**

من فکر می‌کنم که همین مقداری که امروز من بیان کردم برای انسان‌هایی که عاقل اند و منطق را می‌فهمند، کافی باشد.



این‌هایی که به نام روشنفکری و دفاع از حقوق زنان، علیه احوال شخصیه مخالفت کردند و اطلاعیه دادند، مطالعه درستی از قانون احوال شخصیه ندارند و به جای تفکر و تعقل، غرور آنان را فراگرفته است.

از طرف دیگر مترجمین بیسواد مطالب را به طور غلط ترجمه نموده و برای خارجی‌ها فرستاده‌اند و آن‌ها هم بدون تحقیق و بررسی، شروع به اعتراض نموده‌اند. متأسفانه در دنیای سیاست، تحقیق وجود ندارد. این‌ها که اهل فرهنگ نبودند، اگر اهل فرهنگ می‌بودند مسایل را تحقیق می‌کردند و بعد تصمیم می‌گرفتند. بنابراین مخالفین قانون احوال شخصیه‌ی شیعه در داخل نیز با تقلید کورکورانه از خارجی‌ها به مخالفت پرداخته و عده‌ای هم علیه قانون احوال شخصیه اطلاعیه داده‌اند. به نظر من چه این‌هایی که در داخل اعتراض کردند و چه آن‌هایی که در غرب گلوی خود را پاره کردند، اگر می‌آمدند منطقی صحبت



می کردند و حرف‌های ما را نیز می شنیدند، فکر می کنم که دیگر نمی توانستند هیچ ایرادی بر این قانون بگیرند.

مخالفت آن‌ها امروز با احوال شخصیه‌ی شیعه است، ولی فردا اگر موضوع احوال شخصیه‌ی اهل سنت به میان بیاید، باز هم غربی‌ها آرام نمی‌نشینند. هیچ فرقی بین احکام اسلامی وجود ندارد. آن‌ها با اصل احکام اسلام مخالفت دارند نه تنها با احوال شخصیه‌ی شیعه. فقه اسلامی مربوط به همه‌ی مسلمان‌هاست. به همین دلیل صدها نفر جوان، پیر، زن، مرد و اطفال معصوم را به کشتن دادند و دین خود را حفظ نمودند.

در دوران جهاد، همین شهر کابل کاملاً محاصره بود و چند حلقه‌ی امنیتی شدید وجود داشت. زنان مسلمان اسلحه را در زیر چادر خود پنهان می‌نمودند و در خارج از شهر برای مجاهدین انتقال می‌دادند. دین برای این‌ها از همه چیز مهم‌تر است. این که برخی‌ها مسلمانان را مرتجع می‌نامند، بحث دیگری است.





وقتی که افغانستان توسط کمونیست‌ها اشغال شد، روشنفکران محترم همه فرار کردند و به کشورهای غربی رفتند و در آن جا به کنج عافیت خزیدند. در آن زمان همین مردم فقیر پابره‌نه بودند که جهاد کردند و با ایمان راسخی که داشتند، جنگیدند و کشور خود را آزاد نمودند.

شما می‌گویید که انگیزه آن‌هایی که اعتراض دارند چیست؟  
من می‌دانم که آن‌ها چه انگیزه‌ای دارند، اما در جواب شما می‌گویم:  
شرح این هجران و این سوز جگر این زمان بگذارد تا وقت دیگر.

### ❖ خبر نگار تلویزیون سبا

جناب محسنی صاحب! شما لحظاتی قبل روی دو ماده‌ی قانون احوال شخصیه صحبت نمودید. در ماده‌ی یکصد و سی و دوم موضوع استمتاعات جنسی مطرح



شده و در ماده‌ی یکصد و سی و سوم<sup>۲۵</sup> به موضوع خارج شدن زن از خانه توأم با اذن شوهر اشاره شده است. بر علاوه‌ی این‌ها، شماری از حقوق‌دانان اهل تشیع وقتی که این قانون را نقد می‌کنند، می‌گویند که این قانون علاوه بر مشکلات محتوایی، مشکلات فکری و متنی هم دارد، بر همین اساس این قانون نیاز به بررسی و بازنگری دارد، ولی شما گفتید که احوال شخصیه‌ی شیعه مراحل قانونی‌اش سپری شده و رئیس‌جمهور هم توشیح نموده است، لذا این قانون نافذ است و کسی حق بازنگری و تغییر آن را ندارد. با توجه به این موضوع، می‌خواهم دو سوال را مطرح کنم:

---

<sup>۲۵</sup>. در ارقام دو ماده سوال کننده اشتباه کرده است.



**سوال اول:** پاسخ شما در مورد این حقوق‌دانان چیست؟ آیا شما حاضر هستید که جمعی از دانشمندان و حقوق‌دانان این قانون را بررسی نمایند تا روشن شود که اعتراض دیگران بر این قانون وارد است یا خیر؟

**سوال دوم:** همه می‌دانند که باریکی قانون احوال شخصیه‌ی شیعه در اینست که به رسمیت شناختن مذهب جعفری در قانون اساسی افغانستان یک خواست تاریخی و سیاسی اهل تشیع بوده است. آیا این طومارهای موجوده برای تأیید قانون احوال شخصیه است یا این که بر می‌گردد به همان خواست تاریخی و سیاسی مردم شیعه که به رسمیت شناختن مذهب‌شان در قانون اساسی کشور است؟



## جواب

سوال اول شما سوال درستی است، یعنی برخی از کسانی که بر قانون احوال شخصیه ایراد گرفته‌اند محتوای آن را مورد سوال قرار داده‌اند. تمام این آقایان که ایراد گرفته‌اند، فاقد صلاحیت هستند. مثلاً اگر شخصی سال اول دانشکده‌ی طب را خوانده باشد، آیا کسی به او اجازه می‌دهد که برای خود معاینه خانه باز کند؟ اگر کسی تخصص نداشته باشد و بیاید برای مریضان نسخه بنویسد و یا این که مریضی را جراحی کند، آیا وزارت صحت عامه به او این اجازه را می‌دهد؟ طبعا اجازه نمی‌دهد، چرا اجازه نمی‌دهد؟ چون او هنوز طبیب و متخصص نشده است تا مرض را درست تشخیص دهد. بنا براین عده‌ای که بر محتوای قانون احوال شخصیه ایراد گرفته‌اند غالباً از نظر علمی و فقهی، آن جایگاه را ندارند که در مورد فقه، اظهار نظر کنند. البته در این قضیه عوامل دیگری نیز وجود داشت که آن‌ها را وادار به ایراد گرفتن نمود، همان‌گونه که قبلاً عرض کردم:

شرح این هجران و این سوز جگر این زمان بگذار تا وقتی دگر



این‌ها صلاحیت نداشتند و فاقد صلاحیت بودند. کسی که در امور فقهی فاقد صلاحیت باشد، حق اظهار نظر را هم ندارد.

در امور فقهی کسی می‌تواند نظر بدهد که خودش مجتهد بوده و آرای فقها را بداند و به مدارک و ادله‌ی فقهی به طور همه‌جانبه احاطه داشته باشد. عام و خاص را بتواند یکجا کند، مطلق و مقید را یکجا کند، حاکم و محکوم را یکجا کند، دلایل مختلف فقهی را که وجود دارد بتواند درست بفهمد. در واقع کسانی صلاحیت تدوین احکام فقهی را دارند که خودشان به درجه‌ی اجتهاد رسیده باشند و در فقه متخصص و یا فوق تخصص باشند. به نظر من در مسایل فقهی، فقط کسانی دارای صلاحیت‌اند که نه تنها متخصص باشند، بلکه دارای فوق تخصص باشند.

این‌هایی که جمع شدند و ایراد گرفتند، بعضی از آن‌ها ممکن است در رشته‌های دیگر مثل طب، جیالوجی، فیزیک و ریاضی تخصص داشته‌باشند، ولی در مسایل



فقهی این‌ها کاملاً فاقد صلاحیت‌اند و حق ندارند که در مورد مسایل فقهی ابراز نظر کنند.

حالا اگر بگوییم در شکل قانون اختلاف است، یعنی عبارت‌هایش بهتر شود بدون این‌که به محتوای آن دست بخورد و بعضی جاها از نظر اصطلاحات کمبود دارد، این موارد اصلاً به خارجی‌ها مربوط نیست.

این قانون با توجه به مخالفت‌هایی که صورت گرفت در مجلسین تصویب شد و همه آرام شدند و بعد از تصویب، کسی اعتراض نکرد. تا صدای جناب آقای شیفر بلند شد. بعد از اعتراض آقای شیفر از داخل کشور نیز عده‌ای صدای خود را بلند کردند که در این مورد خود شما تحلیل کنید. اگر مراد این باشد که ما محتوا را قبول داشته باشیم، باهم می‌نشینیم اصطلاحات قانونی آن را درست تنظیم می‌کنیم و هیچ اشکالی هم ندارد. البته فعلاً این کار ممکن نیست چون این قانون به تازگی امضا شده و باید به ستره محکمه (دادگاه عالی) برود و در سایر محاکم



مورد تجربه‌ی مردم هم قرار بگیرد. در آینده ممکن است در یک فضای آرام و بدون جنجال آفرینی و خود نمایی، به طور خصوصی بنشینم و آن‌ها پیشنهادات خود را ارایه کنند و در صورت اصلاح بعضی اصطلاحات، دوباره به مجلس شورای ملی فرستاده شود، اما در شرایط فعلی که عرق‌های فشار از پیشانی نمایندگان محترم مجلس برای تصویب این قانون که بر روی آن ریخته، خشک نشده است، به نظر من کار عاقلانه‌ای نیست که ما مجدداً برای تصویب این قانون به جان آن‌ها بیفتیم.

البته در تدوین این قانون جمع زیادی از حقوق‌دانان، مدت یکسال الی یک و نیم سال روی آن زحمت کشیده‌اند و همان‌گونه که عرض کردم به همه جا نیز فرستاده شده است.



در آکادمی علوم، دانشمندان زیادی وجود دارد. به فاکولته‌ی شرعیات، به وزارت ارشاد و شورای سرتاسری علمای افغانستان نیز فرستاده شد و بعد از این که آن‌ها مطالعه کردند، به مجلس نمایندگان ارسال شد.

کمیسیون‌های جداگانه‌ی مجلس، پس از تحقیق و بررسی، همه قبول کردند. آیا به نظر شما در این مراجع، اشخاص حقوقدان وجود نداشت که به اندازه‌ی آن‌هایی که اعتراض می‌کنند، بفهمند؟

در جواب سوال دوم شما باید عرض کنم که من یک طلبه هستم و کار من تحقیق است. یک مقدار خوشحالی مردم شیعه از به رسمیت شناختن مذهب‌شان در قانون اساسی است که عین گفته‌ی شماست. مردم شیعه در طول تاریخ بدون هیچ‌گونه حق و حقوق در افغانستان زندگانی کرده‌اند و حکومت‌های جابر و ظالم گذشته در این مورد مقصر هستند. برادران اهل سنت ما که اکثراً حنفی مذهب هستند، هیچ‌وقت مخالف رسمیت مذهب شیعه در قانون اساسی نبوده‌اند.





در لویه جرگه‌ی دوم، من به خوبی مشاهده کردم که از تعداد پنجمصد نفر نماینده، در حدود چهل و چند نفر آن‌ها شیعه بودند و بقیه‌ی نمایندگان، همه از برادران محترم اهل سنت بودند. وقتی که آرای نمایندگان ریخته شد، ما در کمیسیون تفاهم (که همه‌ی آراء در آن‌جا جمع می‌شد) رفتیم، دیدیم که حتی یک رأی مخالف هم از طرف برادران محترم اهل سنت بر علیه ماده‌ی یکصد و سی و یک و چهل و پنج که مربوط به مذهب جعفری و تدریس فقه شیعه بود، وجود نداشت و همه به اتفاق آرا و بدون کدام تعصب، آن‌را قبول کرده بودند.

در آن‌جا من فهمیدم که اگر در گذشته‌ها مذهب جعفری و فقه شیعه به رسمیت شناخته نشده، برادران اهل سنت اصلاً مقصر نبوده‌اند و کار حکومت‌های مستبد و ظالمی است که متعصب و کور دل بوده‌اند. اهل سنت هیچ‌گونه مخالفت با مذهب جعفری و رسمیت یافتن آن در قانون اساسی نداشته‌اند.



اگر این‌ها مخالفت می‌داشتند از این پنج‌صد نماینده‌ای که در لویه جرگه حضور داشتند، بیش از چهارصد و پنجاه نفر آن‌ها اهل سنت بودند. اگر برادران اهل سنت ما در لویه جرگه به قانون احوال شخصیه ی شیعه رای مثبت نمی‌دادند، آیا این قانون تصویب می‌شد؟ آیا کسی دیگر می‌توانست این قانون را رسمیت دهد؟ به همین دلیل من مکرراً در سخنرانی‌های خود از نمایندگان محترم اهل سنت در لویه جرگه تشکر نموده‌ام و الآن نیز از حسن نظر برادران اهل سنت خود، نسبت به رسمیت مذهب جعفری و همکاری خوب آن‌ها تشکر می‌کنم.

از بزرگواری آن‌ها بود که بدون مخالفت آن‌را قبول کردند و توانستند که در تاریخ افغانستان یک سرمشق و الگو برای بقیه کشورهای اسلامی باشند.

این یک طرف قضیه بود که شما سوال کردید، ولی موضوع مهمتر از این نیز وجود داشت. مسئله تنها این نبود که ما فقط در دولت، عنوان سیاسی داشته باشیم و محض به رسمیت شناختن مذهب جعفری در قانون اساسی برای ما کافی باشد.



تنها به رسمیت شناختن مذهب، برای ما کافی نبود. مردم افغانستان مسلمانند. چه در بین پیروان فقه جعفری و چه در بین پیروان فقه حنفی، همه روزه مسایل مورد ابتلا وجود دارد که فقه به آن‌ها باید جواب دهد.

قانون احوال شخصیه برای همه‌ی مسلمانان مهم است و مردم هر روز به محاکم مراجعه می‌کنند و با محاکم سر و کار دارند، مردم به مسایل فقهی خود بسیار حساس‌اند و همه می‌خواهند که مسایل شرعی خود را به صورت واضح بدانند.

خوشحالی و پشتیبانی مردم از هر دو جهت است. از یک جهت همان‌که شما گفتید، یعنی خواسته‌های تاریخی آن‌ها و از جهت دیگر آنچه که برای مردم مهم است مسایل فقهی آن‌ها است که در محاکم روشن می‌شود. قانون باید واضح باشد تا این‌که همه‌ی مردم بتوانند بدون دغدغه و ناراحتی به احکام فقهی مذهب خود عمل نمایند.



نصف جمعیت افغانستان را زن‌ها تشکیل می‌دهد. زنان کشور ما مسلمان هستند و من بدون مبالغه عرض می‌کنم که بعضی از موادی که در قانون احوال شخصیه آمده است، زن‌های شیعه مثل حروف الفبا آن‌ها را می‌دانند و به آن‌ها عمل می‌کنند.

علمای شیعه در طول سال، خصوصا در روزهای جمعه، تبلیغ دارند و از حقوق زن صحبت می‌کنند، از حقوق مرد صحبت می‌کنند، از حقوق اجتماعی صحبت می‌کند و زن‌های مسلمان به صحبت‌های علما گوش می‌دهند. من هم ادعا نکرده- ام که زنان شیعه، همه‌ی احوال شخصیه را می‌دانند. مبالغه کردن درست نیست. ولی می‌دانم که تعدادی از مواد احوال شخصیه که مورد ابتلای روزانه‌ی مردم شیعه است، زن‌های شیعه مثل الفبا آن‌ها را می‌دانند.



بنابراین وقتی که زن‌ها این طومارها را امضاء کرده‌اند، هر دو جنبه در آن مداخلیت دارد: هم از رسمیت مذهب‌شان در قانون اساسی و هم از اجرایی شدن مواد فقهی - شان در محاکم خوشحال هستند. منتهی من مبالغه نمی‌کنم که بگویم این‌ها نماینده‌ی همه‌ی زنان هستند، ولی من علم دارم که نود درصد از زن‌های شیعه به فقه خود اعتقاد دارند و از آن حمایت می‌کنند و همچنین اگر زن‌های اهل سنت را جمع کنیم نیز نود درصدشان می‌گویند که ما به فقه خود اعتقاد و آن را قبول داریم. مسلمانان دین خود را دوست دارند (چه زن، چه مرد) و همه به فقه خود معتقد هستند.



## ❖ خبر نگار روز نامه هشت صبح

در قانون آمده است که مرد از چهار شب باید یک شب را در کنار زن خود بخوابد. آیا کدام حدیثی دارد که این موضوع در آن قید شده باشد و از طرف دیگر آیا ضرورت داشت که این موضوعات در مواد قانون ذکر شود؟

**جواب:**

یک وقت است که روی کلیات صحبت می شود اما یک وقت لازم است که روی تمام مواد قانون صحبت شود.

به نظر شما مردم از همه ی حقوق خود آگاهی داشته باشند، بهتر است یا این که از یک مقدار اندک آن؟ معلوم است که اگر همه را بدانند بهتر است. این موضوع از کمال قانون است که همه ی حقوق مردم را واضح سازد. حالا به عنوان مثال، آیا شما نمی خواهید که از حقوق قانونی خود باخبر باشید؟ مسلم است که این موضوع را می خواهید.



اگر از حقوق خود ندانید مجبور می‌شوید که هر روز به محاکم مراجعه کنید و بپرسید که فلان موضوع در قانون آمده است یا خیر؟ این سوال را که شما کردید بعضی افراد دیگر هم سوال کرده‌اند، ولی این سوال اشتباه است، چرا که قانون هرچه جامع‌تر باشد برای مردم مفیدتر است. اگر قانون جامع و واضح باشد مشکلات مردم کمتر است و به جای اینکه برای هر موضوع به محکمه مراجعه کنند، کتاب قانون را باز می‌کنند و مسئله برای آن‌ها روشن می‌شود و زن و شوهر می‌توانند طبق قانون، اختلافات خود را حل نمایند.

از طرف دیگر، دین مقدس اسلام برای هر مرد اجازه داده است که چهار زن داشته باشد. بنابراین بر مرد لازم است که در هر چهار شب یک شب را طبق نوبت در کنار یکی از زن‌هایش بخوابد و این موضوع حدیث هم دارد، حالا می‌خواهم که جناب مولوی حسام عضو شورای اخوت اسلامی بیاید و چند تا سوال را در مورد قانون احوال شخصیه‌ی شیعه از ایشان بپرسید.

والحمد لله رب العالمین



## جلسه‌ی چهارم:

### سمینار بررسی مشکلات زنان در افغانستان ۱۱ / ۴ / ۱۳۸۸ هـ - ش کابل

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى<sup>۲۶</sup>

خانم فتانه گیلانی زن محترمه‌ای است. وقتی از من دعوت نمودند که در این مراسم صحبت کنم، نمی‌شد قبول نکنم و تصمیم گرفتم که بیایم چند دقیقه در این جا صحبت کنم.





شعاری را که شما در اینجا نوشته‌اید به عنوان «مشکلات زنان در افغانستان» این مشکلات تنها در افغانستان نیست، بلکه در کل کره‌ی زمین است. فقط شکل مشکلات باهم فرق می‌کند. من از خانم‌های محترم که در این مجلس نشسته‌اند معذرت می‌خواهم چون می‌خواهم در این مجلس مقداری واضح‌تر صحبت کنم. مشکلات زنان در کره‌ی زمین در عصر حاضر که ما و شما در آن زندگانی می‌کنیم به مراتب سخت‌تر از گذشته است، منتها امروز الفاظ فرق کرده و شیطنت و ریاکاری بیشتر شده است که انسان را فریب می‌دهد. شما خیال نکنید که مشکلات فقط در افغانستان و یا در کشورهای آسیایی است؟ نه! در غرب مشکلات بیشتر از هر جای دیگر وجود دارد. گمان نکنید که در غرب، زن به خوشبختی کامل رسیده و به معراج خود واصل شده است.

امروز چه بخواهیم و چه نخواهیم زن در غرب به عنوان اسیر زندگانی می‌کند. مشکل اول زن غربی این است که وقتی شوهر می‌کند، نفقه‌اش بر خودش واجب



است نه بر شوهرش. همان گونه که مردها با هزاران تشویش مواجه‌اند که چگونه نفقه‌ی خود را پیدا کنند در غرب، زن‌ها به این تشویش گرفتارند، ولی شما این تشویش را ندارید، شما می‌بینید که زنان غربی در افغانستان، عراق و سایر نقاط برای جنگ می‌آیند.

آن‌ها برای چه در جنگ شرکت می‌کنند؟ در حالی که زن‌ها از نظر عاطفی خیلی بیشتر از مردها دارای عاطفه‌اند.

عاطفه‌ی زن‌ها نسبت به مردها بسیار زیادتر است.

اگر زن‌ها عاطفی نباشند و محبت نداشته باشند، چگونه می‌توانند طفل خود را عاطفی بزرگ کنند؟

بزرگ‌ترین خدمت زنان در جامعه این است که فرزندان خود را بزرگ می‌کنند. یک طفل همان‌طور که به دارو، غذا و شیر مادر محتاج است به همان مقدار از نظر روانی به محبت مادر خود احتیاج دارد.



همین که مادر با لب پر خنده و با محبت طفل خود را می بوسد، بچه انرژی می گیرد. به نظر من اگر بگوییم به همان مقداری که بچه به شیر مادر محتاج است به عاطفه و محبت مادر نیز محتاج است، مبالغه نیست. مرد نمی تواند چنین کاری انجام دهد چون در طبیعت مرد، این مقدار عاطفه وجود ندارد. شما می بینید که در شب های کوتاه تابستان که هوا هم گرم است و در شب های دراز زمستان که هوا خیلی سرد است چند مرتبه مادر از خواب بیدار می شود و به بچه شیر می دهد. البته تنها مسئله - ی شیر دادن طفل نیست، بلکه مشکلات دیگر هم وجود دارد. به عنوان مثال وقتی بچه خود را تر می کند و گریه می کند، مادر با همان محبتی که در طبیعتش نهفته است بچه را به آرامی و با کمال محبت، آرام و لباس او را تبدیل می کند. یک نکته ی دیگر را می خواهم خدمت شما عرض کنم: شاید همه ی شما متوجه شده باشید وقتی که شب، بچه از خواب بیدار می شود و گریه می کند، پدر خور خور می زند و خواب است ولی مادر زود از خواب بیدار می شود؛ به دلیل این که یک



قسمت از سلول‌های مغز زن همیشه آماده و حساس است و به محض این که بچه گریه می‌کند، مادر فوراً بیدار می‌شود، ولی پدر این‌طور نیست. اگر فرضاً بیدار هم شود، نمی‌تواند بچه را آرام کند. اما مادر با کمال محبت و بدون ناراحتی، طفل خود را شیر می‌دهد و با عاطفه‌ی مادری خود، طفل را آرام می‌کند. عرض کردم که یکی از وظایف مهم زن، بزرگ کردن طفل و تربیت آن است. اما متأسفانه در غرب، زن‌ها این‌طور نیستند! زنان غربی به تربیت فرزندان خود نمی‌رسند. برای این که شکم خود را سیر کنند به خدمت سربازی می‌روند. از آمریکا به عراق و سایر کشورها می‌آیند و می‌جنگند تا دولت به آن‌ها معاش (حقوق) بدهد.



آیا عاطفه‌ی یک زن به او اجازه می‌دهد که کسی را با تفنگ و چاقو سوراخ سوراخ کند و خون‌های ریخته شده، دست‌های بریده و پیکرهای پاره پاره‌ی انسان‌ها را در مناطق جنگی مشاهده کند؟

زن‌ها در غرب مجبورند حتی اگر با جنگیدن هم شده، نفقه‌ی خود را تأمین کنند. آن‌ها مجبور هستند و آلا زنان غربی مثل شما دارای عاطفه و احساسات هستند و از کشتن و خون‌ریزی نفرت دارند.

اما تنازع در بقاء است و چاره‌ای ندارند و باید بیایند! گذشته از این، مشکلات دیگری هم برای زن‌های غرب وجود دارد که من معذرت می‌خواهم این صحبت‌ها را می‌کنم، ولی واقعیت‌ها باید صحبت شود.



می دانید که زن های غربی وقتی برای جنگیدن به عراق آمدند چه شد؟ آن ها از طرف خود عساکر غربی، مورد تجاوز قرار گرفتند! سربازان آمریکایی به آن ها (که در حین انجام وظایف خود بودند) تجاوز نمودند.

روزنامه ها این موضوع را به صراحت نوشتند که زنان غربی وقتی از عراق برگشتند، همه حامله بودند. زن غربی خیلی بد بختی دارد. وقتی که کار هم می کند در هر جا و هر مقامی که باشد معاش آن ها کمتر از معاش مردها است. شعارهای تساوی زن و مرد که غربی ها در این جا سر می دهند، مثل کوه قاف و سیمرغ است که اصلا وجود ندارد. مثل این که الان من به شما بگویم که فردا شما در کوه قاف مهمان من هستید و گوشت سیمرغ را هم برای شما کباب می کنم در حالی که نه کوه قاف وجود دارد و نه چیزی به نام سیمرغ. این ها همه شعارهای هوایی و بیهوده است.



در غرب، مشکلات خیلی زیاد است. یک شب رادیوی بی بی سی می گفت: اگر زن در غرب خلاقی مرتکب شود، دزدی کند، فاسد شود و به زندان بیفتد، در زندان به او تجاوز می شود و اگر باکمال شود و به خدمت سربازی و یا سایر ادارات دولتی برود، امکان ندارد که به او ترفیع رتبه داده شود تا این که یک شب در پیش آن افسر بلند رتبه بخوابد و آن عمل حیوانی را با او انجام دهد.

آمارهایی که امروز از غرب می رسد (در غربی که مباشرت جنسی مثل آب خوردن کاملاً آزاد است)، حاکی از آن است که در هر شش دقیقه در آمریکا یک تجاوز به عنف صورت می گیرد. در هر شش دقیقه به زور و به بدترین وجه، به زن ها تجاوز می شود! حالا شما حساب کنید که در هر روز و در هر ماه و یا در هر سال چند می شود؟



زن در غرب مجبور است که به کاباره‌ها برود. به رقاص‌خانه‌ها برود و شهوت مردان حیوات صفت را تأمین کند، به میدان‌های جنگ برود و برخلاف عواطف و احساسات خود عمل کند تا شکم خود را سیر نماید.

رسانه‌های غربی مکرراً این موضوع را صحبت می‌کنند و من آن‌ها را تعقیب می‌کنم و آن‌چه را که خود آن‌ها صحبت می‌کنند من گوش می‌کنم و آنچه را که این‌جا عرض می‌کنم، از خود نمی‌گویم.

در کشورهای غربی مکرراً چه در شرکت‌های خصوصی و چه در دواير دولتی به زن‌ها سفارش می‌شود که اگر مردهای حیوان صفت به شما تجاوز کردند شکایت نکنید که کار خود را از دست می‌دهید! آیا این اسارت نیست؟

مگر اسارت شاخ و یا دم دارد؟





زن در غرب نه کرامت دارد، نه عزت و نه احترام. حقوق زن در غرب یک شعار است و به نام حقوق زن، بر زن ظلم می‌شود، ولی در کشورهای شرقی ظلم به گونه‌ی دیگری است، مردم ما مسلمانند ولی فرهنگ اسلامی وجود ندارد. زن‌ها در شرق به نحوی دیگر در اسارت گرفتارند. اسیر مردهای قلدر و زورگو هستند. مرد، زن را مجبور می‌کند که هر روز آشپزی کند. لباس مادرش را بشوید. لباس خود او و بچه‌هایش را بشوید، در خدمت مادرش باشد و فامیل او را احترام کند، ولی اگر خویشاوندان زن و یا مادر زن بیاید با آن‌ها دعوا می‌کند و به زن می‌گوید شما حق ندارید در مقابل بی‌احترامی من نسبت به خویشاوندان و مادر خود، حرف بزنید. این نوع دیگری از اسارت است. به عنوان مثال اگر یک زن، شوهرش مرده باشد، خودش نمی‌تواند سرنوشت خود را تعیین کند. سرنوشت او را باید برادر شوهرش، پسر عموی شوهرش و یا دیگران مشخص کند. آن‌ها زن را به عنوان کالا و یا به عنوان میراث می‌برند و زن هیچ اختیاری از خود ندارد. من



خیلی در این مورد فکر کردم، الآن می‌خواهم نتیجه‌ی مطالعات پنجاه ساله‌ی خود را برای دختران عزیز و خواهران مسلمان و متدین خود عرض کنم.

این مشکلاتی را که نوشته‌اید (مشکلات زنان در وضعیت کنونی) برای زن هم در قرن نوزده وجود داشت هم در قرن بیست وجود داشت و هم در قرن بیست و یک وجود دارد و هم در قرن بیست و دو وجود خواهد داشت. هرچه زمان بیشتر بگذرد، وضع زن بدتر می‌شود. زن‌های مسلمان نباید فریب شعارهای پوچ غرب را بخورند. زن هم در غرب بدبخت است و هم در شرق. منتهی شکل اسارت و بدبختی زن‌ها فرق می‌کند. مشکلات زن‌ها یک راه حل دارد و آن راه همین آیه‌ی مبارکه‌ی قرآن است که در ابتداء خدمت شما تلاوت کردم «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»، چیزی به درد انسان نمی‌خورد، مگر سعی و تلاش خودش.

شما زنان هیچ‌گاه به مردهای فریبکار و نیرنگ باز که فقط به شهوت خود فکر می‌کنند، اعتماد نکنید. خود شما بر سرنوشت خود مسلط باشید. خود شما راه و



روش زندگی باعزت را پیدا کنید و به آیه‌ی مبارکه‌ی قرآن تمسک بجوید. زندگانی شما مربوط به خود شما می‌شود. پس روی پای خود باستید و به خود اعتماد کنید. اگر اعتماد به نفس را از دست دادید و پیرو دیگران شدید، مقام شما پایین می‌آید و انسان دوم می‌شوید و هیچ چیزی هم به دست شما نمی‌آید. باید خود شما، درست سرنوشت خود را تعیین کنید و به خود اعتماد نمایید. چرا شما به مردها اعتماد می‌کنید؟

این مشکل، اساس مشکلات شما است. زیربنای عقب ماندگی شما این است که چاره‌ی مشکلات خود را از مردها طلب می‌کنید، مگر مرد و زن از نظر انسانی تفاوت دارد که زن باید به مرد اعتماد کند؟ نه! هیچ تفاوتی وجود ندارد و هر کدام باید به خود اعتماد کند.

زن از نظر فیزیکی تفاوت‌های زیادی با مرد دارد، ولی از نظر انسانی هیچ تفاوتی ندارد. تفاوت‌های فیزیکی زن و مرد را که تقریباً در حدود بیست تفاوت است.



من در کتاب «زن در شریعت اسلامی» که در دوران جهاد نوشته بودم، به طور مفصل ذکر کرده‌ام.

البته زن و مرد در همین حدود، تفاوت‌های روانی هم دارند که این‌ها موضوع جداگانه‌ای است، اما از نظر انسانی هیچ تفاوتی بین زن و مرد وجود ندارد. زن و مرد هر دو انسان هستند. برای چه شما منتظر بمانید که مردها از زیر شانه‌ی شما بگیرند و شما را از زمین بر دارند؟ زن‌ها باید اعتماد به نفس داشته باشند.

من می‌خواستم نتیجه‌ی مطالعات پنجاه ساله‌ی خود را بگویم. من الآن مثل یک انسان معتاد هستم هر روز مطالعه می‌کنم. همین امروز که خانم گیلانی برای من تلفون نمودند، من مشغول مطالعه بودم. من بسیار به مطالعه علاقه دارم. در این پنجاه سال که من درس خوانده‌ام، به نقطه آخر نرسیده‌ام. این حرف اشتباه است که می‌گوید فارغ‌التحصیل شدم. فارغ‌التحصیل به نظر من یعنی بی سواد! حداقل



دوازده ساعت از وقت انسان در روز باید به مطالعه بگذرد. نتیجه‌ی مطالعه‌ی من این است که بدبختی زن‌های غرب به مراتب از بدبختی زن‌های ما بیشتر است. زن‌های مسلمان برای بیرون رفت از مشکلات، فقط یک راه دارند و آن این که در پناه دین مقدس اسلام یک انقلاب فرهنگی را به وجود بیاورند. اگر این انقلاب فرهنگی به وجود نیاید، وضعیت بدتر می‌شود: زن باید همیشه کنیز خانه باشد و باید کار کند و اسیر مرد باشد، پس باید یک حرکت بزرگ فرهنگی صورت بگیرد، زیرا زن مثل مرد، انسان است و از تمام حقوق انسانی هم برخوردار است. من خودم وقتی می‌خواهم کسی را مهمان کنم بدون مشورت خانم، مهمان را به خانه نمی‌برم. اول با خانم مشورت می‌کنم که آیا مهمان بیاورم یا نه؟ اگر او قبول کرد مهمان را به خانه می‌برم اگر قبول نکرد، نمی‌برم. بعضی اوقات هم بوده که خانمم به من گفته: من نمی‌توانم برای مهمان چیزی درست کنم و من هم از مهمانی منصرف شده‌ام.



نباید زن کنیز خانه باشد. دین مقدس اسلام آن قدر حقوق برای زن قایل شده که اگر الآن من همه را صحبت کنم، فوراً مردها ایراد می‌گیرند که در اسلام زن سالاری است و داد و فغان مردها بلند می‌شود.

بر زن واجب نیست که کار خانه را انجام دهد و یا بیاید برای شوهر خود کار کند. ازدواج به معنای همسری است.

مرد نفقه‌ی زن را باید بدهد، چون بر او واجب است. اما آشپزی کردن، لباس شستن و کار کردن بر زن واجب نیست.

اگر زن با بزرگواری خود کارهای خانه را انجام دهد از خوبی و شخصیت خود زن است، ولی اگر زن به شوهرش بگوید نمی‌خواهم در خانه کار کنم و فقط برای خود غذا درست می‌کنم، شما باید برای خود و بچه‌های خود غذا درست کنید؛ دیگر مرد حق ندارد که زن را مجبور کند. اگر زن از اخلاق و مهربانی خودش



کار خانه را انجام می‌دهد کار بسیار خوب است، زیرا در خانه باید نزاکت و صمیمیت وجود داشته باشد، اما مرد نمی‌تواند چیزی را بر او تحمیل کند، چه رسد به مهمانی‌های طاقت فرسایی که بعضی از مردها آن‌ها را در خانه و به وسیله‌ی زن خود برپا می‌دارد. عرض کردم که من در خانه مشورت می‌کنم اگر خانم من راضی نشد، از مهمانی منصرف می‌شوم. ولی خانم بر عکس، گاهی مهمانی می‌کند با من مشورت نمی‌کند و این زن سالاری در خانه‌ی ما هم وجود دارد و تنها مرا خبر می‌کند که مثلاً فردا مهمان دارم.

شما زن‌هایی که این مراسم را برگزار کرده‌اید، باید در پناه اسلام، یک انقلاب فرهنگی را به وجود بیاورید و ذهنیت‌ها را عوض کنید.

نباید کسی زن را به عنوان یک لعبت و بازیچه‌ی مرد فرض کند. یک انقلاب فرهنگی توسط یک حزب قوی دینی به وجود بیاید تا سرنوشت زن‌ها به کلی



عوض شود. من با خانم فتانه گیلانی صحبت نکرده‌ام ولی از دور شنیده‌ام که ایشان یک زن متدین است. شما باید زیربنای کار خود را درست کنید. هر کس باید تلاش کند که خود را تثبیت کند، هیچ کس نمی‌تواند کسی دیگر را تثبیت نماید. تجربه هم ثابت کرده است. شما باید به خود اعتماد کنید. می‌خواهم اصل قضیه را صحبت کنم، شما فکر می‌کنید که در همین کشور ما افغانستان، چند درصد از مردهای ما، فرهنگ اسلامی را می‌دانند تا با زنان خود معامله‌ی اسلامی کنند؟ (در این شکی نیست که جامعه‌ی ما جامعه‌ی اسلامی است، ولی می‌خواهم بدانید که رشد فرهنگ اسلامی در بین مردها چه قدر است) من گمان نمی‌کنم که ده درصد مردم افغانستان، ده درصد فرهنگ اسلامی را درست بفهمند. وقتی - که شما دختران عزیزم درس را به صورت درست نخوانید و هر روز دو ساعت مقابل آینه بایستید و به آرایش خود مشغول باشید و فکر مهم شما این باشد که





دکور خانہی خود را درست کنید، معلوم است که آیندہی شما تاریک خواهد بود.

زن‌ها باید بیشتر از مرد‌ها درس بخوانند و بیشتر از مرد‌ها هم متخصص داشته باشند. در هر رشته‌ای که می‌خوانید، کوشش کنید متخصص شوید. اگر زن‌ها درس نخوانند هرگز نمی‌توانند حق خود را بگیرند. قدرت علمی بالاترین اسلحه‌ی زن است و باید درس بخوانید، منتهی با رعایت احکام اسلامی و با حفظ حجاب خود. اسلام دین سهولت است و همین که موهای خود را تا پیشانی پنهان کنید و دست‌های خود را تا مچ بپوشانید، درست است و هیچ مشکلی ندارد که صورت شما (بدون آرایش) دیده شود. با رعایت احکام اسلامی می‌توانید درس بخوانید، وزیر شوید، رئیس شوید، در امور سیاسی، در امور اقتصادی و در تمام شئونات زندگانی مداخله کنید.



من این حرف‌هایی را که با شما صحبت می‌کنم، چند سال قبل این‌ها را در یک کتاب نوشته‌ام. این که بعضی از کور نظرها در برخی از کشورهای اسلامی زن را نمی‌گذارند که حتی رانندگی کند، به اسلام مربوط نیست. زن می‌تواند رانندگی کند، زن می‌تواند طیاره را به هوا پرواز دهد. زن می‌تواند که با حفظ حجاب خود علم بیاموزد و در همه‌ی امور و شئون اجتماعی دخالت کند و به جامعه‌ی خود خدمت نماید.

مشکلات امروز ما و مشکلات همیشگی ما، همین مسئله‌ی علم است. زن‌ها در این مورد بیشتر از مردها مشکلات دارند. علتش هم فقدان علم است. وقتی که زن‌ها و دخترهای ما بیسواد باشد (معذرت می‌خواهم)، با این مردها که اکثراً بد جنس هستند چه می‌کنند؟ وقتی آن‌ها به طرف زن نگاه می‌کنند، فقط مسایل جنسی به ذهن‌شان می‌آید و به چیزی دیگر فکر نمی‌کنند، اما اگر زن باسواد باشد و وقار خود را حفظ کند و حجاب اسلامی را رعایت نماید، دیگر کسی جرئت



نمی‌کند که به او به چشم بد نگاه کند. حتی در خانه‌ی شوهر هم که برود، ولو شوهرش متخصص هم باشد، تحت تاثیر قرار می‌گیرد و نمی‌تواند به زن خود به عنوان یک کنیز نگاه کند و او را به عنوان یک برده استخدام نماید.

زن و شوهر با هم همسرند و زندگانی مشترک را اداره می‌کنند. نه مرد نوکر زن است و نه زن کنیز مرد، بلکه هر دو با حقوق مساوی در خانه زندگانی می‌کنند. بین زن و شوهر باید احترام متقابل وجود داشته باشد. فحش دادن و توهین کردن به زن، (به خاطر این که زن انسان است) حرام است. تنها راه نجات ما همین است که اولاً دخترهای عزیز من با توجه به شرایطی که فعلاً فراهم شده است، باید خوب درس بخوانند، متخصص شوند، دانشمند شوند و سعی کنند که حداقل تا مقطع دکتری درس بخوانند و کمتر از دکتری هیچ فایده ندارد. بزرگترین مشکل ما نیز همین است که اعضای کابینه‌ی ما، همه آدم‌های بیسواد هستند، لذا اغلب



آن‌ها فاسد و رشوت خورند. این کشور به این شکل پیش نمی‌رود. شما سطح علمی در دانشگاه‌های ما را می‌بینید که خیلی پایین است. اساتید دانشگاه به حد کمال خود نرسیده‌اند و سیستم درسی بسیار ضعیف است. باید یک تحول به وجود بیاید، شما زن‌ها که نصف جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهید، نصف مسؤلیت هم به دوش شماست. چرا خود را کوچک فرض می‌کنید؟ چرا فکر می‌کنید که مردها از شما بهتر هستند؟ همان‌طوری که در این‌جا نوشته‌اید (مشکلات زن‌ها) راه حل این مشکلات را نیز از همین‌جا باید پیدا کنید و از همین‌جا شروع کنید. شما باید به خود اعتماد پیدا کنید، البته اعتماد کردن به این معنا نیست که به مردها توهین کنید، بلکه خود را هم‌دوش مردها حساب کنید. خود را کور و شل نپندارید، بلکه مثل مردها حقوق‌دارید و در انسانیت هیچ چیزی از مردها کم



ندارید. مرد و زن هر دو در زندگانی مشترک خود، همواره به احترام متقابل نیاز دارند.

آن مقداری که اسلام در مسئله‌ی خانوادگی برای زن حقوق قایل شده است، خیلی بیشتر از حقوقی است که مرد بر زن دارد. علت تبلیغات زهرآگین غربی‌ها بر علیه اسلام، ترس آن‌ها از اسلام است. حقوق زن که غربی‌ها به آن پافشاری می‌کنند، شعائری بیش نیست. شعار می‌دهند و به هوا پراکنده می‌شود. ما باید مشکلات خود را به دست خود حل کنیم. خودمان تلاش کنیم و با پای خود راه برویم. «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» کوشش و تلاش خود شما کارساز است و اراده‌ی قوی می‌خواهد. همین اکنون در بعضی کشورهای همسایه‌ی ما، صدها هزار زن در امور دینی دانشمند شده‌اند. تدریس می‌کنند، کتاب می‌نویسند،



سخنرانی می کنند، بحث‌های فلسفی می کنند. زن‌ها باید به خود اعتماد نمایند و به امید خارجی‌ها نباشند. به قول شاعر که می‌گوید:

کس نخارد پشت من      جز دو سر انگشت من

الآن خواهران شما در همین مدرسه ام المؤمنین خدیجه کبرا<sup>(س)</sup> فلسفه می‌خوانند. خانم فتانه گیلانی آن‌جا تشریف برده است و می‌داند آن‌ها علم کلام می‌خوانند، اصول فقه می‌خوانند، آن‌ها مثل مردها علوم زیادی را فرا می‌گیرند. من موقتا و برای چند روز به خاطر کمبود استاد در آن‌جا درس اصول را می‌گویم. من الآن قبل از آمدن درس می‌گفتم. چرا زن‌ها نمی‌توانند درس بخوانند؟ لازم نیست همه‌ی دانشمندان



از طبقه‌ی ذکور باشند، زن‌ها هم می‌توانند در علوم دینی، در علوم تجربی و در علوم انسانی و سایر علوم متخصص و دانشمند شوند. شما خواهران و دختران من کوشش کنید که به جای فیشن به دنبال علم بروید.

می‌دانید چرا یک عده از زن‌ها به دنبال فیشن هستند؟ دو علت وجود دارد: علت اول این است که از نظر روانشناسی، زن‌ها به تجملات علاقه دارند. علت دوم آن مربوط به عدم اعتماد به نفس زن‌ها می‌شود. یک عده از زن‌ها اعتماد به نفس ندارند و تحت تاثیر برخی جوان‌های شیاد قرار می‌گیرند. لازم نیست که زن دو ساعت در مقابل آینه بایستد و خود را برای مردهای شهوت‌ران آرایش کند. این از ضعف اعتماد به نفس زن است که خود را برای مردهای حیوان صفت آرایش می‌کند.

من به دختران عزیز و خواهران محترم توصیه می‌کنم که به خود اعتماد کنید. شما انسان هستید و به وظایف انسانی خود عمل نمایید. وظیفه‌ی انسانی زن این نیست



که توجه جوان‌های بی‌عرضه را به خود جلب کند. زن باید درست درس بخواند، سخنرانی کند، با علم و کمال خود، مردها را تحت تأثیر قرار دهد. شما با اعتماد به نفس می‌توانید این کار را انجام دهید. فقط اراده کنید و تصمیم بگیرید. شما اگر تاریخ را مطالعه کنید می‌بینید که در تاریخ اسلامی چه زن‌های مجلله و مکرمه‌ای داشته‌ایم که از نظر علم و منطق و شخصیت هر کدام آن‌ها از هزاران مرد بهتر بوده‌اند. شما نیز به عنوان زن‌های مسلمان امروز باید راه آن‌ها را ادامه دهید. تنها اسلحه‌ی شما، قدرت شما و اساس زوال مشکلات شما «کسب علم و کمال» است.

ما و شما در همین شهر کابل می‌بینیم که مردم، نان خوردن خود را ندارند، علت این فقر چیست؟ آیا کشور ما معادن ندارد؟ منابع زیر زمینی ندارد؟ آب ندارد؟ زمین زراعتی ندارد؟ نه! کشور ما همه چیز دارد. تمام مشکلات مردم ما از جهل و نادانی است. اگر در هر رشته متخصص داشته باشیم، معادن ما را استخراج می





کنند. زراعت را رونق می بخشند. کارگاه‌های تولیدی درست می کنند و در نتیجه وضع مردم بهتر می شود. علت این که حکومت‌های قلدر و خاین و مزدوران خارجی در طول تاریخ بر این کشور حکومت کرده‌اند، همین بی‌عرضگی و بی‌سوادی ملت ما است. زن و مرد این کشور بی‌عرضه بودند که همه از جهل و نادانی بوده است.

ملت افغانستان در مقابل خارجی‌ها حساس هستند (در مقابل انگلیسی‌ها و در مقابل شوروی‌ها)، اما در مقابل حکومت‌های خاین و قلدر خود، بسیار ضعیف‌اند. علت مهم این امر بی‌سوادی و جهل ما است. اگر مردم ما درس بخوانند، دانسته و عالم شوند چه خواهیم، چه نخواهیم حکومت‌ها از مردم خواهند ترسید و نمی‌توانند قلدری کنند، آن‌ها مجبور خواهند شد که برای بقای حکومت خود به مردم خدمت کنند. علت پیشرفت و ترقی غرب و عقب ماندگی شرق نیز در همین است



که در غرب حکومت‌ها از ملت‌ها می‌ترسند و در شرق برعکس؛ ملت‌ها از حکومت‌ها می‌ترسند.

امروز اگر در مجلس ولسی جرگه و یا در مجلس مشرانو جرگه کسانی هستند که جو دو الاغ را هم نمی‌توانند تقسیم کنند، علتش عدم آگاهی ماست. این کشور با این وضعی که دارد تا به قیامت هم پیش نمی‌رود، بلکه از این بدتر هم می‌شود. من امیدوارم که اعتماد به نفس خود را پیدا کنید و درست درس بخوانید. اسلام به شما کرامت و عزت داده است و این وضع فلاکت باری که در شرق و بالخصوص در افغانستان وجود دارد، هیچ کدام مربوط به اسلام نمی‌شود. شما زن‌ها باید یک حزب اسلامی قوی و پر قدرت درست کنید و یک انقلاب بزرگ فرهنگی را در کشور به وجود بیاورید تا از این طریق هم شوهران خود را مهار کنید و هم به حقوق اساسی و کرامت انسانی خود دست یابید.



در این صورت شما می‌توانید که هم مشکلات خود و هم مشکلات مردها را تخفیف دهید. اما اگر نشستید و به همین کنفرانس‌ها اکتفا کردید و منتظر ماندید که مردها به شما کمک کند، مطمئن باشید که شکست خورده‌اید. هدف شما باید این باشد که درس بخوانید تا در آینده هم مشکلات خود را از سر راه بردارید و هم به حل مشکلات جامعه کمک کنید. اگر این تفکر در بین شما پیدا شد، می‌توانید که رهنما و گرداننده‌ی مردم شوید و باید یک حرکت علمی صورت بگیرد تا زن‌ها به خود اعتماد کنند.

مقاومت زن‌ها به مراتب از مردها بیشتر است. اگر از نظر فیزیکی صحبت کنیم معلوم است که مردها قدرت بیشتری دارند، ولی از نظر روانی این گونه نیست. از نظر روانی تجربه ثابت نموده است که زن‌ها در برابر مشکلات بیشتر پایداری دارند. اگر خدا قدرت فیزیکی بیشتر را به مردها داده است، قدرت روانی بیشتر را به زن‌ها داده است، بنابراین تعادل بین زن و مرد برقرار است.



من امیدوارم که شما دختران و خواهران عزیز من، جزء اولین کسانی باشید که به خود اعتماد کنید و از طریق فراگیری علم، مشکلات کشور را حل نمایید. البته مشکلات موجود در کشور ما تنها به زنها مربوط نمی شود، بلکه این مشکلات هم دامن گیر مردان و هم دامن گیر زنان ما است و علت این مشکلات همان حکومت‌های بی عرضه و خائنی است که در حدود بیشتر از صد سال بر این کشور مسلط بوده‌اند.

حالا ما در قرن بیست و یکم زندگی می‌کنیم؛ این که می‌گوییم زندگی، یعنی تنفس می‌کنیم، تولید مثل می‌کنیم، تغذیه می‌کنیم، معنای زندگی همین است. اما مردم ما از نظر معنوی در واقع در قرن دهم زندگی می‌کنند. با این وضع، کشور ما تا قیامت عقب می‌ماند. ما به همدیگر چشم دوخته‌ایم؛ زن می‌گوید: مرد مشکلات را حل کند، مرد می‌گوید: زن مشکلات را حل کند و این یک دور و تسلسل باطل است.



با توجه به شرایطی که کشور ما به آن گرفتار است، همه باید احساس مسؤولیت کنند و برای رفع مشکلات کشور، کمر همت بندند. شما جانشین خدا در روی زمین هستید و باید متوجه باشید که مورد ملعبه‌ی برخی جوانان پست قرار نگیرید، خدا می‌فرماید: «لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» در بهترین بدن فیزیکی و در روح مجرد، من شما را آفریدم. استعدادی که انسان دارد در اکثر کُرّات دیگر وجود ندارد. ما و شما می‌توانیم که با اراده‌ای قوی بر همه‌ی مشکلات خود پیروز شویم.

من می‌خواستم بیشتر صحبت کنم، ولی وقت تمام شده و همین قدر بس است. خداوند متعال سعادت و خوشبختی را نصیب همه‌ی ما و شما بگرداند! کشور ما را از بی‌امنیتی، از دیکتاتوری، از فساد اداری و ریا کاری‌ها و از دست حاکمان کله پوک نجات دهد!

والحمد لله رب العالمین



جلسه ی پنجم:

## شصتمین سالروز تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر تالار وزارت امور خارجه افغانستان کابل ۱۳ عقرب ۱۳۸۷ ه. ش

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

درباره ی حقوق انسان از نظر دین مقدس اسلام هرچه بگویم، باز هم ناتمام است. برای زیربنای حقوق انسان، قطع نظر از عقاید و باورهای او، من حیث اِنَّه انسان، در قرآن مجید آیاتی نازل شده است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» ما بنی آدم را گرامی داشتیم و به او کرامت ذاتی دادیم و او را بر دریاها و زمین خشکه مسلط کردیم.



«وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»<sup>۲۷</sup> و بر اکثر مخلوقات خود، انسان را برتر قرار دادیم.

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»<sup>۲۸</sup> ما انسان را در بهترین وجود فیزیکی و روح مجرد آفریدیم.

آیات قرآن که زیربنای حقوق انسان محسوب می‌شود و به منزله‌ی اساس و ارکان حقوق انسانی است، بسیار زیاد است.

در نهج البلاغه یک جمله از حضرت علی<sup>(ع)</sup> نقل شده است که اگر حقوق یک- طرفه می‌بود، دیگر حق خدا بود که یک طرفه بر انسان تعلق می‌گرفت، در حالی- که خداوند هم حقوقی بر انسان قرار داده و هم حق انسان را بر خود قرار داده است.

<sup>۲۷</sup>. اسراء/ آیه ۷۰

<sup>۲۸</sup>. تین/ آیه ۴



این جمله‌ی نهج البلاغه برگرفته از چند آیه‌ی قرآن است که می‌فرماید: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» که کلمه (علی) برای وجود می‌آید. در چند مورد خداوند می‌فرماید: که بر من واجب است حق شما.<sup>۲۹</sup>

ما مخلوق خدا هستیم و در جهان بینی اسلامی و تمام ادیان بشری، انسان مخلوق خداست ولی خدا با این که خالق ما و آفریدگار و فیاض وجود ماست باز هم بر ذمه‌ی خود، حقوق انسان را واجب دانسته است. بنابراین هیچ کس حقوق یک-طرفه ندارد. حقوق، دو طرفه است. انسان بر خالق خود نیز حق دارد که خود خالق آن حق را برای او قرار داده است.

مسئله‌ی حقوق انسان از کجا آغاز می‌شود؟ از موقع تولد تا موقع مردن؟ نه! از ابتدایی که نطفه‌ی انسان در رحم مادر به وجود می‌آید و شکل می‌گیرد؟ نه، اگر

<sup>۲۹</sup>. لیل/آیه ۱۲ و روم/آیه ۴۷





مبالغه نشود، از میلیون‌ها سال قبل این حقوق آغاز شده است. حقوق این انسانی که امروز به دنیا می‌آید، طبق مقررات فقه اسلامی دو هزار سال قبل از تولد، حقوق او شروع می‌شود.

ما و شما امروز از اثر پیشرفت علوم بیالوژی و علوم طبی این را می‌دانیم که در بین ژن‌های وراثتی ما که تقریباً در هسته‌ی هر سلول از میلیارد‌ها سلول بدن ما از سی هزار تا پنجاه هزار ژن وراثتی موجود است. طب و بیالوجی می‌گوید که شش هزار حالت مرض، نه خود مرض (یعنی حالت به آن چیزی گفته می‌شود که اگر شرایط محیط فراهم شد، به شکل مرض در می‌آید) حالت مرض با خود مرض فرق دارد، مرض یعنی چیزی که درد و پیامد دارد، اما اگر شرایط محیط فراهم نشد به همان حالت کمون در بدن باقی می‌ماند. یعنی شش هزار حالت مرض در وجود هر انسانی که به دنیا می‌آید وجود دارد که اگر شرایط محیط مساعد شد از حالت مرض به خود مرض در می‌آید. این حالت امراض از کجا پیدا می‌شود؟



از کارهای پدران و مادران ما و از کارهای اجداد نادان ما که در نادانی به سر می‌بردند و از تعلیم و تربیت دور بوده‌اند و فقط به خود فکر می‌کردند، تمام این‌ها ثبت می‌شود، همان‌طوری که اموال پدر و مادر (از نظر تقنین و تشریح) به اولاد منتقل می‌شود، صفات بدنی و معنوی و روحانی آن‌ها هم توسط ژن‌های وراثتی به فرزندان منتقل می‌شود.

همان قسمی که هرگاه انسان بر یک طفل و یا بر یک انسان دیگر جنایت می‌کند و او را ناقص می‌سازد، جنایت حساب می‌شود، به همان قسم اگر پدر و مادر متوجه باشند که اگر فلان چیز را می‌خورم و یا فلان کار را انجام می‌دهم ممکن است به نسل پنجاهم من از نظر ژن‌های وراثتی ضرر برساند، جایز نیست که او آن عمل را انجام دهد و یک انسان را از ابتدا معیوب و ناقص به دنیا بیاورد.



حالا دانستید حقوق انسان در فقه اسلامی از کجا شروع می‌شود؟! می‌بینید که اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر تا هنوز کارش به این جاها نرسیده است؟ ولی در فقه اسلامی، از قواعدی که دارد به دست می‌آید که جایز نیست برای انسان اگر بداند کاری را که توسط ژن‌های وراثتی به نسل‌های پنجاهم او ضرر می‌رساند، انجام دهد. آیا می‌دانید که سرانجام حقوق بشر به کجا منتهی می‌شود؟ به وقت مردن؟ نه، صد سال بعد از مردن؟ نه، بلکه تا آخر دنیا حقوق انسان ثابت است.

چون از نظر اسلام، انسان تنها بدن فیزیکی نیست که بگوییم بدن فیزیکی انسان در بین قبر رفت، پوسید و تمام شد، نه!

انسان از نظر اسلام دارای یک روح مجرد است که فنا ناپذیر است، روح هم در بهشت دارای خلود است و هم در جهنم دارای خلود است. روح انسان ابدیت دارد. مخلوقات ازلیت ندارند؛ فقط خداوند بلا اول است ولی انسان‌ها همه از نظر



فلسفه‌ی دینی و اسلامی اول دارند، اما آخر ندارند و به ابدیت متصل‌اند. لذا اگر انسانی هزار سال قبل مرده است و ما این‌جا علیه او تهمت و افتراء ببندیم و حق او را نقض کنیم، شرعا مواخذه دارد و قابل پیگیری قانونی و شرعی است، برای این‌که فردی که هزار سال پیش مرده است بدن فیزیکی او از بین رفته است ولی روحش باقی است و قوی‌تر هم شده، برای چه ما در دنیا او را تحقیر و توهین کنیم؟ چرا به او افتراء ببندیم؟ بنابراین حقوق انسان نه اول دارد و نه آخر و به بدن فیزیکی او نیز ارتباط ندارد. اسلام برای بدن فیزیکی که درون قبر است نیز دستورات دارد و حقوق او نیز محفوظ است. «بدن» انسانی که از بین می‌رود و خاک می‌شود برای انسان دیگر جایز است که مرده‌ی دیگری را در قبر او دفن کند یا آن قبر را برای خود تصرف کند، ولی حقوق انسانی‌اش از بین نمی‌رود، زیرا انسان تنها در بدن فیزیکی خلاصه نمی‌شود.



از اصول زیر بنایی حقوق انسان همین اصول عقلانی است که در اسلام است. عقلانیتی که امروز در فلسفه شرق اسلامی است غیر از آن عقلانیتی است که در غرب استعمال می شود. عقلانیتی که در غرب استعمال می شود، اشباع غرایز و یا عقلانیت درجه‌ی دو است. آرای عمومی انسان‌ها که در منطق ارسطویی به آن مشهورات می گفتند و الآن هم به آن مشهورات می گویند، لیکن آن عقلانیت که در فلسفه‌ی اسلامی است، عقلانیت مشهورات و آراء نیست، بلکه عقلانیت صد در صد دستور عقلی است که از واقعیت‌های عینی خارجی بر مبنای علیت عامه به دست می آید.

بنابراین می خواهم بگویم که داستان حقوق بشر زیاد است و من قبلاً هم در همین سالن وزارت امور خارجه دو بار دعوت شده‌ام و هر بار در حدود یک ساعت در مورد اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و نقاط ضعف آن صحبت نموده‌ام.



خانم زهره راسخ به من قول داده بود که سخنرانی‌هایم را بدون این که یک کلمه کم شود از تلویزیون نشر کند، ولی متأسفانه یک کلمه‌ی آن‌هم از تلویزیون ملی پخش نشد. (در آن زمان هنوز تلویزیون تمدن فعال نشده بود)

حقوق بشر چیزی است که در مورد آن هیچ گفتگویی وجود ندارد. قرآن مجید از حقوق بشر صحبت می‌کند و حقوق بسیار زیادی را برای انسان قرار داده است. اگر ما بیایم این موضوع را در فقه اسلامی صحبت کنیم تفصیل آن وحشتناک می‌شود و زندگی را برای انسان ضیق می‌سازد! اگر انسان با اشاره‌ی چشم هم به کسی توهین و تمسخر کند، جایز نیست!

به هر حال پیشنهاد من اینست که اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر باید مورد تجدید نظر قرار گیرد و من مکرراً در صحبت‌هایم گفته‌ام که اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر دارای نواقص زیادی است.



**اولا** این که اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر بعد از جنگ دوم جهانی در شرایطی که سرزمین‌های زیاد اسلامی و غیر اسلامی در اختیار استعمارگران بود، تدوین و تصویب شد. از این رو آن‌ها نمی‌خواستند که استعمار در این اعلامیه محکوم شود و سرزمین‌های اشغالی دوباره به صاحبان اصلی و شکست خورده‌ی آن‌ها برگردد. الآن در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر جملاتی وجود دارد که استعمار را تلویحا به رسمیت شناخته است، اگر صراحت ندارد تلویحا آن‌ها را بیان می‌کند و استعمار در آن زمان مورد قبول واقع شده بود. بنابراین در این اعلامیه باید تجدید نظر شود. قانون‌دان‌ها، حقوق‌دان‌ها، علمای بزرگ ادیان، دانشمندان بزرگ باید جمع شوند و در یک فضای فکری و علمی بنشینند و به دور از سیاست بازی و استعمارگری و رقابت‌های شرق و غرب، عاقلانه اعلامیه‌ی غربی حقوق بشر و اعلامیه‌ی اسلامی حقوق بشر را با شرایط جدید زندگانی به نحوی که مربوط به فرهنگ خاص نگردد، مورد تدوین و تصویب قرار دهند.



اعلامیه‌ی غربی حقوق بشر با حقوق اصلی انسان‌ها بسیار تفاوت دارد و باید توسعه پیدا کند. امروز علوم طبی و بیالوجی پیشرفت زیادی نموده و ما باید در پناه حقیقت‌های خارجی فکر کنیم تا حقوق انسان تکمیل شود.

من از آقای اسپنتا قدردانی می‌کنم که در بیانیه‌ی خود حقایق تلخی را بیان کرد. یعنی واقعیت‌هایی بود که ملموس است و همه می‌دانند، ولی گفتن آن‌ها از طرف شخصیتی که مسئولیت سیاسی دارد جرئت می‌خواهد، اما ایشان با جرئت، حقایق تلخی را بیان نمود و اشاره‌ای هم داشتند که انسان باید به ارزش‌های اخلاقی پایبند باشد.





امروز همه شکایت دارند که نه در غرب حقوق بشر تطبیق می‌شود و نه در شرق. هر کدام برای خود بهانه تراشی‌هایی دارد، ولی اصل قضیه این است که ارزش‌های اخلاقی در زاویه‌ی فرهنگ مادی امروزی نادیده گرفته می‌شود. فرهنگ مادی با ارزش‌های اخلاقی سازگاری ندارد و از طرف دیگر ارزش‌های اخلاقی چیزهایی نیست که با شعار پیدا شود تا به وسیله‌ی شعارهای سیاسی آن‌را تأمین نماییم، زیرا تأمین ارزش‌های اخلاقی با شعار دادن ممکن نیست.

ارزش‌های اخلاقی زیربنای دیگری می‌خواهد که آن ایمان به خدای واحد و روز قیامت است. تا زمانی که بشر به خدای واحد و روز قیامت ایمان پیدا نکند، ارزش‌های اخلاقی برایش فقط یک شعار است، لذا ارزش‌های اخلاقی نقض می‌شود. در کشورهای بزرگ که ادعای بزرگی دارند به همان اندازه بیشتر ارزش‌های اخلاقی و حقوق بشر نقض می‌شود. ما و شما امروز در عصر ارتباطات زندگی می‌کنیم که در بیست و چهار ساعت تمام گزارشات کره‌ی زمین به



انسان‌ها می‌رسد. با کلاه برداری، حقه بازی، فریب، نیرنگ و بازی با الفاظ، حقایق تغییر پیدا نمی‌کند. تا زمانی که به خدای واحد و روز قیامت ایمان پیدا نکنیم ارزش‌های اخلاقی بدست نمی‌آید. تا زمانی که ارزش‌های اخلاقی را به دست نیاوریم و خود را تهذیب نکنیم، حقوق بشر مانند تمام مسایل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و غیره در همین آشفتگی‌هایی که امروز وجود دارد پایمال می‌شود و خشونت‌هایی که در جهان صورت می‌گیرد از لازمه‌ی لاینفک اوضاع کنونی ما است. لذا هرچه که درباره‌ی خشونت صحبت کنیم و هر چه پول خرج کنیم و حتی صدها میلیارد هم مصرف کنیم تا زمانی که با علل قضیه و اسباب اصلی و حقیقی آن مبارزه نکنیم، مبارزه با معلول، محکوم به شکست است و کاری از دست ما ساخته نخواهد بود. (کف زدن حضار)

شعار عدالت اجتماعی که امروز گوش‌های همه را گر نموده است، جایش خالی است و عدالت اجتماعی در قرن بیست و یکم هنوز هم متولد نشده است. فکر



می‌کنید چند قرن بعد عدالت اجتماعی پیدا می‌شود؟ چرا خود را فریب می‌دهیم؟ ما همیشه مبارزه با معلول را بسیار بزرگ و گنده می‌کنیم، ولی علل قضیه را هیچ نمی‌فهمیم و یا اگر می‌فهمیم عمدا نادیده می‌گیریم، لذا همیشه محکوم به شکست هستیم.

حقوق بشر یکی از همان شعارهایی است که وجود دارد. حقوق بشر وقتی عملی می‌شود که ارزش‌های اخلاقی بر جامعه حکومت کند و چه خوب است که استعمار جدید، یک مقدار به نفع ارزش‌های اخلاقی عقب نشینی کند. مسئله‌ی مهم اقتصادی که ما در جهان اسلام داریم، چاه‌های نفت است که در عصر حاضر استخراج می‌شود، این چاه‌های نفت مال پدری آنها نیست، بلکه مال همه‌ی بشریت است.



خدا این‌ها را برای تمام بشریت خلق کرده است: «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً»<sup>۳۰</sup> تمام این چیزهایی که در روی زمین و یا در زیر زمین است، مربوط به همه‌ی بشریت است. مگر دولت‌های کوچک حق ندارند که چاه‌های نفت داشته باشند؟ در بنگلادیش و کشورهای افریقایی (حالا نسبت به افغانستان، غرور ملی ما اجازه نمی‌دهد که خود را در جمع کشورهای گدا قرار دهیم و الا گدای اول ما هستیم (خنده‌ی حضار) پس برای خود نمی‌خواهیم کشورهایی را که نام بردم به عنوان نمونه بود والا اکثریت ملت‌ها گدا هستند) مردم این کشورها از گرسنگی بمیرند، ولی چاه‌های نفت در اختیار یک‌عده از شکم‌بزرگ‌ها قرار داشته باشد؟! این‌ها همه خلاف کرامت انسانی است.



حقوق بشر به چند ماده‌ی اعلامیه غربی حقوق بشر و یا اعلامیه‌ی حقوق بشر کنفرانس اسلامی خلاصه نمی‌شود. این‌ها همه ناقص‌اند. باید دانشمندان بزرگ حقوق، قانوندان و علمای بزرگ ادیان بنشینند و یک حقوق بشر جامع که شامل همه‌ی حقوق باشد، تدوین کنند. خُب، حالا فرض کنیم که این قانون جامع هم تدوین شد، چگونه تطبیق می‌شود و ضامن اجرایی آن چه کسی خواهد بود؟ والله العالم.

آیا حقوق بشر این است که شما به خاطر منافع خود و کشور خود، زیر بناهای کشور دیگری را نابود کنید و مردم آن را بخاک و خون بکشید؟! ولی اگر کسی دیگر برای دفاع از خود قیام کرد، نام آن را تجاوز و خشونت بگذارید؟! این‌ها همه بازی کردن با حقایق است و به هیچ جایی نمی‌رسد.

اگر چشم خود را درست باز کنیم و درست راه برویم همه‌ی مشکلات جهان حل می‌شود، ولی بشریت تا هنوز به این جا نرسیده که چشم حقیقت بین خود را باز



کند. بلکه چشم بسته و دهن باز حرکت می‌کند. مشکل دیگری که در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر وجود دارد (که من دو ساعت در دو جلسه‌ی جداگانه در همین جا ایستادم و روی مبانی منطقی و فلسفی حقوق بشر صحبت کردم، ولی خانم زهره راسخ یک کلمه‌ی آن‌ها را هم پخش نکرد و حتی سی‌دی آن‌ها را هم به ما نداد، به این می‌گویند زن سالاری) (خنده حضار) این است که مبادی منطقی و مبادی فلسفی اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر<sup>۳۱</sup> شدیداً مشکل دارد و درهم و برهم است و همه‌ی مواد آن به عنوان یک ایدئولوژی بدون زیربنا طرح شده است. هر ایدئولوژی از خود زیربنا می‌خواهد و زیربنای ایدئولوژی، جهان بینی است. هر ایدئولوژی که فاقد جهان بینی باشد، فتوای مفت و بیهوده است و نباید انسان

<sup>۳۱</sup>. در مورد حقوق بشر بحث مفصل صورت گرفته است که محققین می‌توانند به این کتاب مراجعه نمایند: محسنی، محمد آصف، مباحث علمی دینی، ص ۱۲۴/۱۳۲ چاپ دوم، کابل، دلو ۱۳۸۷ هـ. ش.



در این فکر باشد که هر چیزی را که من پسندیدم باید همه‌ی دنیا پسندد، نه! چنین چیزی قابل تطبیق نیست.

فرهنگ خود را بر دیگران نباید تحمیل کرد. تهاجم فرهنگی مشکلات بشر را حل نمی‌تواند، بلکه باید همکاری بین تمدن‌ها به وجود بیاید و دانشمندان در یک‌جا جمع شوند و روی اصول و عقلانیت دقیق، زیربنای حقوق بشر صحبت کنند. من فکر می‌کردم که امروز هم یک‌ساعت وقت صحبت دارم، ولی وقتی که آمدم گفتند: وقت شما ده دقیقه است.

حالا وقت تمام شده و اکثر صحبت‌هایم باقی ماند.

والحمد لله رب العالمین



جلسه‌ی ششم:

اجلاس کمیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی  
بمناسبت هفتمین سالروز تصویب قانون مذکور ۷ / ۱۱ / ۱۳۸۹ ه. ش  
کابل

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا و سيد الانبياء والمرسلين وعلى  
آله وصحبه اجمعين.

من در ذهنم بود که يك سلسله مطالب قانونی و علمی را بیان کنم که به درد ما  
بخورد ولی وقت گذشت، شما هم خسته شده‌اید. من فقط دوسه - موضوع را که





محل ابتلاء است - صحبت می‌کنم. این موضوعات مربوط به کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی می‌شود و می‌خواهم با اعضای محترم آن کمیسیون صحبت کنم. من نمی‌دانم در این مدتی که این کمیسیون تشکیل شده است، چه کارهایی را انجام داده است، زیرا وقتی که انسان چیزی را نداند نه تایید می‌تواند و نه ایراد گرفته می‌تواند، ولی بعضی چیزهای مهمی باقی مانده است که باید گفته شود.

یکی از موضوعات لازم الاجراء که به نظر من بسیار مهم است و به کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی مربوط می‌شود، قیدهایی است که در چند ماده‌ی قانون اساسی آمده است. البته در این مورد با مسئولین بالا هم صحبت کرده‌ام، ولی آن‌ها تا هنوز زورشان نرسیده، در قانون اساسی موادی وجود دارد که در آن‌ها آمده است: «طبق قانون» یا «بر اساس قانون» اجراء گردد.



معنای این قیده‌ها این است که این مواد باید به مجلس شورای ملی برود و بعد ریاست جمهوری آن‌را توشیح نماید تا صبحه‌ی قانونی پیدا کند. نه وزارت عدلیه خود را مسئول این کار می‌داند و نه سایر وزارتخانه‌ها. خوب است که این کار را کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی به عهده بگیرد.

یعنی این‌ها با مشورت علمای بزرگ، دانشمندان دینی، دانشمندان حقوقی و قانونی این مواد را تدوین کنند و به دولت بپارند تا از طریق دولت به قوه‌ی مقننه فرستاده شود. متأسفانه یک‌عده از مواد قانون اساسی به اصطلاح طلبه‌ها، فعلا از متشابهات است که از آن‌ها درست استفاده نمی‌شود.

این قضیه خیلی مهم است. امروز اگر ما اقتصاد نداریم، ملت مفلس هستیم و به خارجی‌ها احتیاج داریم، یک مقدار این‌ها به این مربوط می‌شود که ما سیاست



اقتصادی نداریم و این فقر فکری ما را نشان می‌دهد. چون هر کشوری که باشد، برای خود سیاست اقتصادی می‌خواهد.

در ماده‌ی دهم قانون اساسی، اقتصاد بازار به کلمه‌ی «مطابق قانون» قید خورده است. می‌بینید که خیلی مهم است و این‌ها کار می‌خواهد. با این وضعیت، تطبیق اقتصاد بازار در کشور ما و در هر کشور دیگری که مثل افغانستان است، بسیار پیچیده می‌شود. اقتصاد ما بستگی به این دارد که ما کارخانه‌های تولیدی داشته باشیم. متأسفانه ما فعلاً یک جامعه‌ی صددرصد مصرفی هستیم که هیچ ارزشی ندارد. هر جامعه‌ای که مصرفی باشد و تولیدات داخلی نداشته باشد، بی‌ارزش است و به طور قطع نه حاکمیت ملی دارد و نه استقلال سیاسی. هر دو را فدای تنبلی و بی‌عرضگی خود می‌کند (حتی اگر چاه‌های نفت هم داشته باشد). ما باید یک جامعه‌ی تولیدی باشیم نه مصرفی.



جای تاسف است که امروز همه‌ی نیازمندی‌های ما از الف تا یا، از خارج کشور وارد می‌شود و ما فقط مصرف می‌کنیم. اگر این وضعیت ادامه یابد چه خارجی‌ها در کشور باشند و چه نباشند ما نه حاکمیت ملی خواهیم داشت و نه استقلال سیاسی.

سیاست اقتصاد بازار بسیار خطرناک است و ما باید توسط قانون آنرا مهار کنیم. حالا می‌بینید که کشورهای پیشرفته، با کارخانه‌های گول‌پیکر و فراملیتی و با تولیدات انبوه، چه مال‌های مرغوب را به قیمت مناسب در بقیه‌ی کشورها به معرض فروش می‌گذارند. با این وصف اگر ما کارخانه‌های تولیدی هم پیدا کنیم حتما جنس غیر مرغوب تولید می‌شود و در مقایسه با اجناسی که از خارج می‌آید از تولیدات داخلی استقبال نخواهد شد. آن‌ها با کارخانه‌های بزرگ و پیشرفته و با تولیدات فراوان، اجناس مرغوب را به بازار عرضه می‌کنند. اجناسی که ما در داخل کشور تولید کنیم به قیمت بالاتر از اجناس خارجی تمام می‌شود. آن‌ها



برای تمام جهان برنامه‌ی تولید دارند و میلیون‌ها عدد جنس را روزانه تولید می‌کنند. در این صورت امکان ندارد که کارخانه‌های تولیدی داخلی برای تاجران کشور مفید واقع شود.

بنا بر این تمام تاجران بزرگ ما مجبور می‌شوند که در درازمدت به عنوان نماینده-های شرکت‌های تولیدی خارجی به کشور جنس وارد کنند و همه‌ی پول‌ها به جیب خارجی‌ها خواهد رفت. ما اگر بخواهیم کارخانه داشته باشیم، باید طبق قانون عمل شود. اقتصاد بازار در قانون اساسی تعدیل گردد و تا حدودی جلوی واردات گرفته شود. یعنی ما محتاج به یک اقتصاد مختلط هستیم. به این ترتیب که یک حصه‌ی اقتصاد در اختیار حکومت باشد و اقلام مهم مصرفی را حکومت تولید و عرضه کند تا استفاده‌ی آن به جیب ملت برود و یک مقدار دیگر در اختیار مردم گذاشته شود و حکومت زمینه‌سازی کند که تاجران کشور کارخانه-های تولیدی به وجود آورند و جلو واردات از خارج را بگیرند تا در میدان رقابت،



کارخانه‌های تولیدی داخلی سقوط نکنند. می‌ماند یک مقدار دیگر، که آن‌را نه حکومت می‌تواند انجام دهد و نه مردم. یعنی ظرفیت تولید آن‌ها در داخل کشور وجود ندارد. آن‌ها را بگذاریم که خارجی‌ها وارد کنند. اگر این کار صورت نگیرد، وضعیت موجود اقتصاد بازار، اساس و زیربنای اقتصادی ما را نابود می‌کند. یعنی اساس اقتصاد ملی از بین می‌رود. زیرا ما نه کارخانه وارد می‌توانیم و نه تولید صورت می‌گیرد. تنها راهی که وجود دارد، راه تجارت است. تجارت به این معنا که باید از شرکت‌های بزرگ خارجی نمایندگی کنیم. وقتی در کشور زیربنای اقتصادی وجود نداشته باشد و کشور حداقل پنجاه درصد یا شصت درصد به تولیدات داخلی متکی نباشد، چگونه می‌تواند استقلال سیاسی و یا حاکمیت ملی را حفظ کند؟



«الفقر سواد وجه المومن» فقر، روسیاهی مومن است. «الفقر فخری» معنای دیگر دارد، معنای عرفانی. «الفقر سواد وجه المومن فی الدارین» آن ملت و جامعه‌ای که فقیر است هم در دنیا روسیاه است و هم در آخرت.

روسیاهی دنیا این است که حاکمیت ملی ندارد و همیشه محتاج به بیرون است. کمک از بیرون باید بگیرد و غذا از بیرون وارد کند. در حالی که کمک‌های خارجی هیچ‌گاه بدون شرایط داده نمی‌شود. از این‌رو حاکمیت ملی متزلزل می‌شود. «الفقر کاد ان یکون کفرا» جامعه‌ای که فقیر است خواسته و یا ناخواسته مجبور است که زیر بار شرایط دیگران برود. چه مطابق دین‌شان باشد و چه مخالف. زیرا شکم نان می‌خواهد و باید سیر شود.

در دنیایی که به قول داروین تنازع در بقاء است، برای زنده ماندن هرکس می‌خواهد شکمش را سیر کند. انسان وقتی متدین می‌شود که متکی به خود باشد. ما الآن بالفعل نه اقتصاد درستی داریم و نه سیاست اقتصادی. این وظیفه‌ی



کمیسیون نظارت بر تطبیق قانون اساسی است که باید این کار را انجام دهد و یک طرحی را با مشورتهی متخصصین آماده کند و به دولت بدهد تا از طریق دولت به مجلس برود و توسط قوهی مقننه تصویب شود.

ما چگونه می‌توانیم کارخانه‌های تولیدی را در داخل کشور بیاوریم؟

آیا با توجه به وضعیت کنونی اقتصاد بازار، ما از آوردن کارخانه‌ها منصرف شویم و تنها به تجارت پردازیم؟

از شرکت‌های فرامیلتی خارجی‌ها نمایندگی کنیم؟ فقط اجناس و محصولات آن‌ها را وارد کنیم؟

اگر این‌طور باشد نتیجه همان است که نه دین است و نه دنیا. در این صورت ما هیچ‌وقت نمی‌توانیم ادعا کنیم که استقلال سیاسی داریم و یا حاکمیت ملی. (مگر درعالم خیال!!!) هر جا که «احتیاج» باشد نوکری را به دنبال دارد و هر چه





کمک‌های خارجی بیاید به همان مقدار باید از حاکمیت ملی و استقلال سیاسی خود صرف نظر کنیم. به نظر من در این مورد باید یک فکر اساسی شود. ما باید نه خود را فریب دهیم و نه دیگران را.

ما باید زمینه سازی کنیم که تجار ما پول‌های خود را در کارخانه‌های تولیدی مصرف کنند و باید فکر کنیم که با این اقتصاد بازار و اجناس مرغوب خارجی که در کشور ما عرضه می‌شود، چگونه مبارزه کنیم تا کارخانه‌های تولیدی ما از تولیدات خود بتوانند استفاده ببرند.

یک مرتبه در هرات در این مورد خیلی صحبت کردم، اتفاقاً روز عید بود و در نماز عید گفتم چرا این دکان‌های شما ده میلیون و بیست میلیون سرقتی دارد؟ این دکان‌داری‌ها چه به درد می‌خورد؟ این‌ها را کنار بگذارید و به دنبال شغل‌های



پدري خود نرويد، پول‌هاي خود را در کارهاي توليدي به کار بيندازيد. کارخانه‌هاي توليدي وارد كنيد كه هم خود شما استفاده بيشتري داشته باشيد و هم يك عده كارگران بيكار مشغول كار شوند و اقتصاد ملي نيز تحرك پيدا كند و احتياجات ما به خارج تخفيف يابد. اقتصاد ما شكوفا شود و بهترين راه براي شكوفايي اقتصاد كشور، به كار انداختن كارخانه‌هاي توليدي است.

من اين سخنان را با آنها گفتم و ظاهراً حرف‌هاي مرا تايد كردند، اما وقتي مرتبه‌ي دوم به هرات رفتم از صحبت‌هاي آنها خجالت كشيدم. آنها مي‌گفتند: ما به حرف شما گوش داديم و كارخانه‌ها را آورديم، ولي نتوانستيم مواد اوليه را پيدا كنيم و حكومت هم با ما همكاري نكرد. الان محصولات ما در بازار هيچ مشتري ندارد و همه‌ي مردم محصولات خارجي را مي‌خرند كه مرغوب‌تر از محصولات ما است و ارزان‌تر در بازار عرضه مي‌شود. ما كارخانه‌هاي توليدي



ایجاد کردیم ولی ورشکست شدیم. علت ورشکستگی ما نداشتن مواد اولیه‌ی خوب و با کیفیت است که متأسفانه دولت در این مورد با ماهرکاری نکرد. تا زمانی که ما سیاست اقتصادی نداشته باشیم، نتیجه همین است که در هرات به وجود آمد. ما باید سیاست اقتصاد بازار را توسط قانون مطابق نیاز خود اصلاح کنیم. به طوری که در آن هم دولت سهم داشته باشد و هم مردم و یک مقدار محدود از محصولات خارجی نیز وارد شود. متأسفانه تا حالا این کار صورت نگرفته است. من با وزیر اقتصاد که فعلاً در همین جا حضور دارد، صحبت کردم و به وزیر سابق اقتصاد نیز گفته‌ام که باید یک سیاست اقتصادی به وجود بیاید، ولی این قضیه بسیار کار می‌خواهد. مجلس ما متأسفانه کم کار است، منظورم ولسی جرگه می‌باشد.

من با زبان طلبگی صحبت می‌کنم نه با زبان سیاسی. ما از مجلس شورای ملی تاکنون استفاده‌ی درست نتوانسته‌ایم. اگر دور دوم این مجلس شکل بگیرد، به



نظر شما چه کاری خواهد کرد؟ در دور گذشته، تمام روز مجلس به خاطر یک موضوع بی ارزش و شرم آور به پایان می‌رسید. وزارتخانه‌های ما افرادی متخصص و مغزهای متفکر می‌خواهند که باید برنامه‌ریزی کنند. ما در قرن بیست و یکم زندگی می‌کنیم و برای این که یک لقمه نان خشک هم بخوریم، برنامه ریزی می‌خواهد، ماشین آلات مدرن و فاکولتهای زراعت می‌خواهد. در غیر این صورت ما نمی‌توانیم همان یک لقمه نان خشک را هم به راحتی پیدا کنیم. این‌ها باید برنامه ریزی شود و سیاست اقتصادی باید ابتدا تدوین و سپس تقنین شود.

به خدا قسم هیچ کشور و ملتی شاید در جهان پیدا نشود که کمر آن‌ها به کمک‌های خارجی بسته شده باشد! تا خود ما به فکر خود نباشیم و در اقتصاد خود، در زراعت خود و در کارخانه‌های تولیدی خود یک فکر اساسی نکنیم و تا وقتی که به قانون اساسی عمل نکنیم و این مواد باقی مانده که گفته شده مطابق قانون، به



مجلس نرود و کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی با جدیت کار نکند، شکم کسی سیر نمی شود. این حقیقت را باید قبول کنیم.

کمیسیون نظارت بر تطبیق قانون اساسی در ابتداء نام دیگری داشت و آن «دیوان عالی نظارت بر تطبیق قانون اساسی» بود. در مسوده به همین نام بود و در تمام اوراق قانون اساسی که چاپ شده بود نیز همین بود، ولی در یک شب من نمی دانم که آن شب چه شب تاریکی بود که در تاریکی شب این نام پرید و رفت!!! (کف زدن حضار)

من به یاد دارم که در همان زمان از رئیس محترم لویه جرگه آقای مجددی اجازه خواستم که برای دو دقیقه صحبت کنم. رفتم و در صحبت خود گفتم که می خواهم مسئولیت وجدانی خود را در برابر مردم ادا کنم و آن این که دیشب قانون اساسی مورد دستبرد قرار گرفته و آنچه را که تصویب شده بود، تعدیل



کرده‌اند و «دیوان عالی نظارت بر تطبیق قانون اساسی» با تمام مواد خود رفت و به صورت یک کمیسیون درآمد.

اگر دیوان عالی به همان حالت اولیه که در سال ۱۳۸۲ ه. ش در نسخه‌های متعدد قانون اساسی چاپ هم شد باقی می‌ماند، اعضای کمیسیون اختیارات بیشتری پیدا می‌کردند.

برای چه وقتی اختلاف در تفسیر قانون اساسی پیدا می‌شود به ستره محکمه مراجعه شود؟ خود همین دیوان عالی می‌توانست که آن را انجام دهد.

من حرف زیادی داشتم، اما وقت برای گفتن کم است. می‌خواهم یک موضوع را بگویم که ما الان ماستر پلان شهری داریم (چه برای شهر کابل و چه برای شهرهای دیگر) اما ماستر پلان کشوری نداریم که بخواهیم برای ساختن یک کشور نقشه درست کنیم. اصلا تا هنوز چنین چیزی در دنیا واقع نشده است.



همین ماستر پلان شهری در حدود دو صد و یا سیصد نفر متخصص لایق می‌خواهد که فکر کنند تا در آینده وضع ترافیکی با مشکل مواجه نشود، کوچه‌ها تنگ نشود، سرک‌ها به شکل استاندارد ساخته شود، در کنار سرک‌های بزرگ بعد از چند کیلومتر جاده‌های فرعی وجود داشته باشد، خانه‌سازی چگونه صورت بگیرد؟ راه‌های جریان فاضل آب و امثال این‌ها چگونه باید درست شود؟ همه‌ی این‌ها کار می‌خواهد و چند سال طول می‌کشد که متخصصین زحمت بکشند تا ماستر پلان شهری را درست کنند.

قانون اساسی در واقع ماستر پلان یک کشور است. اگر ما بیست میلیون جمعیت داریم، برای بیست میلیون باید راه درست کنیم. این کار مهندسی می‌خواهد. نه مثل مهندسی راه‌های فیزیکی بلکه از راه‌های فکری.

قانون اساسی از راه‌های فکری درست می‌شود، اگر فکر درست نشود و یا تفسیرش کج شود زندگانی مردم مختل می‌ماند و به مشکلات مواجه می‌شود، این موضوع



باید از راه‌های فکری مهندسی شود. کمیسیون مستقل نظارت بر قانون اساسی حالا وظیفه‌ی سنگینی بر عهده دارد. گمان نکنم که تا بیست سال دیگر وزارتخانه‌ها با این شرایطی که ما داریم و مشکلاتی که در داخل دولت وجود دارد، این کارهای قانونی و ضروری را انجام داده بتوانند.

می‌خواهم به رئیس این کمیسیون بگویم که تمام این مسئولیت‌ها به شما بر می‌گردد. از یک طرف هر قانونی که فعلا تصویب می‌شود باید کمیسیون نظارت بر تطبیق قانون اساسی صدایش بلند شود و اقلا بگوید که این موادی که به ولسی جرگه و مشرانو جرگه رفت و تصویب شد و بعد توسط رئیس جمهور توشیح گردید، مطابق قانون اساسی کشور است یا خیر؟ که متأسفانه تا امروز صدای شما بلند نشده و تا حالا شنیده نشده که شما یک مرتبه این جرئت را به خود داده





باشید که یک چیزی که خلاف قانون از مجلسین گذشته و به توشیح رئیس جمهور رسیده باشد و شما گفته باشید که این قانون بر خلاف قانون اساسی است. این کار باید صورت بگیرد (بگذار که من حرف های خود را بگویم).

بعد بیاید شما صحبت کنید، شما در ابتداء نوبت را گرفتید)<sup>۳۲</sup> اولاً: می خواهم بگویم که این مسئولیت به دوش شماست (کمیسیون نظارت بر تطبیق قانون اساسی) و باید نظارت داشته باشید. هر قانونی که تصویب می شود باید یا زنده باد بگوئید و یا مرده باد. شما یک چیزی باید بگوئید که مردم بفهمند این قانون درست است و یا درست نیست. شما همیشه ساکت مانده اید.

دوم: به نمایندگان محترم مجلس می گویم که آن فرمان های ریاست جمهوری که در غیاب مجلس صادر شده است، چرا تقنین نمی شود؟ فرامین زیادی وجود دارد

---

<sup>۳۲</sup>. رئیس کمیسیون نظارت بر قانون اساسی از معظم له اجازه خواست تا بیاید عذر خود را بیان دارد ولی ایشان فرمودند: بگذار که من حرف هایم را بگویم.



که در آن زمان مشکلی نداشت، چون قوه‌ی مقننه وجود نداشت، اما حالا که قوه‌ی مقننه به وجود آمده، می‌خواهم از مجلس سوال کنم که تاکنون چند فرمان توسط مجلس شکل قانونی را به خود گرفته است؟ متأسفانه جواب منفی است. آن‌ها باید تقنین شوند. هم آن‌ها و هم چیزهای عمده‌ی دیگری که در قانون اساسی به حال خودش باقی مانده است و برای سرنوشت مردم خیلی مهم است؛ حالا بیست مورد و یا سی مورد هر چه که هست در قانون اساسی آمده که طبق قانون و یا مطابق قانون و یا در روشنی قانون، آن‌ها فعلا (به اصطلاح ما طلبه‌ها) از مواد متشابهات شده‌اند، چون به آن‌ها عمل نمی‌شود. این مواد قانون اساسی تا هنوز مسکوت مانده است و شما باید این‌ها را تدوین کنید.

وزارت عدلیه که تا امروز یک ماده را هم تدوین نکرده است. این وظیفه‌ی کیست که باید انجام دهد؟ همه‌ی این مواد فعلا معلق مانده است و این بن بست‌ها را شما



(کمیسیون نظارت بر تطبیق قانون اساسی) باید باز کنید. البته شما این وظیفه را ندارید، ولی می‌توانید قربۀ الی الله این مواد را با مشورت علما و دانشمندان درست کنید و به رئیس جمهور بدهید که او به ولسی جرگه بفرستد. این مشکلات باید حل شود. حالا اگر ما فقیر و گداییم حرف جداگانه‌ای است، ولی همین کارهای قانونی را هم تا حالا ما انجام نداده‌ایم. همه منتظرند که خارجی‌ها بیایند برای ما درست کنند.

که تقدیرش بدست خویش بنوشت

خدا آن ملتی را سروری داد

خدا به ملتی سروری می‌دهد که قانون اساسی خود را به دست خود نوشتند و تصویب کردند. این دار، دار اسباب است باید خود ما سبب را به وجود بیاوریم.



به آن ملت سرو کاری ندارد      که دهقانش برای دیگری کشت

این چه وضعیت است و چه کسی آن را قبول می کند؟ حکومت طالب ها هر قسمی که بودند به مجردی که یک امر کردند که کشت کوکنار ممنوع است؛ در همه جا منع شد.

عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو      نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند

طالب ها با یک فرمان از کشت کوکنار جلوگیری کردند. چرا اکنون جلوگیری نمی شود؟ با وجودی که خارجی ها نیز در کشور هستند و دولت هم تلاش خود را می کند. وزارت داخله و وزارت مبارزه با مواد مخدر هر روز از کشت کوکنار

منع می کنند، ولی هیچ تاثیری ندارد. امروز ما همه چیز داریم ولی هر کاری می کنیم، باز در آخر سال آمار سازمان ملل متحد می گوید: کشت تریاک در

افغانستان افزایش یافته است. انسان خجالت می کشد. امروز اقتصاد ما روی تریاک می چرخد. امروز واقعا ما در کشت تریاک، یک ملت قهرمان هستیم. وقتی که ما نود درصد تریاک جامعه‌ی بین المللی را فراهم می کنیم، قهرمان ملت‌ها هستیم! هیچ ملت دیگر این کار را نمی تواند، چون حکومت دارند، نظام دارند و جلوگیری می کنند. ما چرا نمی توانیم جلوگیری کنیم؟ باید یک فکر اساسی برای این کشور صورت گیرد. با این وضعیت حتی اسلام هم در معرض سوال قرار می گیرد.

حالا يك خوش خبری و بشارت خوش هم به شما داده که نان آماده شده<sup>۳۳</sup> و به من هم به زبان حال می گویند که دیگر مردم را تکلیف ندهید. (خنده حصار) لابد

فکر کرده اند که حرف های من تلخ است و اشتهای شما را می گیرد و میل نمی توانید.

والحمد لله رب العالمین.

---

<sup>۳۳</sup>. موضوع پذیرایی توسط ورق به ایشان ابلاغ شده بود.



جلسه هفتم:

به مناسبت هشتم ثور (سالروز پیروزی مجاهدین)  
مسجد محمدیه، تپه سلام ۸ / ثور / ۱۳۹۳

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم





شوروی تعیین شده بود، نزد من نشست (مثل این که از صحبت های تنلی که در جلسه کرده بودم، خوشش آمده بود) و شخصی دیگر که ترکستانی بود نیز به عنوان مترجم آمد در کنار ما نشست این ترجمان زبان فارسی و زبان روسی را خوب می دانست، به او گفتم برای چه از کشور ما بیرون نمی شوید؟ (طلبه ها وقتی

صحبت می کنند به زبان طلبگی صحبت می کنند، نه با زبان سیاسی. یعنی با کنایه ها و با اشاره ها صحبت نمی کنند).

صریح و پوست کنده، هر چه در ذهنم بود بدون ملاحظه صحبت کردم و گفتم چرا خارج نمی شوید؟ شما وقتی به افغانستان آمدید دو هدف داشتید: اولاً می خواستید که افغانستان را به خاک خود ملحق کنید. دوماً می خواستید که کمونیزم را در افغانستان جایگزین اسلام کنید، ولی شما اکنون در بدترین شرایط قرار دارید. کشورهای بالکان را از دست دادید و آن ها استقلال خود را کسب

کردند. متباقی مستعمرات شما که جزء پیکره‌ی اتحاد جماهیر شوروی حساب می‌شود در حال پاشیدن است و می‌خواهند از شما جدا شوند. بنابراین دیگر این امکان وجود ندارد که شما افغانستان را جزء اقمار شوروی بسازید. بین کشور ما و کشور روسیه فاصله‌ی زیادی وجود دارد و ممکن نیست که کشور ما مستعمره‌ی شما گردد.

شما به افغانستان آمدید که کمونیزم را جایگزین اسلام کنید، ولی ما لیاقت آن را نداشتیم که کمونست شویم! مردم مسلمان ما خود را به کشتن دادند، اطفال و جوانان خود را به کشتن دادند، اما قبول نکردند که کمونست شوند. یعنی این توفیق نصیب ما نشد که کمونست شویم. اکنون من از شما می‌خواهم که بیایید به دین اسلام مشرف شوید، زیرا اهدافی که شما داشتید نه تنها برآورده نمی‌شود، بلکه موجودیت خود شما نیز در خطر است. برای این که شما از داخل می‌پاشید و نمونه‌ی آن همین تظاهرات کارگران شوروی بود که در مسکو پایتخت کشور

شما برگزار شد و آن‌ها شعار مرگ بر کمونیزم دادند. وقتی در پایتخت کشور شوروی مرگ بر کمونیزم گفته شود و آن‌را به نام ایدز معرفی کنند، آیا این احتمال وجود دارد که مسلمان‌های افغانستان کمونست شوند؟ بنابراین، اولاً باید شما اسلام را به عنوان دین بشریت قبول کنید و ثانیاً هر چه زودتر از کشور ما خارج شوید. شما در افغانستان چه می‌خواهید؟ هر انسان عاقل روی اهداف

مشخص حرکت می‌کند. شما از ابتدا هدف باطل داشتید، لذا به آن نرسیدید و شکست خوردید. من باز هم به شما پیشنهاد می‌کنم که بیایید مسلمان شوید، در غیر این صورت شوروی با همه‌ی بزرگی خود از هم می‌پاشد. کشور شما اکنون لحظات پایانی عمر خود را سپری می‌کند، شما امروز با نمایندگان مجاهدین وارد گفتگو شده‌اید ولی معلوم است که میان شما اختلاف شدید موجود است. زیرا تاکنون بعضی از وزرای خارجه جمهوری‌های اتحاد شوروی نزد ما آمده‌اند و التماس می‌کردند که شما مذاکرات را قبول نکنید و به مقاومت خود ادامه دهید،

اگر شما شکست بخورید روحیه‌ی ما نیز ضعیف می‌شود و به همین وضعیت باقی می‌مانیم.



(از جمله وزیر خارجه تاجیکستان نزد من آمد و گفت که شما مقاومت کنید و مراقب باشید که بین شما اختلاف واقع نشود، زیرا در بین ما اختلافات زیادی

وجود دارد و اگر شما مقاومت کنید ما صد در صد شکست می‌خوریم) او واقعیت را می‌دانست، چون خودش عضو هیئت مذاکره کننده بود. تمام جمهوری‌های اتحاد شوروی در این مذاکرات نماینده داشتند و نزد ما می‌آمدند. وقتی این حرف‌ها را به یلتسین گفتم، دیدم که هیچ چیزی نمی‌گوید و ساکت است. خیلی برای او سخت بود که من با زبان طلبگی او را نصیحت کرده و به اسلام دعوت کنم.

بعد از شنیدن حرف‌های من، دیدم سرش را بلند کرد و بر احساسات خودش غالب شد و گفت: آنچه شما گفتید همه بر حق است و ما دیگر به کمونیزم فکر نمی‌کنیم چه رسد به این که شما را کمونست بسازیم. ما می‌دانیم که افغانستان جزء اقمار شوروی نمی‌شود. گفتگوی ما با شما روی این مسایل نیست. ما کاملاً متوجه هستیم که افکار ما باطل بوده و کم از کم می‌رود، اما این که ما شما را

به مسکو دعوت کرده‌ایم تا با هم مذاکره کنیم فقط یک منظور داریم و آن این است که چگونه ما می‌توانیم از افغانستان به صورت آبرومندانه خارج شویم؟ شما راه حل آبرومندانه برای خروج ما پیدا کنید.

ما دیگر به شوروی فکر نمی‌کنیم، کمونیزم و ایترناسیونالیزم کارگری دیگر باطل شد. ما فهمیدیم که همه‌ی شعارهای ما پوچ و بیهوده بوده است. ما دیگر روی آن‌ها بحثی نداریم و هدف ما این است که با دعوت شما به مسکو، یک راه حل



آبرومندانه را برای خروج نیروهای خود از کشور شما جستجو کنیم. (حرف اول و آخر مقامات شوروی همین بود که آقای یلسین به من گفت)

شما چه فکر می‌کنید؟ آیا این‌ها از معجزات قرآن نیست که می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»<sup>۳۶</sup> قرآن قانون زندگانی بشر است. یکی از این قوانین،

صبر و مقاومت است که موجب پیروزی انسان در برابر هر نوع مشکلات می‌شود. رمز مهم پیروزی در جنگ‌ها روحیه‌ی آنهاست. اسلحه در گام دوم قرار دارد. هر چه مهم است روحیه‌ی مردم است. ابزار جنگی، پول، امکانات و ... همه در مرحله‌ی ثانوی است.

قرآن مجید روی باطن انسان تاکید می‌کند و می‌فرماید: مقاومت کنید و از باطن سست نشوید که شکست می‌خورید «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ

<sup>۳۶</sup>. عنکبوت/آیه ۶۹

کَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»<sup>۳۷</sup> ظاهراً آیه‌ی مبارکه در قضیه فرعون و بنی اسرائیل است  
 (عرض کردم که قرآن قانون زندگانی است)<sup>۳۸</sup> می‌فرماید: وقتی که این‌ها صبر و

شکیبایی کردند و به آیات ما ایمان آوردند، برخی از آن‌ها را پیشوایان قرار دادیم.  
 رهبری از صبر و مقاومت پیدا می‌شود. انسان از نظر روحی باید قوی باشد و در  
 باطن خود احساس شکست نکند. ضعف را از نفس خود دور و ذلت را هیچ وقت  
 نپذیرد «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ».

<sup>۳۷</sup>. سجده / آیه ۲۴

<sup>۳۸</sup>. محسنی، محمد آصف، کتاب قوانین زندگانی انسان در قرآن، چاپ اول.

رمز پیروزی مسلمانان در صدر اسلام همین بود و در زمان جهاد علیه تجاوز شوروی نیز همین روحیه موجود بود و هزاران سال بعد نیز همین است که انسان صبر و مقاومت داشته باشد و خود را به ذلت و خواری مبتلا نسازد، زیرا عزت فقط از آن خدا و رسولش و مومنین است.

ما نباید مأیوس شویم و احساس شکست کنیم «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ».<sup>۳۹</sup>  
وعده‌هایی که خداوند می‌دهد صد در صد حقیقت دارد و ما نباید در ایمان خود

ضعف داشته باشیم. افغانستان به تمام معنی پیروز شد، ولی ما تا هنوز گرفتار مانده‌ایم. اینکه بگوییم ما چه شانس بدی داریم که شوروی‌ها را بیرون کردیم و دیگران آمدند، حرف بیهوده‌ای است. حیات به معنای مقاومت و مبارزه است. بحث ما روی زندگانی است نه زندگی، زیرا این زندگی را (که ما داریم) حیوانات



هم دارند، حشرات زیر زمین نیز دارند، پرنده‌ها و هرچه موجود چندان است همه زندگی دارند. به حساب علم زیست‌شناسی، زندگی یعنی تنفس، تولید مثل، تغذیه، تنمیه و ... تقریباً ده اثر و خاصیت برای زندگی بیان شده است. این‌ها از آثار زندگی است و حقیقت زندگی تاکنون تعریف نشده؛ یعنی نه فلسفه از آن چیزی فهمیده و نه علوم جدید و نه دین آن را بیان کرده است. معنای زندگی یعنی حیات، اما حقیقت آن تاکنون مجهول مانده است. در علم الحیات و بیالوژی آثار حیات بیان شده است اما از حقیقت آن سخنی به میان نیامده است.

ما از زندگی صحبت نمی‌کنیم، بلکه صحبت ما از زندگانی است. زندگانی یعنی کیفیت زندگی که به اصطلاح عربی اسم مصدر است. البته عربی صیغه‌های اسم مصدر کم دارد، نوعاً خود مصدر، مشترک بین مصدر و اسم مصدر است، اما فارسی مصدر زیاد دارد. زندگی، زندگانی، رفتن، رفتار، کردن، کردار و ... این‌ها

همه اسم مصدر است. عمده برای ما و شما زندگانی است. زندگانی اجتماعی انسان را اگر معنا کنیم؛ مبارزه کردن در برابر مشکلات است. کل زندگانی اجتماعی یعنی مبارزه با مشکلات. ما مسلمانان افغانی در مقابل خارجی‌ها حساسیت داریم، ولی در برابر حکومت‌های داخلی تسلیم می‌شویم و فریب می‌خوریم و مبارزه‌ی فرهنگی نکرده‌ایم.

بی‌جهت فرا افگنی نکنیم. حقیقت این است که ما توانستیم بزرگترین قدرت‌های دنیا را شکست دهیم.

شوروی را شکست دادیم، انگلیسی‌ها سه مرتبه آمدند و هر سه مرتبه شکست خوردند. در کنفرانس پاریس (پایتخت کشور فرانسه) وقتی که اتحادیه‌ی اروپا از

من دعوت کرده بود رفتم. در آن جا نماینده‌ی انگلیس نزد من آمد و با چهره‌ای اندوهناک نشست (می خواست به من تسلیت بگوید). گفت: بسیار متأسف هستم که شوروی کشور شما را اشغال کرده و مردم افغانستان را به خاک و خون می کشد. می خواست مرا به انفعال بکشانند. گفتم: شما چرا ناراحت هستید؟ شوروی کشور ما را اشغال کرده، ولی ما از این جهت هیچ ناراحتی نداریم. همان گونه که شما را سه مرتبه شکست دادیم، شوروی را نیز شکست می دهیم. ما هیچ گونه ناراحتی نداریم، این رسم زندگانی است. زندگانی یعنی مشکلات و مبارزه نمودن در راه بر طرف کردن مشکلات.

ما مسلمانان افغانستان در مقابل خارجی‌ها بسیار حساس هستیم. در ابتدای مشکلات باهم اتفاق نداشتیم، ولی در پایان به خاطر دین خود متحد شدیم و بر متجاوزین خارجی پیروز گردیدیم؛ اما برعکس در برابر داخلی‌ها هرچه خیانت کنند، حساسیت نداریم. ما در برابر داخلی‌ها زود فریب می خوریم. اگر ده هزار

افغانی به ما بدهند بدون تحقیق به آنها رای می دهیم. اگر یک مرتبه ما را دعوت کنند به آنها رای می دهیم. اگر کسی به نام قوم، نژاد، زبان، منطقه و ... ما را تشویق کند باز هم به او رای می دهیم، اصل شایسته سالاری را از بین می بریم. آیا روز قیامت می توانیم اینها را جواب بگوییم؟ مسئولیت این ضررها که متوجه دین و کشور ما می شود به دوش چه کسی خواهد بود؟ به دوش من، به دوش تو، به دوش او و به دوش هر کسی که بدون در نظر گرفتن دین و مصلحت کشور به اشخاص فاقد صلاحیت رای می دهد.

مسئولیت به دوش ما و شما است. اگر از گذشته‌های دور هم قطع نظر کنیم، در همین چند سال اخیر این حکومت‌ها را چه کسی به وجود آورد؟ این وزیران فاسد را که رشوت می خورند و شراب هم زهر مار می کنند چه کسی به قدرت رساند؟

این‌هایی که از دین چیزی نمی‌دانند از کجا آمدند؟ امروز کار به جایی رسیده که عده‌ای راهپیمایی می‌کنند و روز هفت‌ثور و روز هشت‌ثور را مساوی می‌دانند و هر دو را محکوم می‌کنند. مسئول این کارها کیست؟ من و تو و همه‌ی ما بودیم که به این‌ها رای دادیم. ما بودیم که بر اساس روابط احمقانه رأی خود را به صندوق‌ها ریختیم و سر نوشت دین و دنیای خود را فدای روابط خود کردیم و در نتیجه عده‌ای فاسد و بی‌لیاقت به قدرت رسیدند.

این‌ها همه مبارزه‌ی فرهنگی می‌خواهد. فکر و دقت می‌خواهد. ما هنوز ملت نشده‌ایم، ما به صورت قوم و قبیله در این کشور یک‌جا شده‌ایم. آیا شما می‌دانید ساختمان این مسجد را چه کسی بنا کرد؟ آقای واعظ. خداوند رحمت کند.<sup>۴۰</sup>

او شهید شده، آقای بحر هم شهید شده، آقای شیخ محمد امین افشار هم شهید شده، یک عده‌ی دیگر هم شهید شدند که شما تصاویر بعضی از آن‌ها را در این‌جا می‌بینید. این‌ها در همین تجاوز کمونست‌ها شهید شده‌اند. بلی، مجاهدین شهید شدند ولی خون‌های پاک آنان هنوز می‌جوشد. علاوه بر این‌ها عده‌ی زیادی که در احزاب بودند نیز شهید شدند، آن‌هایی که شهید شدند هیچ کدام برای مقام معظم رهبری حزب خود، خود را به کشتن ندادند. آن‌ها فقط برای اسلام خود را به کشتن دادند. وقتی از برکت خون‌های پاک آن‌ها کمونست‌ها سقوط کردند،

---

<sup>۴۰</sup>. مسجد محمدیه تپه سلام.

رهبران احزاب هر کدام به فکر رسیدن به حکومت افتادند و خون شهدا را نادیده گرفتند. مسئولیت همه‌ی این‌ها در روز قیامت به دوش همین رهبران محترم احزاب است.

این ساختمان که خشت‌ها و سنگ‌های آن باهم متصل و جوش خورده‌اند، تبدیل به یک ساختمان واحد شده است و اگر مواد این ساختمان از یکدیگر جدا باشند دیگر ساختمان نیست بلکه تنها مواد ساختمانی است، ما هم هنوز افراد و اقوام رنگارنگ هستیم و ملت واحد نشده‌ایم و باید ملت واحد بشویم.

من حرف جناب مولوی را رد نمی‌کنم. من مولوی حسام، رئیس شورای اخوت را دوست دارم. ایشان شخصیت شجاع است و خوب صحبت کرد. من هم حرف او را قبول دارم که خارجی‌ها آمدند و کشور ما را خراب کردند. آن‌ها راضی نبودند که مجاهدین به قدرت برسند، زیرا در کشور ایران تجربه کرده بودند و می‌دانستند که حکومت اسلامی یعنی چه؟ به هیچ وجه خارجی‌ها راضی نبودند

که در افغانستان حکومت اسلامی به وجود بیاید، ولی موضوع خارجی‌ها در قدم دوم است و ما باید همه‌ی واقعیت‌ها را صحبت کنیم و نباید محافظه‌کاری کنیم. خارجی‌ها یک طرف قضیه هستند و ایشان درست گفتند ما هم قبول داریم. اما طرف دیگر قضیه کیست؟ آیا آمریکایی‌ها خودشان به افغانستان آمدند؟ نه. آیا همسایه‌های ما آمدند که مداخله کنند؟ نه. آن‌ها در کشورهای خود بودند. پس چه کسی مقصر است؟ مقصر اصلی پاره‌ای از احزاب جهادی هستند و من از نزدیک در جریان قضایا بودم. شورای رهبری داشتیم و در جلسات صحبت می‌شد. برخی از آن‌ها خدا را فراموش کرده بودند. این عده به فکر چوکی و منصب بودند.

بعضی‌ها از من سوال می‌کردند که چرا شما اختلاف دارید؟ من شوخی می‌کردم و می‌گفتم اختلاف ما روی یک مسئله‌ی جزئی است و آن این که نه حزب وجود دارد و یک چوکی ریاست جمهوری. ما در اصل مسایل توافق داریم و همه



می‌خواهیم رئیس جمهور شویم، منتها از نظر ریاضی عدد یک نمی‌شود بدون کسر، تقسیم بر نُه شود و چوکی ریاست هم نمی‌شکند، اشتباه ما بر این است که عدد یک بر عدد نُه تقسیم می‌شود یا خیر؟!

مشکل عمده این جا وجود داشت که عده‌ای از رهبران، چوکی ریاست جمهوری می‌خواستند و قضیه‌ی دین و مصلحت کشور مدّ نظر نبود، بنابراین خود ما خراب کردیم و خود ما مقصر هستیم «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»<sup>۴۱</sup>، خدا به ما عظمت داد، عزت داد، شوروی هم شکست خورد و با قلب پر خون از کشور ما خارج شد و بعد از خروج، شوروی کاملاً از هم پاشید. در حالی که باور کس نمی‌شد که شوروی چنین از هم پاشیده شود. این در حالی بود که حتی یک بمب اتم هم در شوروی استعمال نشد، بلکه از داخل خود از هم پاشید. این عظمت

خدا را نشان می‌دهد و یک معجزه، شبیه قضیه حضرت موسی بن عمران (ع) و فرعون است «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ» تا چه وقت؟ «حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ» وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ» ولی وقتی که خود انسان سرنوشت خود را خراب کند، اراده‌ی خدا هم بر می‌گردد و آن‌گاه است که هیچ کسی نمی‌تواند از اراده‌ی خدا جلوگیری کند.

به نظر من تنها راه نجات ما در حال حاضر این است که مبارزه کنیم، زیرا ما امروز از آزادی عمل برخورداریم. رادیو و تلویزیون داریم و می‌توانیم آزادانه صحبت کنیم و حرف‌های خود را بدون هراس بگوییم و پخش هم می‌شود. نوع مبارزه‌ی ما امروز مبارزه‌ی فرهنگی است و ما باید به مبارزه‌ی فرهنگی ادامه دهیم و از خدا نیز کمک بخواهیم و به او توکل نماییم. علت بدبختی و عقب ماندگی ما و کشورهایی که مشابه ما هستند، این است که ما از حکومت‌های خود می‌ترسیم، لذا عقب مانده‌ایم. سرّ پیشرفت غرب در این است که حکومت‌ها از ملت‌ها

می ترسند، چرا می ترسند؟ برای این که اگر کار نکنند حکومت آنها سقوط می کند و یا این که در دور بعدی، مردم به حزب آنها رأی نمی دهند، ولی متأسفانه در شرق قضیه بر عکس است و مردم از حکومت‌ها می ترسند و حکومت‌ها بدون ترس و هراس هر کاری که بخواهند انجام می دهند، لذا کشور عقب می ماند و وضعیت مردم خراب تر می شود.

نام کشور ما جمهوری اسلامی افغانستان است (در روی کاغذ نه در عمل). ماده‌ی سوم قانون اساسی صراحت دارد که هیچ حکمی نمی تواند بر خلاف احکام اسلامی وضع شود، اما بانک‌های ما همه‌ی معاملات ربوی انجام می دهند، در حالی که ربا از اکبر کبایر است. بعضی از وزیران ما هر وقت که در سفارتخانه‌های خارجی مهمان می شوند با کمال شجاعت می نشینند و شراب می خورند در حالی - که مسکرات و مخدرات هر دو در قانون اساسی ممنوع شده است.

ولی بعضی از آنها (بر خلاف دین و قانون اساسی) شراب را زهر ملام می کنند! وقتی وزیران حکومت، شراب را زهر مار کنند چگونه می توان به این حکومت، حکومت اسلامی گفت؟ این اشخاص فاسد را ما و شما آورده ایم و بر چوکی وزارت نشانده ایم.

آری ما و شما با آرای خود این حکومت را به وجود آوردیم. ما بودیم که بدون هیچ تفکر به آنها رأی دادیم، بدون تحقیق و شروط، گوسفند وار رأی خود را به صندوق ریختیم و این گونه زندگانی را باید زندگانی گوسفندی نامید نه زندگانی انسانی. انسان باید با تفکر و تعقل زندگانی کند. نه اینکه هر کسی به هر طرفی که بخواهد ما را بکشاند و ما بدون تحقیق به دنبالش راه بیفتیم. ما باید در برابر رأی خود با آنها شرط و شروط داشته باشیم.

تا زمانی که ملت آگاهانه حرکت نکند و تا زمانی که ملت با راهپیمایی های مسالمت آمیز صدای اعتراض خود را بلند نکند و تا زمانی که چند حکومت نالایق

توسط مبارزات قانونی ملت سقوط نکند، حال این ملت خوب نمی‌شود. «انما الحیاة عقیدة» و جهاد معنای زندگانی انسانی همین است که باید از ابتدا هدف داشته باشد و سپس برای تحصیل هدف خود تلاش کند. ملت‌ها باید هدفمند باشند. اهداف یک ملت کارهای فردی نیست، بلکه کارهای اجتماعی است. ما باید حکومت‌ها را بترسانیم. چنانچه اگر از قانون تخلف کنند بترسند که ملت آن‌ها را به زیر می‌کشاند، قانون اساسی افغانستان صد در صد اسلامی است، ولی به آن عمل نمی‌شود، چرا به آن عمل نمی‌شود؟

ما و شما مقصر هستیم. چرا که عده‌ای، بُزْدَلِند و می‌ترسند. یک عده‌ی دیگر محافظه کارند و نمی‌خواهند کسی را ناراحت کنند. یک عده‌ی دیگر هم به قول معروف میانه‌رو هستند و این گونه است که قلب‌های ما پراکنده است

«تَحْسِبُهُمْ جَمِيعاً وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى»<sup>۴۲</sup> چرا ما در مقابل مسئولینی که قانون اساسی را نادیده می گیرند، نمی ایستیم و از آنان نمی پرسیم که چرا قانون اساسی را تطبیق و مراعات نمی کنید؟

من در دوران جهاد و در شورای رهبری برخی موضوعات را بیان می کردم. بعضی از اعضای آن، بر من ایراد می گرفتند که چرا شما چنین حرف هایی را می گوید که توهین به ماست. من سخنگوی شورای رهبری بودم و عین حرف ها را در تلویزیون هم صحبت می کردم. به مردم در رادیو و تلویزیون دولتی می گفتم که مقام رئیس جمهور با مقام یک جاروب کش بلدیه یکی است و هیچ تفاوتی باهم ندارند.

من این را که می گویم عقیده‌ی من است در آن زمان این عقیده داشتیم و حالا نیز همین عقیده را دارم. آن کارگر بلدیه با رئیس جمهور هیچ فرقی نمی کند، زیرا او جاروب می کند و وظیفه‌ی خود را انجام می دهد و این کار برای او نقص نیست، زیرا اشغالش همین جاروب کشی است. زحمت می کشد و رزق حلال برای عیال خود پیدا می کند. مگر کسی که جاده‌های مسلمانان را جاروب کند نقص است؟ رئیس جمهور نیز که حکومت را اداره می کند مثل آن جاروب کش وظیفه‌ی خود را انجام می دهد، بنابراین با هم هیچ فرقی ندارند. هردو نوکر ملت‌اند و هردو از بیت المال ملت معاش می گیرند. پس چرا باید رئیس جمهور فوق قانون عمل کند؟!

ما در گذشته‌ها تجربه کرده‌ایم که صبر و مقاومت در برابر ظلم، کلید پیروزی است. «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ»<sup>۴۳</sup> وعده‌ی خدا حق است. این بیان قرآن است. ما توانستیم در سه نوبت انگلیس‌ها را شکست دهیم و به دنبال آن‌ها وقتی شوروی‌ها آمدند، آن‌ها را نیز شکست دادیم. وضع فعلی ما نیز تغییر می‌کند همیشه این گونه نمی‌ماند. ما نباید به صورت موقتی صحبت کنیم. ما باید استراتژیکی صحبت کنیم و آن، این است که ملت باید از خواب غفلت بیدار شود و گوسفند وار زندگی نکند. بی جهت و بدون هدف برای این که پول بگیرد و یا با یک مهمانی و یک شکم غذا، رأی خود را در صندوق نریزد، بلکه ملت باید آگاهانه به پای صندوق‌های رأی برود و بدون اینکه مسایل نژادی، قومی، لسانی، منطقه‌ای و ... را در نظر





بگیرد، بر اساس لیاقت و شایستگی فرد به او رای بدهد. اگر ما از خواب غفلت بیدار نشویم، برای همیشه پراکنده می‌مانیم.

ما مسلمان هستیم و کشور ما هم کشور اسلامی است. باید در کشور اسلامی، حکومت اسلامی باشد. در اسلام هم بر دنیای انسان تأکید شده و هم بر آخرت، ولی با وضع موجود، ما و شما نه به دنیای خود می‌رسیم و نه به آخرت خود، به هیچ یکی نمی‌رسیم.

ملت ما باید بیدار شود. تازمانی که رأی خود را چه در انتخابات ریاست جمهوری و چه در انتخابات وکلای شورای ملی و شوراهای ولایتی و ولسوالی‌ها (شورای ولسوالی‌ها هنوز متولد نشده است) به طور معقول و با تفکر در صندوق‌ها نریزیم، این کشور پیش نمی‌رود و برای همیشه ما و شما به این بلا گرفتار می‌مانیم و حتی چندین نسل آینده به این آتش بی‌تفاوتی ما و شما خواهند سوخت.

دنیا برای بی تفاوتی خلق نشده و انسان در این دنیا باید آگاهانه تلاش و مبارزه کند. به قول شاعر که می گوید:



رفتم که خار از پا کشم، محمل نهان شد از نظر  
یک لحظه غافل گشتم و صد ساله راهم دور شد

شعری بسیار دقیق است، غفلت در زندگی دنیا همین طور است و چه این زندگانی فردی باشد و چه اجتماعی، فرق نمی کند. با کمال تأسف باید عرض کنم که ما امروز زندگانی با احساس مسئولیت اجتماعی نداریم و در خواب غفلت بسر می بریم.

در مسلک طریقت خامی نشان کفر است  
آری طریق رندان چالاکی است و چستی

بی عرضگی، تبلی، بُزدلی، محافظه کاری، نژاد پرستی، منطقه گرایی و ... جز  
 حَقّت و خواری چیزی به بار نمی آورد. اقبال می گوید:

موجیم که آسودگی ما عدم ماست      ما زنده از آنیم که آرام نگیریم

زندگی مبارزه می خواهد. ما اگر آرام بنشینیم به جایی نخواهیم رسید. خارجی ها  
 آمدند و خرابی هایی را به وجود آوردند و در آینده نیز ما را آرام نمی گذارند.  
 این یک روند و پروژه و یا پروسه ی طبیعی است. ما نیز اگر در سطح بین المللی  
 قدرت پیدا کنیم و دست ما به کسی برسد، بیشتر از آنها در امور داخلی  
 کشورهای دیگر مداخله می کنیم. دنیا دنیای زور و قدرت است، ولی واقعیت ها

را نباید پنهان کنیم که ما خود جهاد اسلامی خود را خراب کردیم خود ما زمینه‌ی  
مداخله‌ی خارجی‌ها را فراهم نمودیم. بعضی از رهبران احزاب جهادی اصلاً به  
حکومت اسلامی اعتقاد نداشتند.

آنها از روز اول هدف‌شان چیزی دیگر بود. به نام جهاد اسلحه، پول و نام  
می‌خواستند. تا زمانی که حکومت به وجود آمد.

من خوب خبر دارم. چون از اول تا آخر در همه‌ی پیشنهادات و قرارها در همه  
جا بودم.

بعضی از آنها نسبت به اسلام حساس نبودند و فقط تلاش‌شان این بود که  
پست‌های وزارتخانه و سفارتخانه‌ها را بیشتر اشغال کنند. این‌ها آن‌قدر به دنبال  
ثروت اندوزی و تحصیل مقام بودند که از حکومت اسلامی چیزی نمی‌فهمیدند.

ما یک موقع برای مهار جنگ‌های داخلی، یک هیئت صلح را از اعضای احزاب جهادی تشکیل دادیم. وقتی بین احزاب متخاصم رفتیم، دیدیم وضعیتی وجود دارد که حتی فکرش را هم نمی‌کردیم. به هر حال کارهایی صورت گرفت، ولی متأسفانه هر چه تلاش کردیم که رهبران احزاب جهادی در شورای قیادی بیایند تا مشکلات را از راه خود همین شوری بر داریم، نیامدند! یا پسران خود را فرستادند و یا نماینده‌های درجه دو و درجه سه خود را به شورای رهبری فرستادند. شورای رهبری از همان ابتدای تشکیل، سالم به وجود نیامد. مثل بچه‌ای که فلج و کور از شکم مادر به دنیا می‌آید، شورای رهبری نیز از همان اول ناقص به وجود آمد. بنابراین، خود ما نظم را خراب کردیم. «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»<sup>۴۴</sup> (رسول من!) می‌بینی این‌ها را که هوس‌های خود را برای خود معبود قرار داده‌اند؟

در شورای رهبری نیز قضیه هوس‌ها بود. منیت وجود داشت (که من باید رئیس جمهور شوم) لذا خود ما سرنوشت خود را خراب کردیم و خداوند نیز ما را به خودمان وا گذاشت. به قول شاعری:

برده بودی و گردت آمده بود      چون تو کج باختی کسی چه کند؟

شوروی شکست خورده بود و همه چیز به ما رسیده بود، ولی ما نتوانستیم درست عمل کنیم.

به هر حال یک موضوع دیگر را هم عرض کنم تا وقت شما را زیاد نگیرم. موضوع دیگر این است که طبق گزارش رسیده، ظاهراً دیروز یک راهپیمایی در کابل صورت گرفته که در آن روز هفت و هشت ثور هردو محکوم شده است و گفته شده که از نظر ما هر دو روز محکوم است.

امروز آزادی بیان است هرچه گفته شود کسی ایراد نمی گیرد. ما هم نمی توانیم دهن آن‌ها را ببندیم و آن‌ها نیز نمی توانند دهن دیگران را ببندند، ولی انسان باید منطقی صحبت کند. من می خواهم بگویم که محکوم نمودن هفت و هشت ثور نهایت کم فکری و بی انصافی آن‌ها را نشان می دهد، زیرا که هفت ثور یک روز تاریک و بی سابقه در تاریخ کشور ما است. در هفت ثور فاجعه‌ای به وجود آمد که استقلال سیاسی ما از بین رفت.

به قول امام حسین<sup>(ع)</sup> که وقتی به لشکر یزید صدا می زد، می فرمود:

«یا شیعة آل ابو سفیان ان لم یکن لکم دین و لاتخافون المعاد فکونوا احراراً فی

دنیاکم»<sup>۴۵</sup>

<sup>۴۵</sup>. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۳.



این صدایی بود که در روز عاشورا بلند شد. پیروان یزید! اگر دین من را دارید لا اقل در دنیای خود آزاد مرد باشید.

چرا تا من زنده هستم به خیمه گاه ما آتش می زنید؟ بیایید بامن بجنگید، (ان لم یکن لکم دین) اگر دین ندارید (و لا تخافون المعاد) و از قیامت نمی ترسید، لا اقل در زندگانی خود آزاد مرد باشید.

حالا این هایی که هفت و هشت ثور را یکسان می دانند، به فرض این که آن ها دین هم نداشته باشند، اما از افغانستان که هستند، اگر تابعیت افغانستان را هم قبول نکنند حداقل انسان که هستند. باید کمی فکر کنند که این دو روز با هم فرق بسیار دارد. شوروی ها در هفتم ثور کودتا کردند و می خواستند دین ما را از ما بگیرند و آزادی ما را سلب کنند. استقلال سیاسی و اقتصادی ما را از بین ببرند. آن ها آمده بودند که افغانستان را بی هویت نمایند و ما را در شکم اتحاد جماهیر شوروی نابود کنند.





آن‌ها می‌خواستند اسلام را نابود و کمونیزم را جایگزین اسلام کنند. این هم از اهداف شوم کودتای هفتم ثور).

چه کسانی این‌ها را برای راهپیمایی تحریک می‌کند؟ به نظر من همان بقایای گندیده و پوسیده‌ی کمونیزم این‌ها را تحریک می‌کنند. کمونست‌ها خیلی خبیث بودند و هفتم ثور هم روزی سیاه در تاریخ کشور ماست.

اما روز هشتم ثور «یوم العزّة»، روز عزت مسلمین و بزرگترین معجزه‌ی تاریخ در جهان اسلام است. افغانستان در طول چهارده سال، سنگر مقدم جهان اسلام بود. جنگی که در این چهارده سال صورت گرفت تنها جنگ میان افغانستان و شوروی نبود، بلکه این جنگ میان اسلام و کمونیزم بین‌المللی بود. تنها شوروی‌ها در این جنگ شرکت نداشتند، بلکه نیروهای نظامی کوبا و سایر کشورهای طرفدار کمونیزم نیز در این جنگ علیه مردم مسلمان ما می‌جنگیدند.

طبق گزارشات موثق از شمال کشور که توسط مجاهدین به ما می‌رسید، سربازان کوبایی و سربازان آلمان شرقی، همگام با شوروی‌ها مشغول جنگ بودند و حتی از بعضی کشورهای سوسیالیستی عربی نیز در جنگ افغانستان شرکت داشتند. در یک کلام کمونیزم بین‌المللی به سراغ یک ملت فقیر و پا برهنه آمده بود و می‌خواست دین آن‌ها را نابود کند، اما این مردم غیرتمند ساکت نماندند و به طور خودجوش قیام کردند. این مردم برای حفظ دین و حفظ کشور خود در جنگ با کمونیزم جهانی صد هزار قربانی دادند. هشتم ثور، تنها مربوط به چند نفر از رهبران جهادی نیست، بلکه روز هشتم ثور مربوط به همه‌ی ملت افغانستان است که پس از چهارده سال جهاد و مقاومت در این روز تاریخی عزت را برای تمام مسلمانان جهان به ارمغان آوردند.

جنگ علیه شوروی را چه کسانی آغاز کردند؟ احزاب؟ نه.

مردم وقتی دیدند که دین شان در خطر است، خود جوش قیام کردند و با دست-های خالی بر مراکز نظامی دولت کمونیستی حمله کردند. مردم ما که چند سواد درست ندارند ولی عقل خوبی دارند. آنها می دانستند که شوروی در تاجیکستان و ازبکستان و سایر کشورها و از جمله با مسلمانان بالکان چه کردند؟ مردم متوجه شدند که هم دین شان در خطر است و هم جان شان، لذا جهاد را آغاز نمودند. احزاب جهادی در کنار مردم کم کم به وجود آمدند، منتهی احزاب کارهای فنی را انجام دادند و آن این که در کنار جنگ و مقاومت کارهای سیاسی را نیز آغاز نمودند و صدای مردم مسلمان را به گوش کشورهای دنیا رسانیدند و به مجامع بین المللی مراجعه کردند و بعضی کارهای دیگر را نیز انجام دادند، اما اصل کار را قیام خودجوش مردم افغانستان نمود. این مردم الآن هم برای دفاع از ارزش های دینی آمادگی کامل دارند.



در هشتم ثور، حق بر باطل پیروز شد و بزرگترین قدرت جهنمی دنیا به دست مردم مسلمان افغانستان شکست خورد.

شوروی‌ها در طول حیات سیاسی خود یک بار شکست خوردند ولی این شکست، شکست اول و آخر آن‌ها بود.

شوروی‌ها در هیچ جای دنیا شکست نخورده بودند، اما در افغانستان شکست خوردند. شوروی نه تنها در افغانستان شکست خورد، بلکه کاملاً تکه تکه شد.

هشتم ثور، روز عزت مسلمانان است. چرا این‌ها، آن را محکوم می‌کنند؟

این‌ها باید متوجه می‌شدند که روز هشتم ثور، قابل محکومیت نیست. روز هشتم ثور روزی است که تمام مستضعفین جهان در این روز احساس غرور و شادی کردند. کسی گمان نمی‌کرد که شوروی با آن قدرت نظامی خود به دست یک ملت فقیر و پابره‌نه شکست بخورد و حتی نام آن از جغرافیای جهان حذف شود!



یک طرف تمام کمونیزم بین المللی و طرف دیگر یک ملت مستضعف که هیچ چیز نداشتند «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ».<sup>۴۶</sup>  
 در افغانستان همین امر صورت گرفت. «فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّا كُولِ»<sup>۴۷</sup> مثل برگ  
 جویده شده، شوروی‌ها خرد شدند و رفتند.

اگر شیطنت‌های غربی‌ها نمی‌بود، شوروی‌ها زودتر از کشور ما خارج می‌شدند. این‌ها تحلیلات سیاسی قضیه است که ما روی آن بحث نمی‌کنیم. ولی هشتم ثور از جانب هیچ کس قابل محکومیت نیست. باید همه قبول کنند که هشتم ثور روز عزت مردم افغانستان است. نباید قضیه را خلط کنیم. من عرض کردم که عملکرد بعضی از احزاب جهادی اصلاً قابل دفاع نیست تا ما بخواهیم از آن‌ها دفاع کنیم

<sup>۴۶</sup>. فیل / آیه ۱.

<sup>۴۷</sup>. فیل / آیه ۵.

و «حق» بالاتر از هر چیز دیگری است. بعضی از آن‌ها قابلیت دفاع را ندارند. هر چند در دوران جهاد آن‌ها به نحوی در جهاد سهمیم بودند، ولی بعد خیانت کردند. همین که موضوع حکومت و قدرت به میان آمد دیوانه شدند و ارزش‌های جهادی را فراموش کردند. من تمام این قضایا را نوشته‌ام که ان شاء الله یک موقع چاپ خواهد شد. البته یک مقدار آن را در کتاب «مصوبات شورای رهبری مجاهدین» نوشته‌ام و چاپ شده‌است. البته این‌ها مصوبات شورای رهبری است، اما حقایق پشت پرده‌ی شورای رهبری را توان من نکشید که چاپ کنم، (خصوصی به شما می‌گویم که به کسی نگویند! من ترسیدم که آن‌ها را چاپ کنم، زیرا موضوعات آن هم مربوط به داخلی‌ها و هم خارجی‌ها می‌شود و مشکل است که یک نفر هم با داخلی‌ها در حال جنگ باشد و هم با خارجی‌ها. البته این از ضعف خودم حکایت می‌کند که ترسیدم!)

هشتم ثور، برای همه‌ی ما روز عزت و سربلندی است، اگر این مراسم مربوط به هشتم ثور، نمی‌بود من در این مجلس شرکت نمی‌کردم.<sup>۴۸</sup> من به دو دلیل در این مراسم شرکت نمودم: دلیل اول اینکه امروز روز عزت مسلمین است. دلیل دیگر این است که از سوی شورای اخوت اسلامی برگزار شده است و اَلّا همه می‌دانند که من مدت‌هاست که از حوزه علمیه خاتم النبیین (ص) خارج نمی‌شوم. شورای اخوت اسلامی از نظر من بزرگترین و مقدس‌ترین تشکیل در افغانستان است، زیرا اعضای آن مجانی برای کشور کار می‌کنند و در واقع کار شورای اخوت برای خداست. این‌ها برای وحدت شیعه و سنی زحمات زیادی

---

<sup>۴۸</sup>. من چهارده سال برای هشت ثور، زحمت و انتظار کشیدم. من به خداوند عرض کرده بودم که هشتم ثور(روز پیروزی مسلمانان کشور ما) مرا بیاورد در همان روز زیر تانک قطعه قطعه شوم بسیاری از مجاهدین مسلمان ما جان و مال خود را در راه هشتم ثور دادند.

می‌کشند. معنای وحدت شیعه و سنی، وحدت ملی است که باعث سرفرازی و عظمت کشور می‌شود. من در این‌جا از علمای بزرگوار کشوری خواهم که همگی در شورای اخوت تشریف بیاورند و تحت این عنوان مقدس، قربه‌الی‌الله برای عظمت اسلام و مسلمین فعالیت کنند.

اگر پراکنده و متفرق باشیم وضعیت ما خیلی بدتر خواهد شد.

عرض کردم که این مراسم برای من از دو جهت دارای اهمیت بود یکی هشت ثور و دیگری شورای اخوت اسلامی، لذا من به عنوان یک مسلمان و یک انسان بر خود لازم دیدم که در این محفل بزرگ شرکت نمایم. از روز هشتم ثور، باید تجلیل صورت بگیرد. تجلیل از هشتم ثور، بسیار ارزش دارد، زیرا تجلیل از پیروزی مردم افغانستان و تجلیل از عزت و شرف مستضعفان است. «وَنُرِيدُ أَنْ



نَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا»<sup>۴۹</sup> خیلی چیزها را ما در تاریخ اسلامی می‌خواندیم ولی باورمان نمی‌شد که آیا به راستی مسلمان‌های صدر اسلام این قدر ابتلا و از خود گذشتگی کرده‌اند؟! انسان را به شک و می‌داشت که این‌ها واقعیت دارد یا مبالغه‌ی تاریخی است؟ اما جهاد مقدس افغانستان همه چیز را محسوس کرد. به قول مولوی صاحب حسام، مثل یک پرده‌ی سینما بود که از صدر اسلام گرفته شده بود و در افغانستان به نمایش گذاشته شد (نمایش عملی نه نمایش تصویری). طبق گزارش‌هایی که در دوران جهاد به ما می‌رسید در یک حصه از ولایت سمنگان جمعی از زن‌های مسلمان که توسط شوروی‌ها تهدید شده بودند، همراه با اطفال خود که در بغل داشتند، خود را به دریا انداختند و به عنوان زن مسلمان

جان‌های شیرین خود و اطفال‌شان را برای حفظ عزت و عفت خویش از دست دادند. غیرت این زن‌های مسلمان قبول نکرد که توسط شوروی‌ها دستگیر و مورد تجاوز واقع شوند، آن‌ها خود و فرزندان خود را به کشتن دادند و خود را در دریا غرق نمودند. این بود وضعیت دوران جهاد. اما وضعیت امروزی زن‌های ما چگونه است؟ با عرض معذرت باید عرض کنم که امروز زن‌های ما در کاباره‌ها رقص می‌کنند و ملعبه قرار گرفته‌اند که جز به شهوات حیوانی خود به چیز دیگری فکر نمی‌کنند! غیرت اسلامی ما و شما کجاست؟! در این مورد چه کسی مقصر است؟ ما و شما مقصر هستیم و مسئولیت بر عهده‌ی همه‌ی ما و شماست.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین